دُکانی بنام

سینما

نوشته حسین یزدانیان

دکانی بنام

سینما



شماره ثبت کتابخانه ملی ۹۵۴ مورخه ۲۵ر۷ر۴۷

فهرست گفتارهای کتاب

دکانی بنام

سینما

از:

حسین یزدانیان

تهران پائیز ۱۳۴۷

پخش و فروش این کتاب از



تهران ـ شاه‌آباد اول خیابان ملت تلفن ۳۳۸۳۰۹

چاپ روز

«این کتاب برای نبرد با گمراهی نوینی است که همه جا گسترده شده، بخانه‌ها راه یافته، و انبوهی را آلوده خود گردانیده.
اینست آنرا بپدران ومادران و همچنین به‌ویژه بآقای همایون بهزادی بازیکن فوتبال، که آماده نشد در برابر یکمیلیون ریال در فیلم بازی کند، ارمغان میگردانم.»

حسین یزدانیان

آغاز سخن

در جهان ، درهر کشور ، در هرشهر یادیه ، دکـــانها و فروشگاههای بسیاری‌هست که انبوهی‌از آنان سودمندند وچرخ زندگانی را میچرخانند و بـــرخی زیانمندند و سربار آدمی می‌باشند .

دکانها و فروشگاههای پوشاك ، خوراك ، نیازمندیهاو مانند اینها،گره ازکار مردم میگشایند وچنانچه باروش‌کنونی خود سودی نرسانند ، باری زیانی‌هم نخواهند رسانید . لیکن دکانهایی که بنام ،سیاست ، ادب وهنر ، کیش و مانند اینها گشوده‌شده؛ نه‌تنهاسودی ندارند ونه‌تنهاگرهی نمیگشایند،بلکه (باسان‌کنونی)برانبوه بارگران‌آدمی نیز افزوده و زندگی را هرچه پررنجتروبیمناکترگردانیده اند. وسینمایکی‌ازآنهاست.

چیزی‌که هست این دکان‌آخری (دکان سینما نام) پرسر وصداتر، پهناورتر و آماده‌ترست و خـــود در این چهل‌پنجاه سال‌گذشته آزموده شده وراه‌کارخود را یافته وبخوبی میداند چه‌کند ، ازچه راه‌کالای خودراآمــاده سازد ، چگونه ببازار آورد ، چگونه بفروشد و چگونه واز چـــه‌راه محیط در بایست را برای پرورش خود پدیدآورد تا از رهگذر آن سود کلانی بردارد .

دکان سینما چون جوانست وکالاهای رنگــا رنك، مردم فریبی دارد، آسیبش بیشتر از دکانهای دیگر است و نیست که آسیبی را در برابر خود به‌بیند و خاموش نشیند و دراندیشه چاره نباشد.

من‌که نویسنده این‌کتابم از پانزده‌سالگی پایم بسینما باز شده وفیلمهای بسیار دیده‌ام. اکنون‌که سالم از چهل‌گذشته و چندفرزند دارم‌کما بیش باز هم بسینما می‌روم. از سویی‌خود باور دارم‌که:

«... سینما اگر دیدنیهای راست رانشان دهد و در راه یاوری بدانشها بکار رود بهترین سرگرمیهاست ...»

با اینهمه هیچکدام از اینها جلوگیرآن‌نخواهد بود که ازسینما سخن‌نگویم وآنرا دکانی‌نخوانم وبرآن خرده نگیرم. اگــر راستش را بخواهید، آشنا شدن بــه‌راستیها و دیدن انبوهی فیلمهای سینماییست که مرا در اندیشه نوشتن‌این‌کتاب انداخته.

من اگر سینما را «دکانی» خوانده‌ام بدلیلهاییست کــه خواهم آورد واگرآنرا (باوضع‌کنونی) پوچ می‌شمارم برابر سندها و ومدرکهاییست‌که شماآنهارادرگفتارهای‌آینده‌خواهید دید. چه‌کنم‌که با چشم بــاز، پرتگاهی دربرابر فرزندان خود، دربرابر همشهریان خــود، دربرابر همه خانواده‌ها ــ اززن و مــردــ می‌بینم. چه‌کنم‌که‌انبوهی ازجوانــان، دختر وپسر که‌هریك درجای خود می‌توانند سودهابکشور رسانند،گرفتار این«اژدهای قرن بیستم»گردیده وروبه‌تباهی می‌روند.چگونه توانم خاموش نشینم و بآتشی‌کــه بخانه‌ام را می‌یابد، میدان دهم ودست روی دست‌گزارم. آیا بسنده است‌که نگزارم بچه‌ها به‌سینما روند؟ بسنده است با پرخاش جلو آنان را بگیرم؟ بسنده است به‌پند واندرز پردازم؟ بیگمان بسنده نیست. امروز کــه کوچکند، نیازمند، ناگزیر سخنم‌راخواهند پذیرفت فردا که بزرگ و بی‌نیاز شدندچطور؟. ازاینهاگذشته دیگران را، دخترها و پسرهای همشهریان و هم میهنان را باید فراموش

کرد؟ خانواده‌ها را باید ازیاد برد ؟

اینهاست انگیزه پدیدآمدن این‌کتاب. نشستم‌واندیشیدم که چه‌کنم و باین نتیجه رسیدم‌که‌کار را از راهش ـــ همچنانکه راهنمایم بمن آموخته بود ـــ بانجام رسانم وچبودسینما رااز آغاز تاکنون با دلیل ومدرك بهمه نشان دهم .

در اینجا ناگزیرم بگویم کـــه من « ادعای » هیچگونه «تخصص » ندارم و بکاری‌که درپیش‌است نیازی‌بانها نیست‌زیرا در من « تکنیك » و « فرم » سینما وارد نشده و به «دکوپاژ» و «مونتاژ » ومانند اینهاکاری ندارم .

فیلمبرداری وصحنه‌آرایی درجای‌خود « هنری »است. سروکار داشتن با دوربین و عـــدسی و نور « دانشی » است و کسیکه می‌خواهد درآن‌باره‌گفتگوکند، بایددردانشهای «فیزیك و شیمی و ریاضیات » وارد باشد تابتواند مثلا نور را اندازه بگیرد از « سرعت » و موج و « زاویه » و مانند اینهاآگاهی داشته باشد و همه اینهاست‌که آنرا « تکنیك» میخوانند و مرا در این زمینه‌کمترین‌آگاهی نیست .اینهاکار«ویژه‌کاران»میباشد وکسانی توانند ازآنها سخن رانندکه در رشته « فیلمبرداری » درس خوانده‌باشند و بتوانند درلابراتوارها بکاردانشی‌پرداخته بـــا سود جستن از دوربین وفیلم خـــام و موادشیمیایی عکسها وفیلمها پدیدآورند . من‌دستگاه فیلمبرداری‌را ـــ باهمه‌هنری که درآن بکار رفته وروزبروز پیشرفت میکندـــ بسیارگرانبها دانسته بان‌ارج‌میگزارم وآدمی رانیازمندآن‌میدانم‌وبسازندگان آن درود فرستاده‌گرامیشان میشمرم .

ولی ...

درپشت سرآنها ـــ درپشت سرآن دستگاه‌فنی و دانشی‌ـــ چیز دیگری هم‌هست . چیزی که با خانواده‌ها برخورد دارد چیزی کـه باخرد و اندیشه وسهشها سرو کار پیدا می‌کند ، و سرانجام به‌سود وزیان ونیك وبد می‌انجامد ودراینجاهاست‌که هرکسی چون سود وزیان‌را شناخت ونیك‌و بدرا دانست وخرد را داورگردانید ، ناگزیر می‌شود بسخن پردازد و از کوشش باز نایستد . بینندگان فیلمهای سینمایی ، چوب وآجروسنگ

وگچ ومیز وصندلی بی‌حس ویا جانور بخورو بخواب نیستند
که زیر هنایش(تأثیر)قرارنگیرند وهرچیزی جلوشان‌گذاشتند
دم‌بر نیاورند وبسخنی نپردازند. آنان انسانند ، آدمند وآدمی
باخرد زید وترازوی نیك وبد دردست دارد و از اینهاست‌که
خاموش نتواند نشست .

آنچه درگفتارهای‌آینده خواهید خواند همه از روی
دلیل ومدرك است ومن ازدیر باز بگردآوری آنها پرداخته‌ام
ومأخذهای‌آنرا در زیر هر صفحه آورده‌ام . برخی‌ازمدرکها
راکوتاه‌گردانیده و چیزهای زیادی‌آنراکه‌با موضوع این‌کتاب
بستگی نداشته ، انداخته‌ام . برخی را بهمانگونه که بوده
آورده‌ام .

امید میدارم خوانندگانی‌که اینها را بااندیشه میخوانند
و بداوری خرد می سپارند ، اگر چیزی نادرست دیدنداز یاد
آوری باز نایستند . اگر سخنانم رادرست وراست دیدندآنرا
بدیگران برسانند . اگر نادرست دیدند با دلیل (بی آنکه
بهوچیگری دست یازند وبدزبانیهاکنند) آنها رانوشته به‌چاپ
برسانند .

حسین یزدانیان

تهران ـــ فروردینماه ۱۳۴۴

نویسنده از خوانندگان خواهش میکند اندیشه‌های
خودشان را پیرامون این‌کتاب بنشانی زیر:
تهران صندوق پستی ۱۱ر۱۲۵۱ بنویسند .

گفتار یکم

تاریخچه سینما

« ... وظیفه مهم این دستگاه عبارتست
از ضبط زندگـی‌در حین‌جریانش ...»
(گفته‌برادران لومیر مخترعین دوربین
فیلم‌برداری)

۱ ـ فیلم دوتاست

پیش ازآنکه از تاریخچه سینما سخن رانیم ، باید از فیلم‌که پایه‌اصلی سینماست گفتگو کرده این روشن گردانیم‌که ما چه‌چیزی‌را سینما می‌خوانیم و به چه چیزی ایراد می‌گیریم . اگر بچنین‌کاری نپردازیم از گفتگوی خود نتیجه‌ای نخواهیم گرفت . زیرا دویا چند تنی‌که گردهم می‌نشینند ومیخواهند پیرامون موضوعی گفتگو کنند باید برسر کلمه‌هاییکه بکارمی‌برند توافق داشته باشند وهر کلمه‌ای‌را در معنی درستش گیرند و از معنی راستش بیرون نبرند . مثلا اگر یکی میگوید دروغ بد است ونباید گفت ، دیگری‌نگوید « مصلحت‌ـ آمیزش » بد نیست . چنین گفتگویی بهوده (به‌نتیجه) نخواهـد رسید زیرا

این کلمه « مصلحت » کار را خراب خواهد کرد و بهانه‌ای خواهد بود که کسانی بی‌پروا دروغ گویند و برای هر دروغی مصلحتی تراشند.

با اندوه بسیار باید گفت که در ایران معنی راست کلمات از میان رفته و گردانندگان فرهنگ ما پروایی را که باید بآن داشته باشند، ندارند. بسیاری از کلماتی که روزانه بکار میرود معنی روشن یا مرز آشکاری ندارد. کسیکه سی ثانیه (از روی ساعت) یا یکدقیقه پشت در اطاق یا پای تلفن یا دم در خانه بانتظار ایستاده، همینکه شماراد یدزبان بگله یا شکایت گشوده گوید :

ـ ای بابا دوساعته منتظرم ـ صد مرتبه زنگ زدم از صبح پای تلفن ایستاده‌ام.

پیداست که برای چنین کسی «یك‌ساعت»، «صدمرتبه»، «ازصبح‌تا شب» معنی روشنی ندارد واینست خود راپای‌بند معنی درست آن نمی‌کند و«اغراق» می‌گوید.

باپروا به مانندهای این‌داستانست که خودرا ناگزیر می‌بینیم ازآغاز ـ باکسانی که اینهارا می‌خوانند ـ وچه‌بسا به هیاهو پردازند ـ قراری‌بگزاریم وخواست خودمان را ازفیلم و سینما روشن گردانیم. اینست که می‌گوییم فیلم دوتاست. باز اجازه می‌خواهیم که فیلم را هم‌معنی کنیم وخواست خودمان را آشکارسازیم.

کاری باصطلاح فنی‌ودانشی«فیلم» نداریم‌وما آنچیزی‌راکه بوسیله‌دوربین فیلمبرداری گرفته میشود وازدستگاه‌بیرون می‌آید و بجلو دیدگان بینندگان می‌آید. «فیلم» می‌خوانیم.

این فرآورده‌ها، یا پدیدآمده‌های دستگاه فیلمبرداری، بدودسته‌اساسی بخش می‌گردد:

۱ـ فیلمهای سینمایی.

۲ـ فیلمهای غیرسینمایی.

بعبارت دیگر فیلمهای‌ساختگی(سینمایی)وفیلمهای‌مستند. (دکومانتر). برمبنای این بخش بندیست که به سخن آغاز کرده ازهریك جداگانه گفتگو می‌کنیم.

درباره فیلمهای مستند (دکومانتر) سخنی‌نداریم. کیست بـآن مردان برجسته وارجمندی که‌دوربین فیلمبرداری را بدوش کشیده، جنگلهارامی‌پیمایند یاقاره‌ها را زیرپامیگذارند، بگودیهای اقیانوسها فرومیروند وخود را بخطر

انداخته از زندگی‌جانوران ، اززندگی‌قبیله‌های آفریقا واسترالیا یا ونزوئلا و ازاسکیموهای‌قطب‌شمال، فیلم برمی‌دارند، خرده گیرد . کار چنین کسانی آن اندازه ارزش دارد که هیچگونه ایرادی نتوان گرفت . بویژه که چنین فیلمهایی برای‌پیشرفت دانش برداشته می‌شود وبر بینایی آدمیان می‌افزاید .

دیدن چنین‌فیلمهایی بسیارسودمنداست. بویژه درزمان‌ماکه آموزگاران می‌کوشند از راه گوش و چشم (سمعی و بصری) آموزاکهــا را بشاگردان بفهمانند ، این‌چنین‌فیلمهایی کومك بسیاربآنان تواندکرد . از اینها گذشتـه دیدن فیلمهای راست، بویژه که همراه‌بارنگهای طبیعی‌وصداباشد، سرگرمی‌لذت بخشی‌خواهد بود.

کیست که فیلمهای «شگفتیهای جهان» «عجایب هفتگانه» «جادوی‌سبز» «در ریگزارهای خاورمیانه» «بیدسترها» و مانند های آنرا ببیند و خوشنود نگردد .

«والت دیسنی » که فیلمساز بنامی بود تا آنجا که ما میدانیم بیشتــر فیلمهایی‌که ساخته، سرشار ازشادی وامیدوکوشش وتلاش‌است و اگر فیلمی از او سودی نداشته باشد، باری زیانی هم‌نخواهد داشت . پیداست که باو خرده نتوان‌گرفت و دراین‌نوشته‌ها هم روی سخن‌باچنین‌کسانی‌نیست .

از اینها گذشته: آندسته فیلمهایی‌که مثلاازپیش‌آمدها (اخبار) برداشته میشود یا ازکارهای پزشکی، کالبد شکافی ، ستاره شناسی ، اقیانوس شناسی ، جانور شناسی و مانند اینها گرفته میشود، همه سودمند است و مورد نیاز- و کسانی که به آنها می‌پردازند کار « ثواب » انجام می‌دهند و باید از آنان سپاسگزار بود.(۱)

کاش سینما از آغاز کار خود دیدنیهای راست را نشان میداد . کاش گردانندگان آن مردان خردمند ، نیکخواه و دانشمند (بمعنی درست کلمه) میبودندکه جزخرسندی‌آدمیان وپیشرفت‌آنان، چیزی رابدیده نمی‌گرفتند . کاش این‌افزار نوین‌بسود آدمیان بکارمیرفت نه بزیان‌آنان . آری‌کاش‌چنین بود وامروزما نیازی نداشتیم‌این‌سخنان‌را بنویسیم. ولی‌افسوس‌که چنین‌نبوده

---

(۱)بزرگترین استاد فیلمهای مربوط به طبیعت و زندگانی جانوران «رابرت‌فلائرتی» بود که بادوربین‌فیلمبرداریش. قطب،جزایراقیانوس‌کبیر،جزایر اقیانوس اطلس‌را پیمودوفیلمهایی‌بنام «نانوك مرداسکیمو» «تابو» «جزیرهٔ آران» «جادوی سبز» راپدیدآورد . (ازمقاله دکترکاووسی هفته‌نامه فردوسی‌شماره۱۷۸ دوره قدیم)

ونیست وازسینما (تاراه کنونی خودرا می‌پیماید) جززیان چیزی بدست نیامده و درآینده هم‌همچنان زیان بدست‌خواهدآمد و روزی چشم‌باز خواهیم کرد که بسیاردیرشده وآسیب‌آن همه‌جا رافرا گرفته است .

بسخن‌خود باز گردیم. گفتیم فیلمهای‌مستند (دکومانتر) سودمند و مورد نیازست وخود افزاردانشی می‌باشد ومیدانیم که دانش‌آدمی هرچه بیشتر بهتر. ازاینها گذشته آدمیان دوستدار دانشند وانبوهی‌ازآنان که زندگانی خودرادر آن راه میگذرانند وکتابهایی مانند «دائرةالمعارفها» پدیده‌می‌آورند، اینچنین فیلمهایی کمك‌فراوان‌بآنان می کند. اینست که «موسسه دائرةالمعارف بریتانیکا» بخشی‌ازآن مجموعه بزرك را بفیلم‌درآورده وازقبیله‌ها وتوده‌ها وکشورها ـ از گیاهان وجانوران ومانندهای‌آنها ـ بادررفتهای زیاد، فیلم گرفته که‌همه‌سراسر سودمند است وباید‌آنها را درهمه‌آموزشگاهها نشان‌داد.

بنا برآنچه گفته شد ما سخنی یا ایرادی به فیلمهای «مستند» نداریم و نبایستی‌داشته باشیم لیکن درباره «فیلمهای سینمایی» سخن بسیار است و جای گفتگو باز می‌باشد .

برای اینکه بآن درآییم وسینما را ازدیدگاههای گوناگون به بررسی گزاریم، ناگزیریم‌نخست تاریخچه‌کوتاهی‌ازاختراع دستگاه فیلمبرداری(که اساسی‌ترین افزارا اینکاراست) بیاوریم .

۲ ـ تاریخچه دستگاه فیلمبرداری

درجهان ـ هرچیزی تاریخچه‌ای دارد. بهترین روش گفتگو ازهرچیز نخست‌دانستن تاریخچه آن می‌باشد . چون ما سینما را بعنوان یك «دکان» به گفتگو گزارده‌ایم، بهترست نخست‌بدانیم این‌دکان از کی‌پیداشده وچه راهی‌را پیموده است .

بایددانست نقاشی گذشته از اینکه پایه خطاست، (۱) از یك دیده پایه عکاسی وفیلمبرداری‌هم بشمارمیرود. آدمی‌ازدیرباز بنقاشی پرداخته . چرا ؟ برای‌اینکه می‌خواسته‌آنچه‌براو گذشته‌یاآنچه دیده‌یاشنیده، بدیگران‌باز گوید. میخواسته بآیندگان نشان‌دهد که چه میکرده، چه‌میخورده، چه‌می‌دیده ومانند

(۱) خط درآغاز پیدایش، نقاشی‌بوده. نقاشی بسیار ساده ازروی‌طبیعت. مثلا اگرمیخواسته‌اند« گندم» رابنمایانند، خوشه آنرا می کشیده‌اند. خط مصریان که بنام«هیروگلیف» خوانده می‌شود ازاینگونه است.

اینها. بزبان‌دیگر نقاشی را بجای خط‌وزبان بکارمی برده‌ومیخواسته‌داستانی‌را بیان کند . این‌درنهاد هرکس‌نهاده شده که می‌خواهد ازخود یادگاری بازگزارد . اینهمه یادگاریها(۱) که‌بردرخت وسنگ‌وفلز ومانندآینهاهست، همه‌ازروی این نهاداست ونقاشی‌یکی‌ازافزارهای‌اینکار می‌باشد. روشن‌است که راههای‌دیگری هم هست، لیکن آنها بیرون‌ازسخن‌ما می‌باشد .

باری همان‌کسانی که‌به«یادگارنویسی» یا«یادگارنگاری» پرداخته‌اند، این‌می‌خواستند (یا آرزوداشتند) که‌یادگارآنان، همچون زندگی خودشان ، جاندارباشد . شوروتکان داشته باشد. مانند خودشان ومحیطشان زنده باشد . ازاینرو ازهمان باستان‌زمان برای‌نشان دادن « کوششی » یا«کاری» بخشهای گوناگون‌آنرا پشت‌سرهم، به ترتیب گذشت‌زمان، نقاشی میکردهاند. مثلاروی سپری که می‌گویند از «اشیل » (قهرمان‌باستانی یونان) است ، نقاشیهایی دیده میشده که هرگاه آنرا بدور محورمیچرخاندند، آن‌نقاشها تا اندازه‌ای زنده وجاندار‌بچشم می‌آمد.

دربسیاری ازافزارها که اززیرخاك‌بیرون می‌آید، یکرشته پیش‌آمدها پشت‌سرهم نقاشی‌شده، یاروی فلزات کنده‌کاری گردیده، که‌اینها همه برای‌نشان دادن داستانی‌برویه زنده‌آن میباشد .

این‌درباستان زمان‌بوده. هرچه‌آدمی پیش‌میرفته ، نقاشی ها عالی تر و رنگ‌آمیزیهای آن بهترمیشده است. تاآنجاکه دراین‌رشته استادان زبردستی چون«میکل‌آنژ»، «لئوناردو داوینچی»ودرکشور خودمان«کمال‌الدین‌بهزاد ، رضاعباسی، صنیع‌الملك، کمال‌الملك» و دیگران پدیدآمده ،تابلوهانگاشته‌اند که امروزه‌موزه‌ها بآن‌می‌بالند .

لیکن‌اینها هیچکدام پاسخده‌آن‌آرزوی‌دیرین‌آدمی (آرزویی که‌زندگی را جاندار بنمایاند) نبود و هیچکس نتوانسته بـودبآن رسیده همه‌را خوشنود گرداند. دراین راه‌بعضی‌ازنقاشان توانسته بودندبا روش‌تازه‌ای‌زندگی‌رازنده وجاندار بنمایانندکه از آن جمله «گرانویل»را بایدنام برد.

«گرانویل» نقاشی‌بود فرانسوی که میان‌سالهای۱۸۰۳-۱۸۴۷زندگی می‌کرد، اوکارش این‌بودکه درحاشیه برگهای دفتری پیش آمدی را نقاشـی می‌کردکه چون برگهای دفتر را باتندی ورق می‌زدند، آن‌شکلك‌های نقاشی شده، جاندار وباحرکت بچشم‌میرسید. برروی گورنقاش سنگ‌نوشته‌ای هست که

---

(۱) ازباستانی‌ترین یادگارهای‌آدمی نقاشیهای درون غارهاست که نمونه آنرا درغارهای جنوب‌فرانسه وشمال‌اسپانیاپیدا کرده‌اند (ر. ك .آدمیان‌نخستین نوشته آن‌تری‌وایت ترجمه فریدون بدره‌ای)

این جمله خوانده می‌شود:

«گرانویل‌در اینجا خفته، پس‌از خداوند وی همه‌چیز را بحرکت‌در آورد، زندگی بخشید وراه رفتن‌آموخت . ولی نتوانست راه‌زندگی‌خود را تشخیص دهد...!»(۱)

یادم می‌آید درزمان‌جنگ‌بین‌الملل دوم (پس‌ازشهریور ۲۰) که روسها وانگلیسها دراین‌کشورهمه‌کاره بودند ، دستگاه تبلیغاتی انگلیسیان برای‌نبرد باهیتلر ودستگاهش ، دفترچه کوچکی چاپ کرده ورایگان بهمه‌میداد. دراین دفترچه درهر صفحه‌اش کاریکاتوری ازهیتلرچاپ شده بود که رویهمرفتـه آن داستانی رابازمیگفت وچون‌آن دفتررا باتندی ورق میزدند دیکتاتور آلمان مشتی‌حرکات کرده سرانجام براثر ترکیدن بمب‌بهوا پرتاب‌میشد .

بسخن خود بازگردیم . تاپیش ازاختراع دوربین‌عکاسی‌وفیلمبرداری یکرشته کوششهایی‌شده‌بود، تانقاشی‌یا تصویر حرکت‌داشته‌باشدو کسانی‌دستگاههایی برای سرگرمی‌مردم پدیدآورده‌بودند. رویهمرفته نقاشیهای‌متحرك‌پیش‌درآمد فیلمبرداری بحساب تواندآمدواین‌نقاشیهای جاندار بعدها هنگامیکه دوربین فیلمبرداری بکار افتاد، وارد سینماشد وفیلمهای‌کارتن راپدیدآوردکه اکنون کمترکسیست یکی‌ازآنها راندیده باشد . این‌فیلمهای‌کارتن اگرسوژه خوبی داشته باشد وتنها برای سرگرمی‌یابالا بردن‌هوش و بینایی کودکان ساخته شـود، زیانی نخواهد داشت .

باری گفتیم‌آدمیان آرزو داشتند نگاره (تصویر) کسی یاچیزی را کـه می‌بینند، نشانی‌اززنده بودن درآن بیابند ویادست‌کم‌کوچکترین جدایی میان نگاره و اصل‌پیدا نکنند واینکار با اختراع دستگاه عکاسی‌تا اندازه‌ای انجام گرفت .

عکاسی توانست ازهر نقاشی؛ درست‌تر، زودتر ودقیق‌تر، پیکره‌هرچیزی را بردارد. توانست زندگی را در «لحظه وقوع» ،نه در «جریان وقوع» نشان دهد. توانست هرچیزی را آنچنان‌که باچشم دیده میشود (آنهم در یك لحظه مخصوص ودر یك چهار چوب‌کوچك) بار دیگر بجلودیده‌ها بیاورد.

بااینهمه‌این‌پیکره‌هاجاندار نبودو حرکت‌نداشت‌وازاینها گذشته نمیتوانست آن‌آرزوی‌دیرین‌آدمیان‌را برآورد. اینست گروهی کوشیدند تاباگرفتن‌پیکره های بسیار ازیك پیش آمد، آنها را درکنار هم گذاشته داستان را آنچنانکه

---

(۱) بخشی‌از این تاریخچه ازگفتار آقای دکتر هوشنگ کاووسی برداشته شده. این‌گفتارها ازشماره‌های ۲۰۱ تا ۲۰۶و۲۱۲و۲۲۱دوره‌قدیم‌مجله‌فردوسی چاپ شده‌است .

بوده ، بجلوچشمها بیاورندوبا اینکه دراینکار تااندازه‌ای هم پیشرفت کـرده بودند ، نتوانستند بجایی برسند .تااینکه ، سرانجام برادران لومیرفرانسوی این آرزوی دیرینه را برآوردند وبااختراع دوربین فیلمبرداری‌نشان‌دادند که همه آنچیزهایی راکه آدمی درآرزوی آنست، اگر از راهش وباافزارش انجام دهد ، بدست خواهد آورد وبآن خواهد رسید.

برادران‌لومیردستگاه فیلمبرداری‌راباآدمیان‌ارمغان‌گردانیدند. دستگاهی که مانند هرافزار یااختراع‌آدمی،در آغار سراسر نیك بود وسودمند وبرای خواست ارجداری پدید آمد و پدید آورندگان هیچگاه ازآن زیان یابدی نمیخواستند ، ولی‌سپس آن افـزار بدست سودجویان وآزمندان افتاد و از یك اختراع سودمندفرآورده‌های زیانمند پدیدار گردید.

برادران لومیر دستگاه اختراعی خودرا «سینما توگراف» نام نهادند. سینماازکلمه « کینما » یونانی گرفته‌شده که‌بمعنی‌جنبش (حرکت) است‌وگراف ازکلمه (گرافی‌ین) یا (گرافوس) یونانی است‌که بمعنی «نوشتن» میباشد. بنابراین سینما توگراف‌میشود: جنبش‌گیری یاجنبش‌نگاری .زیرا«گرافوس» گذشته‌از نوشتن، بمعنی چیزی را ضبط کردن هم هست وبرادران لومیر این نام را از آنـرو برگزیده اند تا جدایی دستگاه خود را با دستگاه عکـاسی (فتوگراف) مشخص نمایند وبه بینندگان بگویند که این دستگاه بادوربین عکاسی این جدایی را دارد که آن یکی تنها عکس را بدون حرکت میگیرد واین یکی پیکره را جاندار نشان میدهد که درواقع جنبش نویسی یا جنبش‌نگاری میکند.

ازآنجاکه ما بکارهای فنی وتخصصی وارد نمی‌شویم وخواست ازنوشتن این‌گفتار تنها تاریخچه است، ازاینرو از جداییهایی‌که دستگاه فیلمبرداری با دوربین عکاسی دارد ، سخنی نمیرانیم وبکارهای فنی ودانشی که بـرادران لومیر برروی دستگاه خود کرده‌اند، کاری نداریم. همینقدر (برای‌اینکه‌این تاریخچه کمی نداشته باشد) یادآوری می کنیم که آنان (برادران لومیر) فرآورده دستگاه خود را در ۲۸ دسامبر ۱۸۹۵ (هفتاد وسه‌سال قبل) برای تماشای مردم‌گذاشتند وبانبوه‌کسانیکه برای دیدن این پدیده نوین‌گرد آمده بودند، چهار فیلم‌کوتاه بنام‌های «آبیاری میرآب» ـ «ورود ترن بایستگاه» ـ «بیرون رفتن قایق از بندر» و «تعطیل کارخانه»، نشان دادندکه‌همه بینندگان را بشگفتی واداشت.

این چهار فیلم نخست، پایه فیلمهای مستند (دکومانتر) آینده گردید. همچنانکه می بینیم برادران لومیر دستگاهی را که درست کـرده بودند ،

هیچگاه برای پدید آوردن فیلمهای سینمایی (بآن معنی که در آغاز گفتیم) بکار نبردند وچنین اندیشه‌ای را هم نداشتندکه ازراه سرهم‌کردن داستانی از راست یادروغ دکانی پدید آورند آنان هیچگاه :

«... متوجه اهمیت تجارتی اختراع خود نبودند . بطوریکه ژرژمه‌لیس وقتی باتوان لومیر پدر اگوست ولویی‌مراجعه کرده تقاضای خریداری یکدستگاه سینما توگراف را نمود ، باو اینطور جواب داده شد: ــ جوان این دستگاه دارای هیچگونه آتیه تجارتی نیست و برای منظور علمی بوجود آمده، از مابشنو وپولت را تلف نکن... (۱) »

۳ـ سینما چگونه پدید آمد؟

پیش‌از آنکه‌دستگاه فیلمبرداری‌اختراع شود ،یکی‌از راههای پول‌توزی پدید آوردن سرگرمیهای گوناگون برای مردم بود . اگر بخواهیم‌تاریخچه آن سرگرمیها رابنویسیم بایدکتاب‌بزرگی پدید آوریم‌واز باستان زمان ، از تاترهای یونان ومیدانهای ورزشی آتن وروم ــ ازگلادیاتور ها و ... مانند های آن آغازکنیم ورشته راگرفته از یکایك سخن رانیم وبیازیهای گوناگون ازجنگ خروس ورقص شتر وشاخ جنگی بز وتخم مرغ بازی وخرس رقصانی ومانند اینها بپردازیم وازسویی، داستان تاتر را بازگوییم تابه سینما برسیم، وپیداست‌که چنین فرصتی نخواهیم داشت ونیازی هم بآن نیست. همینقدر باید بنویسیم‌که همزمان بااختراع‌دستگاه فیلمبرداری، در فرانسه وجاهای دیگر، سالونهایی برای‌نمایش سرگرمیها وازآن جمله برای نمایش عکسهای‌متحرك یاحقه‌بازی ومانند اینها وجودداشت‌که مردم‌ساعتهای بیکاری خودرابا‌پرداخت چندسکه درآنجا می‌گذراندند وخودرا سرگرم می‌ساختند.

هنگامیکه دستگاه فیلمبرداری اختراع شد وپس از اینکه چهار فیلم نخستین را برادران لومیر نشان دادند وشوری درمیان مردم پدید آمد ، آن کسانیکه از راه سرگرمی مردم پول بدست می آوردند ، باین افزار نوین رو آورده در اندیشه سودجویی از آن برآمدند واین نخستین‌گام بود برای پدید آمدن فیلمهای سینمایی. واگر راستش را بخواهیم فیلمهای سینمایی را کسانی پدید آوردندکه تاپیش ازآن‌ازراه «سیرك»، «تاتر» یا «باله»، «رقص» و«عکسهای متحرك» ومانند اینها روزی‌بدست می‌آوردند وروز میگذراندند .

---

۱) گفتار « ۲۸ دسامبر ۱۸۹۵ » هفته نامه فردوسی شماره ۲۲۱ نوشته دکتر کاووسی

اختراع دوربین فیلمبرداری آنان را بسوی خود کشید وبر آن شدندکه از این‌وسیله نوین‌هم ـ مانندتاتر وسیرك ودیگر سر گرمیهاـ سودجویند. ازاینرو کسانی مانند ژرژ مه‌لیس ، اسمیث . ویلیامسون ، «گریفیث ، چارلی‌چاپلین، رنه‌کلر ، ایز نشتین ازاین ماشین‌دانشی، که ویژه کارهای بسیار سودمند پدید آمده بود، هنری (یابهتر بگوییم دکانی) بنام سینما پدیدآوردند.

بیچاره لومیرها ـ سازندگان دوربین فیلمبرداری که می گفتند: «... وظیفه مهم این دستگاه عبارتست ازضبط زندگی درحین جریانش...» ویا«... این دستگاه تنها برای منظورهای علمی پدید آمده...» هیچگاه نمیدانستند که اختراع آنها چه فرآورده هایی بیرون خواهد داد؟ نمیدانستند سینماچگونه بنیاد خانواده ها را خواهد برانداخت؟ نمی‌دانستند چگونـه به تباه ساختن زندگیها خواهد پرداخت؟ نمی‌دانستند چگونه خویهای جانوری را نیرومند خواهدکرد و سرانجام نمی‌دانستند چگونه آسیبها خواهد رسانید ودر برابر همه اینها چگونه کسانی به ملیونها دلار یالیره یافرانك خواهند رسید. آری اینها را نمی دانستند ومی پنداشتند « ... این دستگاه دارای هیچگونه آتیه تجارتی نیست...».

اگر برادران لومیر ازسرانجام اختراع خود آگاه بودندومیدانستند که‌کاری‌راکه دوربین فیلمبرداری‌انجام خواهدداد، همپایه کاریست‌که دینامیت می کند ، بیگمان آنان نیز مانند الفرد نوبل ناآسوده گردیده در اندیشه‌کم کـردن زیانهای آن بر می آمدند.ولی آنان هیچگاه چنین چیزی‌را حتی باندیشه خودراه نمیدادند. هیچگاه دستگاه خودرا همپایه‌دینامیت‌نمی‌دانستند. درصورتیکه سینما ازیك دیده مانند دینامیت است بلکه خطرناکتر، دینامیت وسینما هردویك‌کار را انجام‌میدهند. آن یکی‌ویران میکند واین دیگری‌نیز بهمچنین. آن آسیب میرساند واینهم همینکار را میکند. چیزی که هست اثر دینامیت مادی است وتند وآشکار واثر سینما کندست وروانی وناآشکار. اگر دینامیت‌کوهها را می‌شکافد ویا باجرقه‌ای ساختمانهایی را ویران میکند وهمه کس میتواند آنرا آشکار دیده ازبرابر آن بگریزد وخود را ازآسیب آن در امان دارد ، سینما چنین‌کاری را نمی‌کند . این‌وسیله خراب‌کننده ، این‌بمب آسیب رسان ، اندك‌اندك‌درمغزهاجامی گیرد ، کم‌کم دگرگونی‌پدیدمیاورد ، و پس از آنست که ویران میکند. ویران کردنی کـه‌ساختنش بدشواری ممکن شود .

آری لومیرها هیچگاه چنین آسیبهایی را پیش بینی نمی‌کردند . آنان مردان دانشمند نیکخواهی بودندکه به‌پیشرفت دانش می‌کوشیدند، آنان زیر

تأثیر فلسفه نیتچه وباخنروشوپنهاور قرار نگرفته، زندگی رانبردنمیدانستند- آنان نمی‌اندیشیدندکه پا بدوش دیگران گزارند وازآن بالا روند و بانچه میخواهند دست اندازند .هنوزآتمسفر اندیشه‌های نیکخواهانه و بشر دوستانه قرن‌هیجدهم ونیمه اول قرن نوزدهم ازمیان نرفته‌بود. هنوز شرم‌ارزش‌داشت. آدمیگری‌کما بیش‌بود ، دین هنایش (تأثیر)میداشت و مردم‌آنگونه‌که اکنون زیر تأثیرآب وهوای سینما (آتمسفرسینما) قراردارند، قرار نگرفته بودند . این بود اگرناروایی می‌دیدندزبان بخرده‌گیری‌گشوده اعتراض میکردند . بدولتها فشار وارد می‌ساختند وآنانرا وامی‌داشتند تا قانونها‌گزرانند و جلو زیاده‌رویهارا بگیرند و این خود داستان درازی داردکه جایش اینجانیست.

بسخن‌خودباز‌گردیم. گفتیم: پس ازاینکه دوربین فیلمبرداری‌اختراع شد، کسانی از این وسیله سودمند، نوزاد ناخلفی بنام «سینما» پدید آوردند . نوزادی‌که سررشته اندیشه‌ها وکارهای‌آن دردست پول وسرمایه بود واکنون نیز هست وهرچه‌را«غول پول» فرمان‌دهد، بکار بسته و می‌بندد . پیداست که سینما درآغاز این تأثیری‌راکه امروز بروی مردم دارد، نداشته وافزارهای فنی، فرم واستیل‌آن‌چنین‌نبوده است . این دکان راه پرپیچو خم و درازی را پیموده .

داستان دراز است و دراین‌زمینه تاریخها نوشته‌اند (۱) که اگر کسانی میخواهند باید بآنها بازگردند . درآن تاریخها از پیشرفت سینما و تکنیك آن گفتگو شده ومراحل گوناگون‌آنرا شرح داده‌اند . فلانکس فلان عدسی‌را بدوربین‌افزود. آن یکی پایه‌را بلندکرد. دیگری میزانس پدیدآورد. فیلمهای بی‌صدا چنین وچنان بود. زنان‌چگونه‌بسینما کشانده شدند. چه‌کسی‌داستانهای عشقی‌و جنسی‌وتاریخی وچه‌وچه‌راپدیدآورد - چه‌کسی‌حقه‌های‌سینمایی را روان گردانید ، چگونه صدا بسینما راه یافت وچه وچه‌وچه ... که هیچکدام با چیزی‌که بآن پرداخته‌ایم، بستگی نداردوویژه «متخصصین» میباشد .

کوتاه سخن چیزی نگذشت‌که هزاران تن‌درزیرآتمسفر اختراع‌نوین

---

۱ - مفصل‌ترین تاریخ سینما که بفارسی چاپ شده‌کتابیست بنام (تاریخ سینما) تألیف آرتورنایت ترجمه نجف دریابندری .

قرار گرفته و بسوی آن کشیده شدند و هر کسی بخواهش دل خود (نه بخواست خرد و اندیشه) چیزی بر آن افزوده و داستانی سرهم کرد و فیلمی پدید آورد و دشواری بر دشواری و بار بر بار نهاد تا آنجا که امروز می‌بینیم .

از یك بررسی کوتاه در تاریخ فیلمهای سینمایی این نتیجه بدست میآید که، سازندگان از آغاز تنها در اندیشه بدست آوردن پول بودند و هستند و باین خواست از هر راه که باشد کوشیده و میکوشند .



گفتار دوم

گردانندگان سینما

«گردانندگان‌سینما: تهیه‌کننده ،کارگردان ، داستان نویس و بازیگران می‌باشندکه همه‌آنهااسیرند .اسیر سرمایه. پول فرمانروای مطلق سینماست » .

دکان سینما برای پیشبرد کارهای‌خود بگردانندگان وافزارهای‌بسیاری نیاز داشته ومیدارد . بخشی ازآنها فنی وبخشی انسانی و بیش از هردو پول وسرمایه است .

۱ - تهیه‌کننده

درسینما کسیکه‌پول‌می‌ریزدوسرمایه‌گزاری میکند « تهیه‌کننده »خوانده میشود. همیشه درآغاز فیلم‌که نام داستان‌وبازیکنان آنرا می‌نویسند و بازی هرکدام را یادکرده از موسیقی‌آن سخن میرانند وکارگردان و سناریونویس را میشمرند . ازتهیه‌کننده نیزنام می‌برند .
معنی‌آن اینست‌که فلان‌آقا پول داده تا «این اثر هنری برجسته !! » بمعرض تماشای همگان درآمده .

« تهیه‌کننده» سررشته مالی سینمارا دردست دارد وبیگمان ازسرمایه‌-گزاری خواستی دارد ونمی‌تواند نداشته باشد.او تنها در بند سود است زیرا اولین درس اقتصادکنونی عمل سودآوریست .هرسرمایه‌ای‌که برای کاری‌کنار گذاشته میشود باید سود بدهد وگرنه آن سرمایه ازمیان خواهد رفت . این اصل‌را هردوسیستم‌اقتصادی جهان بکارمی‌بندند. هم درکشورهای سرمایه‌داری وهم‌درکشورهای سوسیالیستی وهیچکدام در این مورددربند « نیك‌وبد» نیستند.

پیداست‌که تهیه‌کننده نیزآن اصل اقتصادی را بدیده دارد: سرمایه‌باید سود بدهد. برای اوفرق نمی‌کندکـه ازمحصول‌کار وسرمایه‌اش دانش ، فهم ، مهربانی، خرد، رستگاری وهمدستی پدید میآید یاکینه ، نفرت. ترس،خشم، ویا بیشرمی . برای اواین حقایق مورد گفتگو نیست. اوچکار دارد کـه فلان فیلمش کینه‌های نژادی را شدیدکرده ویا بهمان فیلمش راه جنایت وآدمکشی را هرچه پهناورتر گردانیده. چکاردارد‌که خانواده‌ای ازهم پاشیده وهریك‌از آنان‌بروی دیگری اسلحه می‌کشد. چکار داردکه پنداروگمان ووهم‌جایگزین حقیقت وفهم‌واندیشه ودانش شده، چکاردارد که‌فلان بیماری گسترش پیداکرده و بهمان اندیشه زیانمند بنیاد خرسندی‌آدمیان را برانداخته، او ـ این آزمند بی‌پرواکه تهیه‌کننده نام داردـ بهیچیك‌ازاینهاکاری ندارد. اومیخواهدده‌صد، وصدهزار، وهزارمیلیون‌ومیلیون‌صدها وهزارهابرابر گردد.اینست هدف‌اصلی تهیه‌کننده. بنابراین نخستین گنهکار « تهیه‌کننده» میباشد .

۲ ـ کارگردان

پس ازتهیه‌کننده «کارگردان» است. اوشریك جرم اولیست. اوست که «خط مشی اصلی» یك فیلم را برمیگزیند .اوست‌که میداند چه بایدکرد تایك « فیلم سینمایی» «تأثیر عمیقی» روی بیننده‌گزارد . اوست که میداند چگونه سهشهای خفته را بیدارکند ، اوست‌که سررشته‌کارهارا در دست دارد و همه افزارهای‌سینما رابهرشکلی‌بخواهد بکارمی‌برد. بازیگران‌دردست اوعروسکهای بیجانی هستندکه‌باید برابر « میل » واراده او بازی‌کنند. بخواهش دل‌اوعشق بورزند. کینه و نفرت وخشم نشان دهند . بکشند وکشته شوند . بدنیاآیند و درمیان دودوبخاروابر وآسمان پروازکنند. برقصند. پای‌کوبند. فریادبرآورند و همه‌آن دیوانه‌بازیها را برابر دستورکارگردان‌انجام دهند. کارگردان است که یك‌روز دلبستگی بیمانندی برای هنرپیشه‌ای پدید میآورد وروز دیگراورا از دیده‌ها می‌اندازد .

اجازه بدهید کارگردان وتهیه کننده رااززبان یك بازیگر بشنویم.

اورسولا آندرس که زنی موخرمایی است و از کناره‌هـای اقیانوس آرام به سینما کشانده شده وازسال ۱۹۶۳ بازار فیلمهای «جیمز باندی»را گرم کرده دراین باره میگوید :

«... هنرپیشگی شغل وحشتناك وشاید بتوان گفت غیرانسانی است. هنرپیشه برده وبنده تهیه کننده یا کارگرداناست. قدرت تهیـه کنندگان وکارگردانان نامحدود است واین قدرت برخی اوقات در راههای غیرمشروع مصرف میشود...» (۱)

هنگامیکه کارگردانان وتهیه کنندگان چنین نیرویی‌دارند، بیگمان ایـن توانایی را خواهند داشت که یکی‌را نیك ودیگری را بدنشان دهند وروزدیگر بازگشته‌وارونه آنرا بنمایند.

بیگمان خوانندگان تهرانی فیلمهای«پری‌میسن»را درتلویزیون‌دیده‌اند. دراین‌رشته‌فیلمها «پری‌میسن» وکیل زبردستی‌است که گناهکاران رامی‌شناساند وازافتادگان وآسیب دیدگان‌جانبداری می‌کند. رفتار وگفتارش بدل‌می‌نشیند وچه‌بسا بینندگان اورا میستایند .همین‌هنرپیشه‌درفیلم‌دیگری «پنجره روبه حیاط» در رل جانی‌خطرناکی‌روی‌پرده‌می‌آید ونفرت همه رابرمی‌انگیزد .

یکرشته فیلمهایی بنام «دکتر کیلدر» درتلویزیون نشان می‌دهندکه بی زیان تراست ودکتر کیلدر بهمراه دکتر گلیسپی(که‌نمونه‌ای ازیك‌مدیر آزموده میباشد)پیوسته درس دلبستگی‌به‌بیماران وهمراهی‌با آنان رامی‌دهد . هیچ‌دور نیست که فرداکارگردانی‌ازهمان‌دکترکیلدر و دکتر گلیسپی‌آدمکشان‌ودزدانی پدیدآوردکه خشم‌گیرند ودغل‌کنند ودزدی بیاموزند .

یکرشته فیلمهای دیگری درهمان‌تلویزیون‌نشان میدهدکه‌بنام«فراری» خوانده میشود. « دکتر ریچارد کمبل»که باتهام‌کشتن زنش محاکمه ومحکوم به اعدام‌گردیده، فرارمیکند و بدنبال مرد یك دستی‌که زنش راکشته از این شهربآن‌شهرمیرود وبکارهای گوناگون می‌پردازد وپیوسته بدنبال مرد یك‌دست است. درهمان حال‌مردی بنام « ستوان‌جرالد»که افسرپلیس‌است میخواهداورا دستگیر کند .فیلم برویه‌ای ادامه می‌یابدکه همه‌بینندگان بفراری‌دل‌میسوزانند و ازستوان جرالددل‌پرخونی‌دارند . هیچ دورنیست که‌فرداکارگردانی کار را وارونه‌گرداند و دکتر ریچاردکمبل را آدمکش و ستوان جرالد را فرشته بنمایاند .

(۱) اطلاعات شماره ۱۱۹۴۲ تاریخ۵شنبه ۱۱فروردین۱۳۴۵

سازندگان فیلمهای سینمایی اینهارا هنرمی‌پندارند و به‌کارگردانی که چنین توانایی‌داشته‌باشدآفرین‌میخوانند. ولی‌اگر راستش‌را بخواهیم این«هنر» نیست، فریب است. گمراهی است. دست‌انداختن‌آدمیـان می‌باشد. این بازی باسهشهای آدمیست و ازاین‌رهگذر جز زیان چیزی بدست نمی‌آید.

اگر کارگردانان تنها دراندیشه«تجارت» نبودندو ازسینما (که‌وسیله‌سودمندی تواندبود) برای‌نیکی‌مردم و نیرومندی خردآنان وراهنمایی اندیشه های ایشان‌سودمی‌جستند، بااین‌زبردستیها که‌می‌نمایند و بااین‌هوش‌وجربزه‌ای که‌بکار می‌برند، بیش ازهرآموزگار ودبیر و استاد و حتـی‌بیش‌ازهرپیشوای مذهبی میتوانستند بمردم راه نموده‌آنانرا برستکاری‌رسانند. ولی باافسوس‌باید گفت‌که نود ونه درصدآنان‌چنین اندیشه‌ای‌را ندارند و اگرهم یکی‌پیداشود و بخواهد چنان‌راهی‌را دنبال کند، بعلت«آتمسفری» که درسینماست‌فیروزنخواهد گردید.

کارگردان‌هرچه زبردست‌باشدو بتواند سفیدراسیاه‌یازشت‌رازیبا بنمایاند، هیچگاه نخواهد توانست آموزگار نیکیها باشد وهیچگاه ازنتیجه‌کاراو نتوان نیکی‌بدست‌آورد ، مگراینکه این‌دکان‌سینما نام‌بیکبار بسته‌شودوفیلم سازی برویه دیگری‌افتد.

درپایان این گفتگو اجازه‌دهیدکارگردانی باشماسخن گوید ونمونه ای ازاندیشه‌های خودراکه‌کمابیش مانند دیگران است، برای‌شما بازنماید :

رژه‌وادیم که‌کارگردانیست فرانسوی درگفتگویی کـه بایك خبـرنگار ایتالیایی داشته چنین میگوید :

« بسیاری ازفیلمهای خودم را فقط برای‌کسب‌پول و خلاصه رفـع مایحتاج‌زندگی ساخته‌ام. به‌بعضی ازآنها درست‌مثل‌پدری که فرزند ناقص‌الخلقه‌خودش‌رادوست‌میداردوزیادهم‌دوست‌میداردکاملاعلاقمندم. فیلمهای من گویی‌ازحمله به اجتماع واخلاق‌لذت میبرند ودرحقیقت نمیدانم که این موضوع ازنظرکیفیت تاچه اندازه حساب شده و صادقانه است ولی‌بهرحال درزندگی واقعی، من شخصی‌کامل اخلاقی (۱) وحتی قراردادی (!) هستم ...

... بعضی اوقات که‌کارگردانان‌عاشق بازیگران‌خودمیشوند دلیل آن فقط نزدیکی‌کار وحرفه‌آنها وتماس دایمی ایشان بایکدیگر نیست بلکه دلیل‌آن‌عمیق‌تر و مهمتر است. کارگردان‌درچنین حالتی‌بازیگر رابه عنوان یکی‌ازمحبوبترین و مؤثرترین اجـزاء و

افزار کارخود می‌بینند وهمانند کار وهنرش عاشق این بازیگـر میشود...»*

همین آقای کارگردان در گفتگو با خبرنگاری که ازکارهای او خرده‌ـ میگیرد گفته:

«... فکر نمیکنم معشوقه‌های من ازرفتارم ناراضی باشند چون‌در مقابل کالایی که بمن عرضه میکنند بشهرت وثروت میرسند وچیزی ازدست نمیدهند...»**

بااین سخنانی که‌ازیك کارگردان آوردیم، روش‌اندیشه بیشتر کارگردانان روشن میگردد و ازهمین جا خواهیم‌دانست که آنان چه‌خواستی رادنبال‌میکنند وچگونه بدکاریهای‌خودرازیرپرده«هنر» می‌پوشانند و چگونه شهرت ودارایی را وسیله بدآموزی قرار میدهند.

گفتیم کارگردانست که سررشته‌کارها رادردست دارد وهنرپیشگان‌دردست او عروسکهای بیجانی هستند که باید بفرمان اوهردیوانه‌بازی که خواست‌انجام دهند تا «اثر» جناب کارگردان پدید آید و بروی «اکران» (۱) قرار گیرد.

کارگردان درسینما بجای رمان نویس‌درادبـیات است. همچنانکه یك نویسنده چیزی ازراست ودروغ بهم می‌بافد وبخوردمردم میدهد، کارگردان‌هم نواری ازراست ودروغ سرهم میکند وبجلو چشم بیننده‌میاورد.

کارگردان همان هدف تهیه‌کننده‌را دنبال‌میکند. چیزیکه هست تهیه‌ـ کننده آدمیست پولدار‌ـساده‌ـ نادان و کارگردان مردیست باسواد ـ آگاه و زرنگ. تهیه‌کننده‌سرمایه داردوکارگردان ندارد ولی درآرزوی آنست. از اینرو درسینما بسیاردیده‌شده که‌کارگردانی«تهیه‌کننده»هم شده لیکن بندرت تهیه‌کنندگانی کارگردان ازکاردرآمده‌اند. کارگردان‌فرمانده استودیوست. سخنش بی‌برو‌برگرد بایدبکار بسته شودوفرمانش بی‌چون وچرااجرا گردد.

«کارگردان‌قادرمطلق‌استوتهیه‌فیلم‌بنا‌باراده‌اوصورت‌میگیرد(۲)». بااینهمه نمیتواندمراعات تهیه‌کننده‌رانکند. کارگردان است‌که‌زندگی‌می‌بخشد، شهرت

---

*هفته‌نامه بامشاد شماره ۱۲۳ **ـ امید ایرانشماره۵۸۵

۱ ـ متاسفانه ورود سینما بایران گذشته‌ازآسیبهای دیگر، این‌آسیب‌راهم داشته که مشتی‌کلمه‌های بیگانه را(که برابر فارسی‌آن‌کمابیش‌پیدا میشود)وارد زبان‌گردانیده. ازجمله «اکران» است‌که بجای پرده وجای دید میبا شد ومن دراینجا بزبان بلندگویان سینما این‌واژه‌را بکار برده‌ام.

۲ ـ ایران‌آباد‌ـش ۳۲۰۱

پدید میآورد، بازیگری را بالامیبرد، آن‌دیگری‌را ازمیدان بیرون‌میکند، زیبایی می‌آفریند(!) زشتی‌نشان میدهد وکوتاه سخن‌هرچه بخواهد میکند ولی یـوغ تهیه کننده بگردن اوست .

دراین زمینه هم‌کارگردانی بزبان خود با شما سخن‌می گوید:

«... جون فورد (ایرلندی الاصل هولیوود مکان) از کارگردانانیست که انواع مختلف فیلمهای سینمایی ساخته ودر ردیف کارگردانان بزرگ(!) بشماره‌یرود ... اوچنین میگوید :

«...حرفهٔ من ساختن فیلم است . نسبت بیك‌کارگردان توقعاتی از جانب تهیه کننده وجود دارد که او مجبـور است بآن احترام‌گزارد . چه بسا دیگر نام کارگردانی رانمیشنویم . بدون شك برای آنستکه او پشت سر هـم فیلمهایی ساخته که مورد پسند **بازار** واقع نگردیده و بهمین جهت در این بازی «سوخته»! بشمار میرود چنین‌کارگردانی **مجبور** است‌کارخودرا از صفر شروع کرده مجدداً درصدد یـافتن **پول واطمینان** بـرآید. کسانیکـه وارد کارگردانی میشوند بدانندکه در سینما یك‌عدم موفقیت هنری مهم نیست‌ولی عدم «موفقیت‌تجارتی» برای‌کارگردان‌شکست‌و محرومیت است . پس باید فیلمهایی تهیه کرد که **مردم خوششان بیآید** و هم کارگردان بتواند شخصیت و سبك خود را درآن وارد کند ، بایستی در عین وسواس برای ســاختن یك اثـر هنـری جنبه‌هـای **تجارتی**فیلم را نیز در نظرگرفت‌ولی اینکار همیشه بآسانی عملی نیست ... (۱)

خواننده گرامی یکباردیگراین«اعتراف»، کارگردان‌را بخوان‌تا درست بماهیت سینمایی‌ببری، بخوان تا دریابی‌که چه چیز « درپشت سرفیلم سینمایی خوابیده؟» وهمه‌آرایشهای ظاهری از«هنر»«تکنیك»«فرم»«استیل»« استاتیك » مانند اینها چیزی جزفریب نیست.

بنابرآنچه گفته‌شدگناهکار اصلی‌کارگردانست و تهیه‌کننده شریك او.

۳- سناریست

درکنارگناهکاران اصلی‌گناهکار دیگری هم هست که او را سناریست میخوانند .

---

۱ ــ مجله فردوسی دوره قدیم شماره ۱۹،۲۱۸

سناریست کسیست که داستان فیلم‌را از روی یك کتاب یا پندار خودپدید میآورد. نویسنده است که چیزی از راست و دروغ را (بابدیده گرفتن زمان و مکان) می‌نویسد وازروی آن کوتاهشده ای(۱) آماده‌میکند. این کوتاهشده بدست تهیه‌کننده میرسد. اگر آنرا پسندیدبکارگردان وامیگزارد. اگر کارگردان هم آنراپسندید(وچه بسا نپسندد وناگزیر برابرخواهش تهیه‌کننده، دستوردهد نویسنده آنرا دیگر گرداند) دست بکارشده عامل دوربین را(که درکارسینما «دکوپاژ »میخوانند) درآن وارد میسازد: وسپس افزارهای دیگررا بکار وا- داشته فیلم راآماده میگرداند.

بنابراین‌اگرداستانی«محتوی» بدی دارد، نویسنده ویاسناریست گناهکار است- ولی‌گناه‌او بپای‌کارگردان نمیرسد. زیرکارگردان این توانایی‌رادارد که درآن دست برد. این توانایی‌را داردکه‌ازیك چیز پیش‌پاافتاده،داستان‌نیك آموزی پدید آورد. توانایی‌آنرا داردکه درکار خودانسان وراه‌زندگیش را بدیده‌گیرد.لیکن چنین کاری نمیکند.آری اومیتواند ونمیکند. زیرا بیم آن میرودکه فیلم «بازار»پیدا نکند.

سینما نویسندگان را میخرد.ژول رومن نویسنده بنام فرانسوی واندام آکادمی فرانسه، دراینباره گفتاری نوشته‌که درماهنامه «لکنورپورتوس» چاپ گردیده ومابخشی ازترجمه‌آنرا درزیر میآوریم:

«... درسینمایك‌تهیه‌کننده، مگر درمورد بسیار استثنایی، نویسنده را بعنوان یکی ازکارمندان معمولی مؤسسه خـود حساب میکند.
نویسنده یك عنصر اساسی را درفیلم بعهده دارد درحالیکه توجه باو ناچیز است. مثل اینکه درکارخانه بزرگ اتومبیل سازی مهندسی که نقشه ساختمان اتومبیل را تنظیم میکند اجازه ورود در معقولات و بحث درباره سوخت و سایرقسمتهای اتومبیل را باو نمیدهند کار اوفقط تحویل نقشه است وسایرتصمیمها را باید فقط صاحب مؤسسه اتخاذکندولی‌آنچه‌که‌از نویسنده باقی می‌ماند فقط نام اوست‌که آنهم برای‌موفقیت فیلم استفاده از شهرت نویسنده لازم است.
برای اینکه بهتراین مسئله درك شود درد دل یك نویسنده سرشناس امریکایی را نقل میکنیم:
خیلی بسادگی دعوتی‌راکه مؤسسه بزرگ هولیوود ازمن‌کرده بود پذیرفتم. قراربودکه برای‌مدت چند هفته به‌هولیـوود رفته درباره نوشتن یك سناریو درمحل‌کارکنم مدیر مؤسسه درطبقه نهم‌ساختمان اطاقی برای من تهیه‌کرده بود روزها را در آنجاکار میکردم و

۱ - بزبان فیلمولوگها (۱) سینوپسیس

بالاخره طرح داستانی را نوشتم که مورد قبول‌قرار گرفت. درمیان حوادث داستان یکی هم مربوط به‌خودکشی قهرمان بود .
یکروزکه دراطاقم‌نشسته بودم زنگ تلفن بصدا درآمد ومدیر مؤسسه گفت: میخواستم اطلاع دهم که صحنه مربوط به خودکشی قهرمان داستان‌حذف شد بقیه را تنظیم کنید.
ذوق وسلیقه من‌نه فقط درفیلم اثری نداشت‌بلکه حتی‌ازمن مشورتی هم‌نمیشد .»
یك نویسنده دیگر بنام «لوئی برومفیلد» که داستان «پارکینتون» و ده‌هارمان‌دیگر را نوشته‌است ، میگوید :

«... بدون‌اینکه‌فکر بکنم پیشنهاد یك شرکت‌فیلمبرداری بزرگ را پذیرفتم من‌قرار بود چندهفته درهولیوود گذرانده و یك سناریوی اصلی بنویسم و برای هرهفته چهارهزاردلار بگیرم. بمحض ورود به مدیر مؤسسه تلفن کردم که هم‌ورودخودرا اطلاع بدهم وهم درباره‌کارم صحبت کنم. منشی‌مدیر گفت که ایشان گرفتارند ومن‌باید آدرس‌محل اقامتم را تعیین‌کنم. روزهامیگذشت وهیچکس درباره‌کار بامن صحبتی نمیکرد بازهم تلفن‌کردم و پرسیدم‌که شایدآدرس من گم‌شده چرا درباره‌کارم بامن تماس نمیگیرند ولی‌بازهم همان‌منشی گفت : آدرس شما گم نشده وشما میتوانید بخرج‌مؤسسه درهتل‌باشید درموقع لزوم بشما مراجعه خواهدشد.

در حالیکه بیش از یك هفته از ورودم میگذشت روزی با حالت‌عصبانی به مؤسسه‌رفتم و باداد وفریاد مدیر را خواستم. مدیر مؤسسه بمن گفت : تاریخ ورود شما باطلاع من‌رسیده وحقوق چهار هزار دلار درهفته شما ازهمان تاریخ پرداخت میشود. گفتم ولی من بدون مذاکره وتوافق نمیتوانم‌کارخودرا شروع کنم .
میدانید مدیرمؤسسه بمن‌چه گفت :
آقای « برومفیلد » در چنین شرایطی‌آنچه که برای ما مفید است اسم شماست نه‌کارشما وپولی که‌میگیرید‌بابت‌اسم‌شماست نه کارشما .»

برای اینکه روش سینما درقبال نویسنده بهترمعلوم شود بهتر است برآنچه‌که « سامرست موام » گفته توجه‌کنید :
«...موام‌میگوید‌یك‌روزتلگرافی‌ازهولیوود رسید که‌درآن پیشنهاد شده‌بود که حقوق فیلمبرداری یکی از آثار من درمقابل

مبلغ معتنابهی خریداری شود . چون مبلغ قابل توجه بود لذا باآن موافقت کردم. چند روز بعد پول حواله‌شد و تلگراف مجددی بمــن رسید « ممکن است با تغییرات جزیی که برای فیلمبرداری لازم‌است موافقت کنید.»

جواب دادم البته ولی امیدوارم‌که تغییرات جزیی باشد.

چند روزدیگر: آیاممکن است اسم کتاب را عوض کنیم؟ این اسم سینمایی نیست.

جواب دادم اگرفکرمیکنید که‌لازم است‌حرفی ندارم‌ولی طرفداران‌من‌وعلاقمندان‌آثارمن بااین‌اسم‌آشنایی‌دارند. باز هم چند روز دیگر: اصراردارید که فیلم بنام شماباشد سناریو نــویس ما اسم خودش رادرزیر سناریو نوشته است.

با عجله جواب دادم چه موفقیت‌بزرگی به‌این ترتیب‌من مسئولیتی‌نخواهم داشت هیچکس این اثر مزخرف را ازمن‌نخواهد دانست ..» (۱).

این گفتار که‌دربالاآوردیم، گوشه دیگری‌از«دکان»میباشدواین میرساند که سینما چه دستگاه پهناور و نیرومندیست .

* * *

کارگردان ــ تهیه‌کننده ــ سناریست را تماشاکنندگان‌نمی‌بینند و تنها نام‌آنان درمیانست وکمتر کسی در اندیشه آنها میباشد زیرا در برابر چشمها نیستند .

آنهاپشت‌سر«داستان»، پشت سربازیگران، پشت«دکور» و«صحنه»خودرا پنهان ساخته‌اند. پنهان ساخته اندکه کینه‌ای بایشان‌بازنگردد ،پنهان‌ساخته‌اند تا تنفری بآنان رونیاورد .

آنهاآدمهای بسیارزرنگی هستند. بازیگران‌را«بلاگردان»خود میکنند آنان‌راسپربلای خود میسازند وازاینروهرسهشی دربینندگان پدیدمیآید بسوی بازیگران باز میگردد .

سه گناهکار بزرك کارگردان ، تهیه‌کننده ، سناریونویس سرنوشت همه فیلمها را تعیین میکنند.

یکی مینویسد، دیگری سرمایه‌اش‌رامیدهد وآن دیگری‌می‌آفریند(!!) و بجلو دیده‌ها میآورد وپشت سراینست‌که سیل«پول» جـاری میشود و داغ ننگ ابدی برپیشانی آنها می‌نشیند .

---

۱ ــ اطلاعات شماره ۱۲۰۳۹ پنجشنبه ششم مرداد ۱۳۴۵ص ۹

گفتار سوم

بازیگران سینما

«ستارگان سینما عروسکهایی هستند که سر نخ آنها در دست کارگردان و تهیه کننده و دیگران است و برابر میل آنها میچرخند و بازی می‌کنند.»

باید از «هنرپیشگان»[1] یا بهتر بگوییم از «بازیگران» سینما بیشتر سخن رانیم و اساسی‌ترین افزار دست گردانندگان را بهتر بشناسانیم. زیرا بیننده بیش از هر چیز با آنان سروکار دارد. چشم ببازی آنان میدوزد، رفتار و گفتار آنان را سرمشق قرار میدهد و از آنان «تقلید» میکند. آزمایش درستی این سخن بسیار ساده است. کافیست شما فیلم پرزدوخوردی را برگزینید و پس از پایان فیلم رفتار تماشاچیان، بویژه بجوانان کمسال دقیق شوید و سخنان آنان را گوش دهید. پس از پایان چنین فیلمهاست که هر کس میخواهد خودی بنمایاند. یکی از روی صندلی می‌پرد، آندیگری میدود، آن یکی تنه میزند، یکی ژست میگیرد، «آرتیسته آرتیسته»

1 ـ هنرپیشه و هنرپیشگان و مانند آن نام درستی نیست و در گفتار «هنر» از آن سخن خواهیم راند.

میکند. اگر فیلم عشقی وسکسی باشد که دیگر واویلا.

بیگمان اگر کسی این‌تماشاچیان را چند روزی زیردیده گیرد و رفتار آنان را بازرسد، آنزمانست که خواهد دانست اثرسینما وبویژه اثر بازیگران چیست؟

روی این‌اصل است که این گفتار درازتر خواهد بود.

۱ـ اساسی‌ترین افزارسینما

اساسی‌ترین افزارکار « دکان سینما » بازیگران میباشند . ازآنجاکه فرآوردهای « دکان » نوارعکسهای جاندار است، ازاینرو باید جاندارانی باشند تا دربرابر دوربین قرارگیرند، بدلخواه کارگـردان بازی کنند ، فرمانهای گردانندگان را بگردن گیرند، تا فیلمی برداشته شود ، ببازارآید وسود برـ گرداند. ازاینجاست که دکانداران ببازیگران اهمیت بسیارمیدهند و برای بدست آوردن ورام کردن آن‌ها نیرنگها بکارمیبرند.

بی‌جهت نیست که میدان پهناوری برای جلب انبوهی ازمردان و زنان گشوده شده وسینما میکوشد هرسال«چهره» تازه ای بتماشاچیان نشان دهد و شکارتازه‌ای بتوراندازد وچون‌میان دکانهای متعدد سینما«رقابت»شگفتی وجود دارد، اینکاریعنی «ستاره سازی» و «شکاریابی » صورت‌نبردی بخود گرفته و چه بسا برسریك بازیگرزن‌یا مرد، کشاکشهاپدید میآید، خسارتها خـواسته میشود، کاربزد وخورد و دادگاه وپلیس میکشد . برای چـه؟ برای اینکه « بحران» پدید نیاید .

درآغاز هنگامیکه دکان سینما تازه گشوده شده بود، کمتر بازیگر تآتر بسینم' رو می‌آورد. زیرا بازیگرتآتر« کسر» خودمیدانست‌درفیلم‌بازی‌کند. از این‌گذشته پـول ناچیزی بدست بازیگر میدادند. این بود سینما درتنگنای « بازیگر» قرار داشت .

گردانندگان سینما نشستند و اندیشیدند و راههای تازه‌ای پیداکردند وآنراهها راچنان‌پهناورساختند که امروز«آب و هوای ویژه‌ای »پدیدآمده‌و یکی ازآرزوهای انبوهی ازجوانان(چه دختر وچه پسر) هنرپیشه شدن‌است. سینماکوشیده ومیکوشد بازیگری‌که‌برگزیده(بهرشکلی که‌ممکن است) اورا معروف سازد ، نامش‌را برسرزبانها اندازدودراین راه پافشاری شگفتی‌دارد. اینست‌درکنارسینمادکانهای‌دیگری‌هم گشوده‌شده که ازاینراه‌بهمه‌چیزرسیده‌اند. بـرای اینکه سخن بی‌مدرك نباشد نوشته زیر را که عنوان آن « راه

...روف شدن هنرپیشگان» میباشد، ازمجله‌خواندنیها نقل میکنیم:

« درمیان ستارگان مشهورکنونی جهان سینما که دراوج شهرت و موفقیت هستند کمتر کسی پیدا میشود که ازراه عادی وفقط بواسطه استعداد هنری خود بشهرت رسیده باشد . تعداد انگشت‌شماری‌از آنان شهرت کنونی خودرا مدیون شانس یا تصادف هستند.ولی‌اکثر ستارگان مشهورامروزسینما از روی‌نقشه‌ای‌که یاخودمبتکر آن‌بوده ویا **کارگردانان‌سینمایی** برایشان‌طرح کرده اند موردتوجه قرار گرفته ومشهورشده اند.

درهالیود مردی بنام « راسل‌بیدول » که ناشریك مجله تجارتی و سینمایی بنام «هولیوود ریپورتر» است درکارمشهور ساختن‌دختران وآرزومندانی که میخواهند جلب توجه کرده و ستاره سینما بشوند تخصص دارد . این مردکه تاکنون صدهادختر گمنام را بشهرت رسانیده و چندتن از مشهورترین ستارگان کنونی سینما موفقیت خودرامدیون‌اوهستند،ازهمین‌راه **میلیونر** شده‌ویکی‌از برجسته‌ترین شخصیت‌های هولیوود بشمار میرود.

جین راسل ، جین‌مانسفیلد ، ماریلین مونـرو ، از جمله ستارگان مشهور سینمایی هستند که بکمك «بیدول» و مجله معروف او توجه کارگردانان سینمایی را بخود جلب کرده و مشهور شده اند.

روزی‌که بیدول درصدد مشهور ساختن جین‌راسل برآمد عکس‌هوس انگیزی از سروسینه جین چاپ کـرده و در شرح آن نوشت که عجایب سبعه جهان باید منبعد عجایب نه‌گانه خوانده شودزیراهر یك ازپستانهای‌جین‌راسل یکی‌از عجایب(؟!) جهان بشمار میرود .

بیدول ناشر ومبتکر تقویم عکسهای عریان مونرو بوده وپس ازآن که ماریلین‌پله‌های نخستین نردبان شهرت و ترقی را پیمودبانقشه و توصیه بیدول درجریان جنگهای کره بآن‌کشور سفرکرد و باسرو صدایی که درمطبوعات براه انداخت دوچندان‌برشهرت خودافزود.

سه سال قبل« ایی‌لین» رقاصه مشهور « چاچاچا»، که امروز ستاره مشهوری‌شده است، خبرنگاران و عکاسان جراید را بیك « کوکتیل پارتی» در محل اقامت‌خود در نیویورك دعوت‌کرد . دراین پارتی « ایی‌لین» پس ازگرم‌کردن‌سرمیهمانان‌بآنها گفت‌که هنگام‌مسافرت درآمریکای جنوبی بیك روش تازه برای حفظ طراوات و زیبایـی بدن پی‌برده و آن حمام قهوه است .

ابی لین پس از این سخنرانی کوتاه گفت که حاضر است در حضور خبرنگاران یك حمام قهوه بگیرد.
بدیهیست که این پیشنهاد با ابراز احساسات عمومی مواجه شد و فردای آنروز عکسهای خانم «ابی لین» در حال گرفتن حمام قهوه بعنوان یکی از جالبترین عکسهای روز درصدها روزنامه در سراسر جهان منتشر شد.
ابی لین باهمین ابتکار کوچولو شهرت کافی بدست آورد و وارد عالم سینما شد. سه سال بعدازاو، یك ستاره تازه کار فرانسوی بنام «رنه» که درجستجوی پول و شهرت بآمریکا رفته بود ازهمین روش پیروی کرد و بایك حمام شامپانی! شاهد مقصود را درآغوش گرفت.
ماری ماکدونالد ستاره زیبای امریکایی که زمانی بنام خوش تن و بدن ترین ستارگان هولیوود شهرت یافته بود چندی قبل برای باز یافتن شهرت گذشته خود صحنه سازی عجیبی کرد و باتبانی قبلی با گانگستر نماها باصطلاح «ربوده» شد. ماجرای ربوده شدن ماری ــ ماکدونالد در آن موقع سر وصدای زیادی براه انداخت و دوروز بعد که ماری از چنگ گانگسترها خلاص شده و به هولیوود بازگشت قرارداد سه ساله ای برای بازی درپنج فیلم تازه باو پیشنهادشد!!
ماری ماکدونالد درمصاحبه های مطبوعاتی وتوضیحات خود به پلیس هیچگونه دلیل قانع کننده ای درباره ربوده شدن خود ارائه نداد و نشانیهایی که ازربایندگان خود داد بقدری مبهم و درهم بود که هیچکس موفق بیافتن آنها نشد.
بعضی از ستارگان سینما با پوشیدن لباسهای عجیب ونیمه عریان و یا آرایش نوظهور و جالب توجه به شهرت خود میافزایند ازاین جمله « ریکی دوگان» ستاره زیبای امریکایی را میتوان نام برد که باپوشیدن پیراهن هایی که تمام پشت آن تازیر کمر باز است شهرت فراوان بدست آورد.
یکی از اصول تازه شهرت یابی که اخیراً مـد شده استفاده از نام شخصیت های معروف برای کسب شهرت است. چندی قبل یکی از ستاره های آلمانی بااهداء یك تابلو نقاشی به آیزنهاور رئیس جمهور امریکا مشهورشد. حالاهم یکی از ستارگان هولیوود« بکی کاستل » برای بازیافتن شهرت ازدست رفته خود مدعی شده است که مدتی معشوقه فیدل کاسترو نخست وزیر انقلابی کوبا بوده و بعنوان هدیه

ویادگا ی عشق خودهفت تیری ازفیدل کاسترو دریافت داشته‌است.
ابتکارات دیانادورس موطلاییانگلستان هم برای حفظشهرت خود معروف است ولی یکی از این ابتکارات بضرر او تمام شد. ابتکار دیانادورس درمسافرتی که چندی قبل بامریکا کرد این بود که‌دریك مجلس مهمانی در هوای‌آزاد ازدست مخبرین عکاس که او راراحت نمی‌گذاشتند به‌کنار استخر پناه برد و درکناراستخر « تصادفاً ! » پایش لغزید وبوسط‌آب افتاد. ماجرای افتادن درآب وبیرون آمدن از استخر سوژه جالب و پر سروصدایی برای روزنامه‌ها بود وکمك زیادی به شهرت دیانادورس درامریکا میکرد. ولی‌ناشیگری شوهر دیانا درآنموقع وکتك‌کاری با یك‌خبرنگارعکاس‌سایر خبر نگاران را عصبانی کرد و درنتیجه اخبار و عکسهایی که درباره این ماجرا درمطبوعات‌امریکا برعلیه دیانادورس منتشرشد، مسخره آمیز بود .
شرکت درمسابقات زیبایی رایج‌ترین وطبیعی‌ترین راه‌کسب شهرت است وعده ای مانند سوفیالورن ـ جینالولو بریجیدا ـ کلودیا کار ـ دیناله ـ روسانا شافینو ـ آنیتااکبرك ازهمین راه شهرت یافته‌اند.
روسانا شافینو پیش ازاینکه برحسب تصادف در یك مسابقه زیبایی شرکت‌کند، میخواست دررشته آشیتکتوری(معماری) مهندس‌بشود و حالاکه ستاره سینما شده است میگوید باندازه درآمدی که میتوانست تاآخرعمرازکار مهندسی بدست‌بیاورددرعرض دوسال از هنر پیشگی سینمابدست‌آورده است ... »[1]

گفتاریکه خواندید نمودار کوششی است که سینما برای بنام ساختن بازیگران خود مینماید. دراین گفتار میخوانیم که« راسل‌بیدول‌یکی ازبرجسته ترین شخصیت های هولیوود است ». او این شخصیت (!) را از کجا بدست آورده است ؟. ازاین راه که‌مثلاآن‌عکسهای شوم را ازبدن‌لخت‌ماریلین‌مونرو (۲) برداشته ومیلیونرشده. میخوانیم که روساناشافینو میخواسته معمارشود و حالا که ستاره سینما شده درمدت دوسال درآمدی برابر همه عمر !! بدست آورده .

همه این سخنان ازیك‌ریشه‌آب میخورد . همه بیك‌خواست‌کمك میکنند.

---

۱ ــ خواندنیها شماره۳۶سال۲۳

۲ ــ ماریلین‌مونرو اززنان‌تیره‌روزیست که‌بدکان‌سینماراه‌یافت وسرانجام ازناآسودگی دست بخودکشی‌زد بیگمان یکی ازانگیزه های اوهمین‌عکسها بوده است.

همه برای یك هدف‌دنبال میشود. همه برای اینست که دکان. بی‌افزار نماند .

۲ ـ مسابقات «ملکه‌زیبایی»

سینما برای « ستاره سازی » راههای گوناگون میرود و هرچیزی را دستاویز قرار میدهد. یکی ازآن دستاویزها« مسابقات ملکه زیبایـی» است .

هنگامیکه درپیرامون این داستان‌جستجو میکردم‌روزی باهمسرم‌دراین زمینه گفتگومی‌داشتیم درمیان‌سخن گفتم‌نمیدانم تاریخچه «انتخاب‌ملکه‌زیبایی» چیست و ازکی‌پیداشده؟ همسرم گفت بایدآنرا درروزگاربرده فروشی‌جستجو کرد . دیدم راست میگوید .

در روزگار باستان ازکارهاییکه رواج بسیار داشت یکی‌هم‌برده‌فروشی بود. کسانی‌که‌باین بازرگانی‌شوم دست میزدند . بیشترآنان از دزدان دریایی یا از راهزنان‌بیابانی بودند که هرجا دختر زیبا وزن دلربا می‌دیدند،او را می‌دزدیدند و ازاین‌گوشه بآنگوشه می‌بردند وبفروش میرساندند .همین‌کاررا باجوانان ومردان‌هم میکردندولی‌زنان و دختران مشتری بیشتری داشت .

هرمرد پولداری میتوانست درروزهاییکه بازار برپا استببازار رود و مردی‌رابنام «غلام» و یازنی‌را بنام« کنیز» خریداری‌کند. بازاربرده فروشان همیشه‌پرمشتری‌بود. فروشندگان کالای خودرا بمشتریان نشان‌میدادندومشتری بهترین‌آنهارا بر می‌گزید. پیداست‌که مشتریان‌برده یاکنیزی‌راکه میخواستند بخرند، آنرامی‌دیدند، بررسی‌میکردند،اززیبایی‌تن ، سالم‌بودن‌دندان ، رنگ چشم ، موومانند اینهاآگاه میشدندوپس‌ازآن‌بودکه‌آنرا خریداری‌میکردند.

این برگزیدن ملکه زیبایی امروز نیزهمانست که بروزگاربرده‌داری بوده ، درآنروز یکتن برده‌ای میخرید و چـه بساآوراآزاد میکرد. کنیزی میخرید وچه‌بسا بهمسری برمیگزید و تاپایان زندگی بااوبود، زنی‌رامیخرید و چه بسا بااو ازروی‌آدمگیری رفتار میکرد، لیکن بروزگار ما زنانیرا که سینما میخرد، رفتار بسیاربدی‌باآنان پیش میگیرد.تازیبا هستند آنهارا بـکار میکشد وهمینکه کمی‌شکسته شدند چنان رهایشان میکند که‌کسانی ازآنان از تنگدستی ویا تیره‌روزی دست‌بخودکشی میزنند .

بروزگار ما برده‌فروشی‌گناه بزرگی‌بحساب میآید. نیکخواهان‌جهان ازلینکلن‌و دیگران با برده فروشی نبردها کرده جان خودرابرسرآن نهادند تا ازمیان رفت واکنون کسی‌مردی یا زنی‌را بنام برده نمیخرد. ولی‌شکل‌تازه آن زیر سرپوش«زیبایی» یا «هنر» بکارخودادامه میدهد وبیگمان سینماست‌که باد بآتش آن میزند.

برای اینکه خوانندگان از برده فروشی قرن بیستم ناآگاه نباشند، داستان برگزیدن ملکه زیبایی را ازدهان کسیکه خود درآن شرکت کرده، درزیر میآوریم. این داستان‌از «کاریاماکه» اهل‌اطریش است که در برگزیدن ملکه زیبایی جهان نفرهشتم شده است وباشدکه اینرا ازروی ناآسودگی نوشته باشد، هرچه هست نمونه‌ای‌ازکارهای پشت‌پرده گزینش‌ملکه‌زیباییست. کاریاماکه مینویسد:

« .. قبل ازشروع انتخابات نهایی، ملکه های زیبایی شروع بدلربایی ازهیئت ژوری می‌کنند وقصدشان اینست که توجه آنها را نسبت بخود جلب‌کنند. ولی در خلال این احوال اعضای هیئت ژوری بشدت تحت‌کنترل قرار میگیرند (تحت‌کنترل کی؟) معذالك استثناهایی این‌کنترل‌را بهم‌میزنند **وروابط‌محرمانه** بعضی ازاین ملکه های‌زیبایی با اعضای‌ژوری، موفقیت نسبی آنها را در انتخابات تضمین میکند.

بد نیست بدانیدکه دراثنای این‌مسابقات‌شهرساحلی‌میامی لبریز میشود ازانواع و اقسام ژیگولوها دون ژوان‌هاکارگردانان هولیوود وپیرمردان پولداروනمایندگان مشهورتـرین و کثیف‌ترین کاباره‌ها . دراینجا افتضاحات‌ورسواییهایی روی میدهدکه نظیر آن کمتردرعشرتکده های بدنام دنياروی میدهد دراین گیرودارعده‌ای سعی میکنند بنحوی از انحاء ملکه‌های زیبایی را قربزنند وجمعی ازپولدارها میکوشندکه چند روزی باآنها خوش بگذراننـد . فقط کارگردانان هستندکه بدنبال یك‌کشف‌تازه میگردند. بعضی‌ازاعضاء هیئت ژوری‌کاروقاحت‌را بجایی میرسانندکه‌علناً به بعضی‌ازدختران زیبا مراجعه نموده وبآنها میفهمانندکه اگر بخواهند درمسابقه‌ملکه زیبایی پیروزبشوند، باید رضایت‌آنهارا بهرنحوکه شده جلب‌کنند.

بهرحال دراثنای تمرینات‌مختلف بودکه با اعضای‌ژوری که سرنوشت مارا بدست داشتند آشنا شدیم من دربین اعضای هیئت «اینگماریوهانس» سوئدی قهرمان‌سنگین‌وزن بوکس جهان رادیدم بهرترتیب بود ازاو پرسیدم: دلم میخواهد بدانم شماکه یك‌ورزشکار مشت زن واقعی هستید چطور شده که درمیان هیئت ژوری انتخاب ملکه‌زیبایی‌جهان سردرآورده اید؟ و اوگفت من‌نمیتوانم باین‌سؤال پاسخ بدهم **مردم‌هم‌صلاح نیست** علتش‌را بدانند...»

« ... دراثنای رژه‌مجبوربودیم جلوی هیئت‌ژوری‌بایستیم

تا آنها بتوانند خوب درباره زیبایی ما مطالعه کنند و کامــلا چشم چرانی نمایند . دراینگونه مواقع انسان خیال میکند **گاوی است که در بازار اورا برای فروش عرضه** داشته اند ...»

«... بهرحال وقتی ازسفر «میامی بیچ» بزادگاه خودباز میگشتم بیاد آوردم که انتخابات ملکه زیبایی باچه نیرنگها وافتضاحات وپلیدیهایی توأم است وچقدر خوبست که دختران زیبا و ساده لوح فریب این تشریفات صوری را نخورند وبازیچه دست مردان شهوتران ونیرنگباز نشوند وخودرا آلوده دامن نسازند...»(۱)

نمونه دیگر . اززبان ماریا درومین که در سال ۱۹۵۴ ملکه زیبایی یونان شده و ۱۴ ماه هم درتهران بوده، داستانها از بلهوسیهای خانواده های سرشناس دارد که ما کاری بآن نداریم وتنها درمورد گزینش ملکه زیبایی بخشی ازنوشته اش را میآوریم :

ماریا درومین نوشته: «... درسال ۱۹۵۴ براثر تشویق دوستانم برای شرکت درمسابقات ملکه زیبایی در آتن آماده شـدم و اتفاقاً همه داوران باتفاق آراء مرا ملکه زیبایی سال ۱۹۵۴ یونان اعـلام کردند .

ایکاش هیچگاه ملکه زیبایی نشده بودم، زیرازیبایی وشهرت من سبب رنج وناراحتیم شد وهجوم جوانان زیبا ومردان ثروتمند مسیر زندگی مرا تغییر داد و راهی را که نمیخواستم، انتخاب کردم. شایدهم درآینده وضع بهمین منوال باشد وشایدبازهم گرفتار حوادث ومشکلات دیگری شوم. من صمیمانه بهمه دختران زیبا توصیه میکنم که **هیچگاه آرزو نکنند که ملکه زیبایی شوند زیرا تاج زیبایی که ملکه های زیبایی بسر میگزارند، درحقیقت تاج بدبختی است که برسر آنها قرار میگیرد .**

روزیکه من بعنوان ملکه زیبایی انتخاب شدم صدها جوان عاشق وشیفته من شده پروانه وار بدورم میگشتند. عده ای میخواستند بامن ازدواج کنند جمعی هم دلشان میخواست برای مدتی معشوقه آنها باشم ، هنوز فراموش نمیکنم خیلی ازکسانیکه بدست وپایم افتاده و خاك راهم را می بوسیدند وعاشق بیقرار وصل من بودند،(من بازهم صمیمانه بهمـه دخترانی که آرزوی شهرت ومعروفیت را دارند میگویم و اعتـراف

۱ــ تهرانمصور شماره ۱۱۰۳ : ۳۰

میکنم که باآنکه بسیاری ازمردم مرا زنی خوشبخت میدانند وبه تصور آنها من زیباترین زن سرزمین زیبایی والهه جمال هستم). آرزو داشتم که زنی گمنام بودم ولی زندگی ساده وآرامی داشتم ودرکنار مرد دلخواه خودازسعادت واقعی برخوردار میشدم. من ازاینهمه اشکهای دروغی واینهمه هدایای گرانبها که پیوسته برایم میفرستادند، متنفرم وازفرستندگان آنها نیز نفرت دارم زیرا بخوبی میدانم که همه آنها دروغ میگویند وهمه بنده ومرده شهوت وهوس خود هستند. همانطور که گفتم درسال ۱۹۵۴ که بعنوان ملکه زیبایی انتخاب شدم صدها جوان عاشق من شدند وپروانه وار بدورم میگشتندولی یکسال بعد وقتیکه ملکه زیبایی ۱۹۵۵ انتخاب شد همه آنها بتدریج متوجه او شدند ومن اطراف خود راخالی دیدم عنوان ملکه زیبایی موجب شد که نتوانم کارهای عادی را قبول کنم، کارهای بزرك هم بآسانی فراهم نمیشد. من مرد دلخواهم را نیز نمیتوانستم درمیان آن افراد خود - پرست پیدا کنم، باین ترتیب نتیجه آن خواستنها وعشق ورزیها برای من افتادن بگوشه میخانه ها، کاباره ها و رقاص خانه ها و کلوبهای شبانه درکشورهای خاورمیانه واروپابود ...(۱)

این دونمونه بسیارگویاست ونیازی نیست چیزی برآنهاافزود. از میان جمله های آنها میتوان فریادناآسودگی، فریاد تیره روزی ملکه های زیبایی را شنید وبتیره دلی برده فروشان وگردانندگان دکان سینما پی برد.

اینکه گناه رابگردن سینما میاندازیم، بیدلیل نیست زیرا بسیاری از بازیگران سینما نخست ملکه زیبایی بوده اند پس سینما ازاین وسیله سودبرمیدارد ازاینرو نمیخواهدآنرا ازدست بدهداینست بادبآتش میزند و باوسایل تبلیغاتی شوردر دل زیبارویان پدید میآورد.

۳ ـ کارها واندیشه های ستارگان اززبان خودشان

ستارگان سینما بیشترشان (نه همکیشان) مردان وزنان آلوده، تر دامن وتیره روزی هستندکه دراثر آب وهوایی (آتمسفری) که سینما دارد بآن روی آورده بدام افتاده اند وچون سینما برای کارخود پیوسته درپیرامون آنان هیاهو براه میاندازد و تبلیغات میکند ، ستارگان سینما از بنامترین زنان و مردان روزگارمیباشند. پیداست کسیکه «معروفیت» پیدا کرد، رفتاروگفتارش سرمشق

۱ـ تهرانمصور شماره ۱۰۹۶ : ۱۶ـ۱۷ـ۳۲

دیگران قرارمیگیرد وگروهی‌پیروی ازاومیکنند، پس بهتر است کارها واندیشه ها ورفتارآنان رابررسی کنیم وآنهارا بهتر بشناسیم . خوشبختانه از هر کدام مصاحبه‌ای، سرگذشتی، داستانی، در روزنامه‌ها چاپ شده که ما نمونه‌هایی بر گزیده‌درزیر میاوریم.

این‌بررسی دونتیجه خواهدداشت یکی‌اینکه دلیلهایی براستی گفته‌های خود می‌یابیم و دیگری اینکه سینما رابدون ماسك «هنر» ومانندآنها خواهیم شناخت :

نمونه۱

«....آنامانیانی عجیب‌ترین زن جهان بدون مشورت با فالگیرها دست بهیچ کاری نمیزند ... اکثراً شلوارآبی رنك بپا میکند ... سیگار فراوان میکشد. موهایش بندرت‌رنك شانه می‌بیند ... زیر چشمهایش حلقه‌ای ازکبودی نقش‌بسته‌است. خودش معتقداست‌ازبس گریه کرده‌ام زیرچشمهایم کبودشده (چراگریه کرده؟)

نتیجتاً وقتی‌بااین‌قیافه‌برای بازی دریك فیلم بامریکا رفت کمپانی یونایتدآرتیست او را ببازی گرفت . کارگردانان بخیال آنکه او کولی‌غیبگویی است بطرفش دویدند و تقاضا کردند از روی کف دستشان سرنوشت‌آنها را بازگوید. آنامانیانی مشهورترین ستاره ایتالیایی موجودی است اعجوبه وبی‌نهایت خرافاتی، قبل از آنکه باطالع‌بین مشورت کرده باشد دست‌بهیچ‌کاری نمیزند (درمقرپاپ هنرپیشه‌اش‌هم بایداینطورباشد!)

چون در۷مارس یعنی‌دربرج ماهی‌بدنیاآمده، برای عدد ۷ معانی فراوانی قائل‌است. محال‌است بدون اینکه زیرتختخوابش ۷ جفت کفش‌باشدبیستر برود خودش‌معتقداست که‌در رگهایش‌خون‌پرحرارت کولیهامیجوشد وازاین حرارت‌نیز بیمناك‌است. بارها گفته من‌اگر هنرپیشه نمیشدم، بدون تردید آدمکش حرفه‌ای ازآب‌درمیآمدم. بااینحال هم‌اکنون نیزهربارکه اواراده کند‌میتواند آدم بکشد(!!). اهالی رم‌هنوزماجرای‌سوءقصد اورانسبت بجان‌شوهرش(الکساندرینی) فراموش‌نکرده‌اند. آنا ابتدا با(الکساندرینی) که کارگردان‌معروفی است عروسی کرد امامدتی‌بعد فهمید که شوهرش‌باوخیانت میورزد و با زنی‌دیگر رابطه‌دارد روزی که او بمیعادگاه میرفت آنا مصمم شد

ملاقات آنها را بهم بزند نتیجتاً با اتومبیل مخنیانه شوهرش را در خیابان تعقیب کرد وقتی درمحلی شوهرش پیاده شد و قدم بپیاده رو گذاشت آنا ناگهان پاروی گازفشرد وباسرعت بطرف او کوس بست تا اورا زیر بگیرد وبکشد ولی درآخرین لحظه شوهر خیانتکار موفق شد بروی پله‌های کلیسایی بپرد وجان سالم دربیرد .

حتی روبرتوروسیلنی هم که بعدها شوهر آنا شد ، مجبور بود دائما مراقب خودش باشد. شبی دریکی از رستورانهای درجه یك موقع صرف شام آنا بشقاب پراز اسپاکتی خودش را برداشت وروی سر روبرتو دمر کرد زیرا روبرتو بازن خوشگلی که پشت میز مجاور نشسته بودشروع بمغازله کرده بود.

یکدفعه دیگر عابرین خیابان... آنا راهفت تیر بدست بدنبال روبرتو درحال فرار دیدند، آنامرتب فریاد میکشیدمن ترا می کشم من ترا مثل یك سك هارمیکشم. مدتی بین زن وشوهر متارکه بودتا اینکه شبی دریك کوکتیل پارتی روبرتو خواست بااو آشتی کند درحضور ۳۰۰ تن ازمهمانان «آنا» خطاب باوفریاد زد:

بزانو بیفت روبرتو بخاطرخیانتهایی که مرتکب شده‌ای از من طلب عفو کن. روبرتوروسیلنی نیز دربرابر خنده حضارزانو بزمین زد و طلب بخشش کرد (۱)

آنازنی است که باهمه زشتی قیافه بی قوارگی هیکل وژولیدگی موها بعفت وعصمت ابداً توجهی ندارد. (باینجهت بایداورا سر مشق قرارداد!! عکس وتفصیلات (!) اورا در روزنامه‌ها نوشت) تعدادعشاق اورازیاده از صد می‌دانند ولی همه شوهرانش نیز باو خیانت می‌ورزند (درس زندگی!)

پس ازجنك روبرتوروسیلنی مارلین مونرو ملکه زیبایی آمریکا را برای بازی دریکی ازفیلمهایش استخدام کرد مارلین خیلی خوشگل بود وصحنه‌های مقدماتی فیلم در «مائوری» واقع درنزدیکی رم تهیه میشد آنا فقط تعطیل آخرهفته را نزدشوهرش میرفت ولی بزودی فهمید که شوهرش بازو ببازوی ستاره امریکایی بگردش میرود و حتی باو اجازه داده است که اورا فقط روبرتو صدا کند وبااینحال هروقت که سروکله

۱ـ این مرد باشرف(!) اکنون نیز کارگردان است وهنر(!) میآفریند(!) ودرمحافل سینمایی اورا کارگردانی بزرگ(!) بشمارمیآورند .

آنا پیدامیشدآنها تظاهر بپاکی میکردند وماریلین اورا سینیوررروسیلنی صدا میکرد. یکی ازشبهای یکشنبه که همه دریك رستوران دورهم نشسته بودند آنا رقیبش ماریلین را لحظه‌ای از نظر دور نمیداشت همه حضار به بحرانی بودن موقعیت پی برده بودند. ماریلین ضمن صحبت مرتب «سینیور روسیلنی» را از دهان نمیانداخت وقتی این کلمه را برای دهمین بار ازدهان درآورد ناگهان آنا چون بمبی منفجرشد وسر ملکه زیبایی امریکا داد زد:

- بچه‌شیرخوره خیال میکنی میتوانی سر مرا شیره بمالی من همه اینکارها را کهنه کرده‌ام توهنوزدراین دنیا نبودی که من چندوحین معشوق داشتم!

آنا بعنوان، یك کودك حرامزاده و غیرشرعـی دریکی از پست‌ترین محلات رم بدنیا آمد و درکوچه‌هـا بزرگ شده است او برای قضاوت مردم اهمیتی قایل نیست (وقتی شرم نباشد چنین خواهد بود) حتی پس ازازدواج باالکساندرینی نیز برای او علی السویه بود که مردم درباره‌اش چه‌ها می گفتند.

آنا موقعیکه زن الکساندرینی بود پسری بدنیا آورد که از نطفه الکساندرینی نبوددرعوض الکساندرینی نیزضمن زندگی باآنا ازززن دیگری صاحب دودختر شد!... (بیله دیگ بیله چغندر)

.. بعد عاشق روبرتوروسیلنی شده با او ازدواج کرد...

روبرتو مردی بودکه مهار نمیشد بعدها مدتی با مریلین مونرونرد عشق باخت مدتی هم باروزیتا اشمیت آلمانی. چندی بعدیکی ازمجلات هفتگی رم عکسی ازروبرتو منتشر کردکه اورا درکاپری همراه دومو طلایی خوشکل نشان میداد آنا موقعی چشمش بعکس افتادکه درنینو مشهورترین رستوران رم شام میخورد بدیدن آن عکس چنان عصبانی شدکه مجله را بهوا پرتاب کرد وهوار کشید:

- بمن گفته بودکه خسته است وبرای چندروز استراحت بکاپری میرود.... و همه ظروف روی میزش را بزمین ریخـت و شکست ومیزرا برگرداند وتاچند تاشیشه رستوران را هم نشکست آرام نگرفت (آرتیست بازی یعنی همین)...

روسیلنی با انگرید برگمن قرارداد بست و فیلمهایی تهیه کرد وقتی آنا فهمید روبر توروسیلنی مشغول فیلمبرداری از صحنه‌های فیلم «استرومبولی»! است ورلی راکه قرار بوداو بازی کند به برگمن داده است تصمیم بتلافی گرفت ونزد «ویلیام دیترله» کارگردان رفت و اوراوادار به تهیه فیلم« ولگان خدای جنگ» کرد... درشب نمایش اینگرید برگمن روی یکی ازتختهای زایشگاهی نزدیك محل نمایش فیلم خوابیده درد میکشید تا فرزندی راکه ازروسیلنی درشکم داشت بدنیا بیاورد....

آنا ازروسیلنی طلاق گرفت ... باخیلیها آشناشد ... در فیلمهای بسیاری شرکت کرد و جایزه اول ونیز و حمایل نقره را گرفت!!!

... آنا مانیانی زنی است که بزودی عصبانی میشود در برابر هرعمل مخالف میلش عکس‌العمل‌عجیب بروز میدهد سابقاً در پنجره‌خانه او بروی حیاط صومعه ای بازمیشد. درآن حیاط سگی پاس میداد که‌شب‌تاصبح واق‌واق‌میکرد ونمیگذاشت آنا بخوابد. آناروزی نامه‌ای برئیس صومعه که کشیش مقدسی بود نوشت که درسراسر اروپا چون بمب‌صدا کرد. مضمون نامه‌چنین بود:

ـ پدرمقدس خواهش میکنم کاری کنید که این سگ لعنتی شما شبها پوزه‌اش‌را ببندد وخفقان‌بگیرد وگرنه من‌هم مجبورخواهم شد برای ازراه بدرکردن کشیشان صومعه شماروزی‌چند ساعت پشت برهنه ام رااز پنجره بیرون نگهدارم (۱)

تا اینجا بود بخشی ازگفتارسینمائی مجله فردوسی . این میوه درخت سینما بعدها جایزه اسکار را هم گرفت .

نمونه ۲

«...آنجلی دیکنسون ازستارگانی است که سینماسازان بآن‌سمبل‌سکس ۱۹۶۴ نام داده‌اند اورا بمب جاذبه جنسی برای اغوای‌تمام مردان! ـزن‌ترین

۱ ـ فردوسی دوره جدید ش ۱۲۳ ، ۱۵ـ۱۸ـ۲۰

زنها و بی‌بندوبار خوانده‌اند .سوفیالرن که‌خودش دست کمی ازاو ندارد دربارهٔ او گفته : بی‌بند وباری مفرط و بعضی حسابهای پشت‌پرده با فیلمسازان او را مشهور کرده است .

هرچه هست این تحفه دکان‌سینما مصاحبه‌ای دارد که باید نقل کنیم : خبرنگار مجله میپرسد :

س ــ همه‌کس‌شمارا بعنوان سمبل سکس ۱۹۶۴ می‌شناسد آیا ازاین‌عنوان احساس غرور نمی‌کنید؟

ج ــ بنظرمن اعتباریك زن بیش‌ازهرچیز بستگی به‌جاذبه جنسی اودارد ومن‌شب‌وروزفقط باین‌نعمت‌ذاتی فکرمیکنم(بدبخت!)

س ــ آیا وقتی یك‌زن متوجه شود مردی اورافقط از نظر جسمی‌طالب است رنجیده خاطر خواهدگشت‌وآیاخودکشی‌زیباروبی چون ماریلین‌مونرومعلول همین امرنبود ؟

ج ــآه ... ماریلین‌بیچاره... اوفقط قربانی بدبینی‌وعدم اعتماد بنفس شددرحالیکه کسی که بعنوان سمبل‌سکس‌شناخته‌شده باید قادرباشد مردم‌را توی دستش‌نگاهدارد. (اعتمادبنفس!! بدبینی!!)

س ـ تابحال شماباهنرپیشگان‌معروفی‌چون فرانك‌سیناترا۔ گلن‌فورد و اشخاصی‌چون« چارلزفلامن» تهیه‌کننده معروف وجیمی وان هوسن ترانه سرای‌معروف طرح دوستی‌ریخته‌اید بطورکلی سن بیشترعشاق شما از۳۵ ببالا بوده است‌آیا شما اینقبیل‌مردان‌راترجیح میدهید؟ (پرسش راتماشاکنید!)

ج ــ (خشمناك)چندی‌پیش‌یکی‌ازروزنامه‌نگاران نوشته‌بود که مردان از ۴۰ ببالا را دوست‌دارم درحالیکه بهیچوجه از اینقبیل دروغها (!) خوشم نمی‌آید من باهنرپیشه جوان‌فرانسوی آلن‌دولون که سن او درحدود بیست وچندسال‌است روابط عاشقانه داشته‌ام‌چرا متوجه این‌موضوع نیستید(آری‌چرا متوجه نیستید!)

س ــ خوب‌باین ترتیب‌ممکن است سؤال کنم فرق یك‌مرد جوان بایك‌مرد ۳۵ساله چیست؟

ج ــ تنهافرقشان درارائه احساساتشان است اگرچه‌بیشتر

مردان از ۳۵ به بالاهم عطش فوق‌العاده‌ای نسبت به زنها دارند...!!(۱)

نمونه ۳

آنیتا اکبرگ که ستاره سوئدی است درمصاحبه ای چنین گفته: «...میگویند اندام من طوریست که هیچ لباسی نمیتواند درخشندگی آنرا از بین ببرد ولی بدبختانه همین اندام باعث میشود که غالباً متکلمین با جسم من حرف میزنند نه باخود من. بجسم من نگاه میکنند نه بخود من (سینما جزاین را نمیخواهد.)

برای اینکه توجه آنها را بخود جلب کنم تا بتوانند واقعاً با خود من حرف بزنند باید کوشش زیادی بکنم آرزوی من اینستکه حرفهای ما درمحور کلمات وجملاتی که ازعقل وروح سرچشمه میگیرد دور بزند(چه آرزوی خامی اگر چنین شود که دیگر فراموش خواهی شد) ولی بدبختانه ظاهرم طوریست که کسی خیال نمیکند درعمق آن روح و ادراکی وجود دارد وبطور خلاصه بگویم همه مرا یك زن زیبای نفهم و بیسواد فرض میکنند...عده‌ای خیال میکنند که عشاق فراوانی مرا احاطه کرده‌اند اینها نمیدانند که من در دنیای وحشتناك انزوا و تنهایی بسر میبرم . کار بجایی رسیده که دیگر خودم از وجود خودم میترسم ...» (۲)

نمونه ۴

«...تمام کارگردانهای سینما و منقدین عقیده دارند که کارول بیکر نقشهای خودش رادرفیلمها خیلی طبیعی بازی میکند.چون این زن جذاب سی ساله هولیوود وبمب جاذبه جنسی برای اینکه درنقشهای خودش فرو برود ازهیچ تجربه ای روگردان نیست. اوبطور ناشناس به میخانه یی که پرازمرد است میرود مشروب میخورد مست میکند در توی خیابانها راه می‌افتد بازنهای هرجایی مست بازی در میآورد در خیابانهای تاریك و کثیف محلات بدنام شهر (تیخوانا) کشور ملزیك با

---

۱ ــ امید ایران شماره ۵۱۴ ،۲۳ـ۳۴

۲ ــ سپید و سیاه شماره ۴۹۶ ،۱۳ـ۴۶

زنان هرجایی میلولددرپست ترین کلوبهای شبانه شهر با ملوانان جوان مشروب میخوردودداستان غم انگیز زندگی(سیلویا)راکه قراراست در آینده درنقش اودرفیلم بازی کندبرای آنها بنام داستان زندگی خودش قالب میزند.

فیلم «سیلویا» سرگذشت غم انگیز و نکبت باریك دختر هرجایی است ولی در تمام مدتی که کارول بیکر بدنبال تجربه اندوختن است دو نفر مثل سایه اورادنبال میکنند و مواظبش هستند که چشم زخمی بستاره میلیونر و گرانقیمت وارد نیاید ... اوازتمام فوت و فن‌های این کسب شرافتمندانه(!) اطلاع حاصل کرده (مثل اینکه بی اطلاع بوده) و آماده برای قرار گرفتن درمقابل دوربین است او حتی درخیابانهای پست شمال دنبال زنان هرجایی ازجلوی پلیس میگریزد و چندین بار نیز بوسیله پلیس دستگیر وزندانی هم شده است وچندین بار او را در توی تاکسی درهیأت دختران هرجایی که راننده تاکسی یکی ازمستحفظین او بود درحالیکه بامشتری خود یك وبدومیکرد دستگیر کردند(آخر اینهمه افتضاحات برای چیست؟ سرگذشت یك روسپی چه ارزشی دارد که بروی پرده سینما بیاید و بازیکر برای نشان دادن چهره نکبت باری خود تا گلو درلجن زار فرورود ؟!)

بدنیست باین مطلب اینراهم اضافه کنیم که کارل بیکر یك تجربه بزرگتری هم دارد وآن تجربه زندگی «جین هارلو» است جین هارلو ستاره بمب جاذبه جنسی پیش ازجنگ است واورامیتوان بی‌استعدادترین هنرپیشه‌های سکسی دانست. سرگذشت این ستاره پراز ماجراهای عشقی تند وسادیسمی است وبالاخره هم براثر افراط در شهوترانی‌های تند وزننده والکل ومواد مخدره زندگی رادر۲۶سالگی بدورد گفت . (۱۹۳۷) کارول بیکر بزودی درنقش جین هارلو روی پرده سینما خواهد آمد ...(۱)

نمونه ۵

«... کیم نواك درمراجعت ازپاریس غـول بی‌شاخ و دمی‌را بعنوان نامزد جدید وشوهر آینده خود بخانه آورد و درمورد این مرد ۳۰ ساله که لوئیز فرادنام دارد ودرحال حاضر یکی ازطراحان

۱ــ امید ایران شماره ۱۱،۵۶۱ ــ ۴۱

مد پاریس بشمار میآید گفت،

ـ خیلی جذاب وشوخ است ساهر دودریك ماه وروزازسال یعنی ۱۳ فوریه متولد شده‌ایم . لوئیز درگذشته یکبارازدواج کرده است وهم اکنون چندبچه قد و نیمقد دارد. همه خیال میکنند من‌از لجی که‌با معشوق قبلی ریچارد کودین‌داشتم بالوئیز روی‌هم‌ریخته‌ام درحالیکه من‌قلباً اورا می‌پرستم بخصوص هنگامیکه از تنهایی‌بجان آمده بودم و دراطاق‌کوچك خود درپاریس اشك‌میریختم(برای‌چه؟ توکه شهرت وپول داشتی) دسته‌گلی زیبا برایم فرستاد...»

«...دخترهای‌امریکایی‌عقیده‌دارندمفهوم‌عشق‌وعاشقی‌دیگر برای‌نیم‌نواك‌چیزی‌ماشینی‌وپیش‌پاافتاده‌است‌ومتأسفانه «...سلیقه‌اش هم‌درموردانتخاب مردهاچندان چنگی بدل‌نمیزند ...(۱)»

نمونه ۶

«...بریژیت‌باردو بیکی از خبرنگاران گفته،ـمن دیگر یك دختر بچه نیستم . بیست وهشت سال ازسنم میگذرد . دوشوهر و دوطلاق را پشت‌سر گذاشته‌ام(چه افتخاری!!)یکبار دست‌بخود - کشی زدم(چه شجاعتی!) اکنون دو سه سال است‌که مادر هستم (چه مادرنمونه ای!) بنابراین دیگر برای طهور در فیلمهای نظیر « و خدا زن راآفرید» وغیره پسندیده!! نیست (چه شرم وعفتی!!) ازاین ببعد قصد دارم درفیلمهای « خوب» که سوژه عالی داشته‌باشد بازی‌کنم و از هنر ! بیش از زیباییم برای بازی در آنها استمداد بجویم ...»(۲)

نمونه ۷

«...جین مانسفیلد سکس‌بمب‌شماره یك سینمای‌آمریکاجنجالی هزارچهره سینمای جهان است ...جین را سینمای امریکادرحقیقت بخاطر همین یك جفت سینه باشکوه خریده است ... فقط ببرکت

۱ـ امید ایرانشماره ۴۵۵

۲ ـ سپیده و سیاه شماره ۱۵،۵۱۳

پستانهایش‌مشهور شده... اواخلاق‌فاسدی‌داشت وجودش‌درخاطرات‌س بی‌پرده‌نوشت‌که وقتی میخواستم بمیکی‌هارکینی قهرمان‌زیبایی‌اندام جهان شوهر کنم باوتذکر دادم‌که قبل از اوباصدها مرد دیگر رابطه داشته ام معهذا اوخندید ومرا باتمام وجودم پذیرفت(آفرین‌براین زن باشرم! وآفرین برآن‌مرد باغیرت!) و این زن جان مانسفیلد است زنی بادوسینه باشکوه وفکرو شخصیتی احمقانه و هنری درحد پوچ...»(۱)(وآفرین برنویسنده! وچاپ‌کننده!)»...جین‌مانسفیلد گفته :من‌بچه بودم‌که اقوامم‌برای بغل‌کردن من‌باهم دعوامیکردند در۱۲سالگی اولین‌نامه‌های عاشقانه بمن‌رسیدمعنی آنهارا نمی‌فهمیدم از مادرم پرسیدم بمن سیلی زد ۱۶ ساله ازدواج کرد... « او سه بچه دارد ...»(۲)

نمونه ۸

« خوشا بحال قلوه‌سنگ(عنوان مقاله باعکس‌زنی که‌سینه و پر وپایش لخت است) .کارول‌گاردنر ستاره زیبا هفته‌گذشته‌سینه خودرا **ازلج یك قلوه‌سنگ** عریان ساخت، اوکه درکنار دریا مشغول گردش بود ناگهان پای لطیفش باقلوه سنگی برخورد کرد و همین موضوع باعث شدکه چند قرارداد دیگر برای‌بازی درفیلم امضاءکند ...»(۳) (چه دروغهای شاخداری)

نمونه ۹

« سولیون ستاره جوان فیلم‌لولیتا که اکنون ۱۸ساله‌ودور از پدرمادرزندگی میکند ازهمسرخود جدا شده... روزها از خانه بیرون‌نمی‌آید ...شبها ازساعت ۹ ببعد اگرهوس‌کرد ازخانه‌خارج میشود ویکسرکاباره میرود وتاساعت ۴ بعدازنیمه شب‌درآنجاست... این مصاحبه را باخبرنگاری کرده،

۱ــ تهرانمصورشماره ۱۰۳۹   ۲ــ تهرانمصورشماره ۱۰۳۵
۳ــ تهران‌مصور ۱۰۴۸

س ـ ازاینکه تنها زندگی میکنید ناراحت نیستید؟

ج ـ نه اتفاقاً اینطور بیشتر بمن خوش‌میگذرد.

ظاهرالولیتا حالا که صاحب **پول و ثروت وشهرت و محبوبیت** شده است مادروخواهرش‌رابکلی‌فراموش کرده وبقراری که خودش‌اعتراف‌میکند دلش برای‌آنها تنگ‌نمیشود. لولیتا دربارهٔ کارو فعالیت‌سینمایی خود گفت :

ـ من درآنموقع احتیاج بپول داشتم وبرای‌بدست‌آوردن پول ازهیچ کاری فروگزار نبودم. نقش لولیتا را هم صرفاً باین‌علت پذیرفتم که پول خوبی‌درازای بازی‌آن فیلم‌بمن‌پیشنهاد داده‌بودند. قبلا از ظاهر شدن دربرابر دوربین تلویزیون بدم نمی‌آمدولی‌بعداً هنگامیکه استانلی‌کوبریك پیشنهادکرد درفیلم لولیتا ظاهرشوم از، بازی درفیلمهای تلویزیونی چشم پوشیدم . اعتراف میکنم که‌هنگام بازی درفیلم لولیتا من ستاره نبودم و اصولا ازکارهنرپیشگی‌چیزی سرم نمیشد ولی‌حالا اینطور نیست تصمیم دارم ستاره خوبی‌بشوم ... من احتیاج به تفریح و سرگرمی دارم‌بایدتاوقتی‌جوانم، اززندگی لذت ببرم (سرمشقی که گردانندگان سینما جلـو پای جوانان میگذارند) درحال حاضرکمپانی سینمایی هنر هفته و کوبریك و هاریس بمن ماهانه پول می‌پردازند درحـالیکه من برای آنها هیچ کاری انجام نمیدهم(نترس چنان‌از توکاربکشندکه از زندگی سیر بشوی) البته بقراری‌که مدیر دفترم چند وقت‌پیش‌بمن گفت: کمپانی متروگلدوین مایر حاضراست پول بیشتری بمن بدهد ولی‌من‌حاضر نیستم با متروگلدوین‌مایر کارکنم ودرعوض‌تصمیم دارم‌ازوقت‌آزادی که چندیست در اختیارمن‌گذاشته‌اند‌استفاده کرده ویکسال‌درمدرسه عالی‌هنرپیشگی زیر نظر اریك‌موریس، تعلیم هنرپیشگی‌یابم. من‌اصلا دختر خجولی هستم (این‌بازمانده شرم است که سینمابزودی‌آنراهم از توخواهد گرفت)دربرابردوربین‌فیلمبرداری‌وکارگردانان‌خجالت میکشم و ازخجالت وکمرویی سرخ‌میشوم (سینما شرم رابیماری(!) میخواند) وقدرت‌کارکردن وطبیعی بازی‌کردن ازمن‌سلب میشود.

در پایان این مصاحبه سرکارعلیه نصحیت هم‌کرده اند: « ـ ازقول‌من بخوانندگان مجله‌خودتان‌بگویید که اگرتاکنون ازدواج نکرده‌ـ اند مجرد بمانند خود را بی‌جهت بآب‌وآتش نزنند. من‌نمونه‌زنده وتلخی ازیك‌ازدواج بدفرجام هستم...ازدواج یعنی‌غصه ودلهره...

ناکامی و شکست وخلاصه بیهودگی و سرگردانی و بلاتکلیفی. بهمین جهت است که من عقیده دارم عشق اصولا چیزوحشتناکی است... »
(۱) (از درسهای دکان سینما)

نمونه ۱۰

«...آنی ژیراردو درپاریس بخودکشی دست زد. زود اورا نجات دادند پس ازنجات ازمرگ گفت: راستش را بخواهید خودم هم نمیدانم چرا خیال خودکشی داشتم ولی همین اندازه بایدبگویم که زندگی هم زیاد چیز بامزه وجالبی نیست که آدمیزاد **بهرقیمتی** آنرا تحمل کند...»(۲)

نمونه ۱۱

« لیندا دارنل ستاره امریکایی که زمانی شهرتش برابر سوفیالرن ـ ب ب ـ جینالولوبریجیدا و الیزابت تیلور بود و در سالهای پس از جنگ دوم ملیونها عکس او زینت اطاق جوانان بود دریك آتش سوزی درگذشت ... لیندا چهره زیبا ومحبوب داشت معذالك درسالهای آخر عمر تنهایی وغم یار اوبود. لیندادر ۵۰ فیلم شرکت کرده که اغلب با موفقیت روبروگردیده لیندا غالباً بدوستانش میگفت :

ـ وقتی بچه بودم بخود میگفتم که چقدرزندگی درهولیوود مفرح است فکرمیکردم که هنرپیشگان و ستارگان سینمازندگی بی‌دغدغه و تشویشی دارند ولی وقتی خودم وارد این محیط شدم بزودی متوجه گردیدم که چقدرزندگی سخت ومشقت باری دارند. من هرگز درزندگی خودم اینقدر زیادکار نکرده بودم وهرگز تااین حدتحت **نظم و دیسپلین شدید بسر نبرده بودم** ...لیندا درعشق هم با شکست مواجه شده بود. مدتها در جستجوی سعادت(!) بود وبالاخره بنظرش رسیدکه با یافتن اورل مارسی این سعادت را بدست آورده

۱ــ تهران مصور شماره ۱۱۳۰
۲ ــ امید ایران شماره ۱۸،۵۱۷

است .مارسی یك فیلمبردار بود آنها درسال ۱۹۴۳ با یکدیگر ازدواج کرده درسال ۱۹۵۲ از یکدیگر جدا شدند(ازدواجهای سینمایی)
درسال بعد لیندا بامردی بنام فیلیپلیپمن ازدواج کرد ولی بجدایی منجر شد. درسال ۱۹۵۷ لیندا با یك خلبان بنام را براتسن ازدواج کرد ولی این ازدواج باشکست!! مواجه گردید .
...لیندا درلحظاتی که چشم از جهان فرومی بست گفت: هرگز مفهوم خوشبختی را درك نکردم...»(۳)

نمونه ۱۲

« لسلی کارول درآخرین مصاحبه ای که باخبرنگار سینه تله رو کرده گفت : «... من درسن سی سالگی میل ندارم خودم رامرده و تمام شده حس کنم وقتی ازشوهرم جدا شدم چنان خودرا تنها حس کردم که نزدیك بود خودکشی کنم. لسلی بقول خودش بقدری ازهولیوود متنفر است که زندگی درجهنم رابرآنجا ترجیح میدهد ...»(۴)

نمونه ۱۳

رنانه اورت هنرپیشه آلمانی که او را درآنکشور دختر رسوای سال لقب داده اند وزنان آلمانی اخراج اوراازآلمان خواستند درمصاحبه ای گفته: «هرچند گذشت زمان تغییراتی درمن بوجود آورده با اینوصف دوباره کار سینما را از سرخواهم گرفت و سعی خواهم کرد که وجودم درمیان خانواده ها و درمیان مردم شور و نشاط بوجود بیاورد . **جوانی و هوس** باعث بود که از وجود عشاق و علاقمندان بی قید و بند لذت ببرم اگرچه این لذت بقیمت درهم ریختن زندگی خانوادگی وازبین رفتن سعادت این و آن تمام میشد. امروز که پس ازیك غیبت نسبتاً طولانی بعالم سینما باز گشته ام، منظوری جز آغاز یك زندگی نو درعالم هنر(!) ندارم ... میل ندارم مردم آلمان و علاقمندان سینما باز هم مرا بعنوان رسوای سال بشناسند

۳ ــ روزنامه اطلاعات شماره ۱۱۶۵۷ :۱۲
۴ ــ تهرانمصور شماره ۱۰۹۹ :۳۰

زندگی گذشته من که باحوادث و ماجراهای عشقی زیادی همراه است خواست خودم نبود **عالم سینما همانطور که برای جلب مشتری** میخواست ساخته بود ...»(۱)

نمونه ۱۴

« ستاره زیبای فرانسه درآستانه پیری زندگی سخت و مشقت باری درتابیتی میگذراند بافقر و تنگدستی دست به گریبان است مارتین کارول درسی فیلم فرانسوی رل اول را داشته وسه بار ازدواج کرده ولی اکنون نه از **شهرت وافتخار و پول** چیزی باقیست نه هنری دارد مارتین کارول کوچکترین امیدی بزندگی آینده خود ندارد و فقط آرزومند است کسانیکه از درآمد فیلمهایش میلیونها فرانك استفاده کرده اند بپاس خدمات (!) گذشته رل کوچکی دریکی ازفیلمها باو واگزار کنندتا بتوانند با درآمدآن زندگانیش را از خطر سقوط برهانند ...» (۲)

نمونه ۱۵

سیلوا کوشینا بازیگر ایتالیایی درمصاحبه باخبرنگار مجله هفتگی سینه موند گفته:

« ... دوران کودکی من سرد وغم انگیز بود ... خاطره دیگری که ازروزهای کودکی دارم اینست که ازکیف مادرم **پول میدزدیدم** و هفت تیر چوبی میخریدم ... من میخواستم در رشته فیزيك درس بخوانم اصولا استعداد هنرپیشگی نداشتم و بطور کاملا اتفاقی بود که هنرپیشه شدم درسال ۱۹۵۴ درمسابقه دوچرخه سواری دورایتالیا معلم شمشیر بازی من مرا بعنوان تقدیم کننده گل به برنده مسابقه درشهرمان انتخاب کرد . دراین مراسم موفقیتی دست داد که عکس من درروزنامه ها منتشر شود و ادواردوفیلیپو عکس مرادید وتلگرافی مرا برم دعوت کرد. خواهرم مانع میشدو میگفت شغل ننگین

---

۱ ــ تهرانمصور شماره ۱۱۲۸

۲ ــ تهرانمصور شماره ۱۰۴۸

هنرپیشگی‌راقبول نکنم ـدراین‌موقع بودکه من‌اعتراض کردم-۱۹ سال داشتم و بخواهرم گفتم چه تو بخواهی وچه نخواهی هنرپیشه خواهم شد پس‌ازشرکت‌درچندفیلم کوتاه‌کارلوپونتی با من‌یك‌قرارداد دهساله بست...!!»(۱)

نمونه ۱۶

«میشل‌مرسیه» بازیگرسینمای فرانسه بنابنوشته روزنامه‌ها ازبازیکنانی‌است‌که برای بازی درهرفیلم ۵۰ ملیون فرانك‌دستمزد میگیرد اودرگفتگوباخبرنگاری‌گفته ,«...غالباًیك‌هنرپیشه‌یاستاره سینمابه توصیه بعضی ازکارگردانها اول**اسم خودشان را عوض میکنند. بعد برای‌خودشان تاریخچه مصنوعی درست میکنند.** میگویند ازهیچ‌به اوج شهرت رسیده اند وغیره ولی من معتقدم‌که بایداساس‌هنررادرك‌کرد...»

همین بازیگر در برابرپرسشی‌که از او کرده‌اند که هولیوود را چگونه دیدید؟ گفته : هولیوود جای وحشتناکی است اغلب‌خودکشیها را باید درکار وحشتناك‌آن جست. برای اینکه‌ساعت ۸ در استودیو حاضرشد لازمست‌که ساعت ۵ ازخواب برخاست.کار تا ساعت ۶ بعدازظهر ادامه دارد بعد ازآن بایدکلمه‌به‌کلمه‌سناریو را خواند و حفظ کرد. این وضع اغلب ساعتها وقت می‌گیرد و به ساعتهای‌بعدازنیمه شب میرسد ... من‌هیچوقت خاطره فیلم«آنژلیك» را فراموش نمیکنم درآنجا من ناچاربودم دریك صحنه لخت شوم ولی‌داخل‌آب شدم‌تا وقتیکه استودیو را تخلیه نکردند از آب‌بیرون نیامدم.» (۲)

نمونه ۱۷

اورسولاآندرس بازیگرفیلمهای جیمز باندی و دوصفرهفت میگوید:«مدت‌هشت‌سال‌درصحنه‌سینما بدنبال‌هنرپیشگان‌میدویدم بدون

---

۱ ـ اطلاعات‌ش ۱۱۷۷۱ مورخه ۱۱ر۶ر۴۴

۲ ـ اطلاعات ش۱۲۱۰۵ تاریخ ۲۱ مهر۱۳۴۵ ص۹

اینکه موفقیتی بدست آورم... **هنر پیشگی شغل وحشتناك وشاید بتوان گفت غیر انسانی است** هنر پیشه برده و بنده تهیه کننده یا کار- گردان است قدرت تهیه کنندگان وکارگردانان نامحدود است واین قدرت **برخی اوقات درراههای غیرمشروع مصرف میشود** اینها مستبدان ودیکتاتوران جهان سینما هستند . من درهولیوود برای سی تهیه کننده فیلم آزمایشی تهیه کردم و بالاخره یك انگلیسی بنام « ترنس یانك» مرا انتخاب کرد .اوهم برای یك نقش خاص یعنی زنی که باید نیمه لخت درصحنه ظاهر شود مرا انتخاب کرده بود ولی پس از آن شانس خود را رها نکردم و در فیلمی که پیشنهاد شد شرکت نمودم...»(۱)

نمونه ۱۸

روسانا اسکیافینو میگوید ، «درهمان اولین لحظه ورودم باستودیوی فیلمبرداری« توتو» کمیك فقید بسراغم آمد وعده ملاقات با من ومادرم گذاشت وهنگام خداحافظی آهسته در گوشم گفت اگر تنها بیایی بهتراست!!...

فیلمسازان ایتالیایی سعی داشتند مرا دربرابر جینالولو - بریجیدا لانسه کنند...

برای آنکه مرا بیك کارگردان یا تهیه کننده معرفی کنند مرا مجبورمیکردند. این اجبارچه ازجانب مادرم وچه از جانب دیگران مرا رنج میداد(؟!)

بخاطر دارم بارها در منزل اشکریزان خطاب بمادرم میگفتم « من دیگر دلم نمیخواهد قدم بیك استودیو فیلمبرداری بگزارم ناراحتی من بیشتر معلول شرم حضورمن بود. من فوق العاده کمرو وخجول بودم وهستم بنابتوصیه یکی از دوستانم سرانجام تصمیم گرفتم برای غلبه بر کمرویی خودرا بیش از آنچه هستم نشان دهم...

درمورد اینکه چه شد درنقش هاییکه مغایر «شخصیتم» بود ظاهر شوم باید بگویم که احتیاج مرا وادار بقبول آن نمود ...

...من ازعکسهای برهنه‌ای که **جهت صدور بخاورمیانه**

۱ ــ اطلاعات شماره ۱۱۹۴۲ ــ ۲۱ فروردین ۴۵ ص۹

تهیه میکنند همیشه نفرت داشته ام، من ادعا نمیکنم که عکسهای مرا بخارج از ایتالیا صادر نکرده اند ...

... یك ستاره یا هنر پیشه سینما **یك موجود طبیعی نیست او بشکل وحشت انگیزی تحت تأثیر اطرافیان خود میباشد** و بسادگی همه آن چیزهایی را که می شنود باور میکند **چون فرصت فکر کردن** را ندارد. شایدهم این قدرت را بتدریج که بیشتر «آلوده» سینما میشود از دست میدهد یك ستاره یا هنر پیشه تا سرحد جنون حسود است. این موضوعی است که من در ابتدا سعی کردم آنرا ندیده بگیرم ولی موفق نشدم. اینرا هم باید بگویم که:

پول پرستی شعار «سینماچی ها» است.

ـ یادم میآید که یکبار اتاقهای من و سیلوا کوشینا در یك استودیوی فیلمبرداری پهلوی هم بود. و یکی از دوستانم هر روز صبح یك دسته گل برایم میفرستاد. سیلوا کوشینا که از حرص نزدیك بود بترکد بعد از چندروز دستور داد: برای او هم هر روز صبح یك دسته گل بفرستند. راکل ولش را یاد کرده اند من اطمینان دارم کـه این زن بزودی یادش خالی خواهد شد

من سالها مدل عکاسان مختلف بـودم ولـی هیچگاه مثل سیلوا کوشینا وجینا لولو بریجیدا برهنه در برابر دوربین عکاسی ظاهر نشدم ....»(۱)

کوتاه سخن بازیگران زن در نزد کارگردانان سینما هیچگونه ارزشی ندارند و آنها را همچون یك افزار بکار می برند و بزرگترین شکنجه روانی و سرکوفت را به آنان وارد میسازند تا آنجا که کسانی به تنگ آمده دست بخودکشی میزنند. آنچه که در بالا آوردیم نمونه بسیار گویایی از این حقیقت است.

* * *

با این نمونه ها که آوردیم دکان جهنمی سینما و زندگی نکبت بار بازیگران آن بخوبی شناخته میشود. بیچاره و نادان آن کسانیکه می پندازند سینما وسیله آموزندگی خوبی است و با این وضعی که دارد «سوده اجتماع» میباشد. آن داستانها

---

۱ ـ تهرانمصور شماره ۱۲۴۰، ۱۴ ـ ۱۵ ـ ۵۲

آنقدر گویاست که نیازی نیست چیزی برآن افزود تنها اجازه بدهید گفته یك بازیگر دیگر را درپایان بیاوریم:

«هورست بوخهلز» که فیلم «۹ساعت برامای»(۱) اورادرتهران نشان دادند بخبر نگاری گفته:

« ستاره درجه یك، کلمه‌وحشت انگیزیاست و هنرمند از آن‌وحشت انگیزتر. هرکس توانست کارمثبتی انجام دهد فایده ایجاد کرده‌است و باین ترتیب ازنظرمن صنعتگری که ازچوب سخت‌میز زیبایی میسازد، مفیدتر ازستاره درجه یك و محبوبی است که‌فقط نان قیافه‌واندام خودرا میخورد... **من اززندگی هنرپیشگی خود ناراضیم زیرا بعلت آن، مقداری از امتیازات بشریم را از دست‌داده‌ام** هنرپیشه‌امروز برای‌مردم‌حکم‌یك‌شئی‌دیدنی‌را پیدا کرده است شیئی که باوپول میدهند تاعکسش را روی قوطی صابون یا کاغذ مگس کش بیاندازند...» (۲)

۴ - تبلیغات برای هنرپیشگان

با همه آلودگیها، کجاندیشیها و نادانیهایی که سینما گریبانگیر بازیگران‌خودمیکند، با اینهمه گردانندگان دکان، یکرشته تبلیغات شگرف - پوچ - دروغ و شرم‌آوری برای‌آنان براه میاندازند و موجی نیرومند پدید میآورند تا بدنبال آن چند نتیجه بردارند:

یکی اینکه با معروف‌کردن ستارگان فیلمهای خودرا بفروش رسانند. دیگر اینکه انبوهی‌ازدختران‌وپسران جوان دراثراین‌موج بسینما کشانده‌شوند و دکان‌را بی‌افزارنگزارند. سوم اینکه گردانندگان خود ازوجود آنان بویژه اززنان جوان و زیبا استفاده نامشروع کنند وسپس‌آنان را بدامن میلیونرها و میلیاردرها بیافکنند.

اینهاست اساسی‌ترین نتیجه ای که ازآن‌تبلیغات میگیرند. روشن است که‌دراین‌میان‌نتیجه‌های‌دیگری‌هم‌هست که‌ازسخن‌ما بیرون بوده‌و بآن‌نمی‌پردازیم.

درباره تبلیغات داستان بسیارزیاد است وماچند داستان را برای نمونه درزیر میآوریم:

۱- فیلم «۹ ساعت براما» داستان آخرین روززندگی گاندی‌پیشوای‌هند بود و این‌بازیگر بجای قاتل گاندی بازی‌میکرد.

۲- ستاره سینما شماره ۴۴۰: ۹

۱ ــ «... برای‌شما که‌جان مانسفیلدرا ازنزدیك ندیده‌اید وفقط روی پرده سینما اورا می‌شناسید، این‌زن جذاب و تماشایی بهیچوجه‌تعریف کردنی‌نیست. جین یك زن سینما سکوب، سینه‌راما، مثل سقوط آبشار نیاگارا عظمت دارد مثل چکش سوزنی درجسم وجان تأثیر میکند. مثل جنگل انبوه ومرموزی باطراوات‌و دوست داشتنی‌است. اوبشقاب پرنده است. درخت‌نارگیل‌است. حتی‌تماشایش مثل مزه موز دردهان اشتهارا تحریك‌میکند، وقتی اورادیدم‌سینه‌های بزرگ ۵۶ سانتیمترش بطرز باشکوهی جلب‌نظر میکرد، کمر باریك اوکه‌بیش از ۵۶ سانتیمتر نیست منظره عجیبی باو بخشیده بود ...» (۱)

ببینید چه‌دروغهای بی‌مزه، چه جمله‌های‌پوچ و بی‌معنی، چه‌تشبیهات خنك و لوسی بکار برده شده.

۲ ــ «... بمب تازه ... ایوون کریك بمب تازه‌هولیوود يك دختر ۱۹ ساله سیاه مو و سیاه چشم است‌که اصلا از اهالی آمریکای جنوبی است ولی کارگردانان هولیوود از هم‌اکنون اورا جین‌منسفیلد «سیاه مو» لقب داده‌اند.

ایوون کریك در مکزیك گاوچران بود و اصلا تصورش را هم نمیکرد که واردسینما شود ـ لیکن‌امروزآینده درخشانی باو لبخندمیزند (همان‌آینده‌ای که داستانهای آن‌رادر صفحات گذشته خواندید) که ستاره سینما شدن جزیی از آنست‌ایوون کریك فقط برای سال ۱۹۶۴ بیش از ۱۸ قرار داد بسته‌که ۱۲ تای آن با تلویزیون رنگی‌ومعروف آمریکا ان‌بی‌سی است و مبلغ آن‌اندکی بیش از سه ملیون تومان است ...» (۲)

ملاحظه‌فرمایید: دختر گاوچران، آینده درخشان !! هیجده‌قرارداد ، و سرانجام ۳ ملیون تومان. کدام جوان کمسالی‌است که شوردر دلش افکنده نشود و شب خواب آینده درخشان‌نبیند؟!

۳ ـ انوك‌امه هنرپیشه نیمه سکسی سینما هفته‌گذشته دريك مسابقه آبجوخوری شرکت‌کرد و در میان چشمان تعجب‌زده (!!) ناظرین با خوردن ۴۰ بطری آبجو برنده مسابقه شناخته شد.

---

۱ ــ تهرانمصور ۱۰۳۵، ۱۸

۲ــ تهرانمصور ۱۰۹۶

جایزه این مسابقه از طرف کمپانی آبجوسازی یك ویلای قشنگ بود ...

و بالاخره «... آلون‌دلون‌جوان اول و محبوب سینمای فرانسه ازدواج کردولی عروس‌اوبرخلاف تصور عموم رومی‌اشنایدر نبود بلکه دخترکی بنام ناتالی‌بودکه وی را در عرشه‌کشتی‌معروف فرانس‌هنگام‌سفر بامریکا «شکار» کرد... پنجهزار دخترفرانسوی پس از شنیدن خبر ازدواج آلون‌دلون غش‌کردند ... (۱)

دروغ را تماشاکنید پنجهزار دختر فرانسوی غش‌کردند . این آمار ازکجا بدست آمد؟

۴ـ « نظر انجمن منتقدین سینما درباره آنجی‌دیکنسون سمبل سکس ۱۹۶۴ اینست‌که‌وی بمب جاذبه جنسی برای‌اغوای‌تمام مردان است . فرانك‌سیناترا گفته او زن‌ترین زنهاست و در عین حال باتمام آنها فرق دارد ! ... آلون‌دلون گفته : آنجی همسر خوبی نیست ولی معشوقه‌بی‌نظیری‌است ... جین‌مانسفیلد گفته:... لوس‌ترین و بیمزه‌ترین ستارگان سینماست ... » (۲)

سمبل سکس !! « بمب جاذبه جنسی !»معشوقه بی نظیر. اینها چه مزخرفاتیست‌که بخورد مردم میدهند ...

۵ ـ « مریلین‌مونرو مظهر جاویدان زنانگی و آخرین افسانه هولیوود . . . تیپ خاص زنی است از نسلی که بوسیله « جین‌هارلو » قالب‌گرفته شده بود و در لیست افسانه‌های زنانه هولیوود تنها کسی است‌که بایك‌کاراکتر معین بـه‌یك افسانه،ابعاد بدنی بخشیده است ... عکس مریلین‌مونرو یك طرح خیالی و یا چیزی مخلوق وهم و هوس یك هنرمند نبود او با تمام وجودش واقعیت‌مسلم داشت... در ۲۷مه ۱۹۴۹ مریلین مدل«تام‌کلی»(۳) عکاس هولیوودگشت و فروش بیشتر از ۵ ملیون نسخه از تقویمی که عکس او را روی جلدش چاپ‌کرده بود شهرت فراوانی نصیب او ساخت و توده مردم باین فکر افتادندکه یك چنین حیوان‌بلوند شهوت انگیز و زیبایی را چرا نباید روی پرده سینما مشاهده کنند...» (۴)

۱ـ امیدایران ۵۳۷ : ۱۲ و ۱۳   ۲ ـ امید ایران۵۱۴ :۲۳

۳ ـ گویا منظورش راسل بیدول بوده‌که درص ۳۳ ازآن‌نام برده‌ایم .

۴ ـ فردوسی دوره جدید ش ۱۲۸

یکبار دیگر جملات بالا را بخوانید « لیست افسانه‌های زنانه» «ابعاد بدنی بخشیدن » « حیوان بلوند » بارك‌الله باین‌تفسیر نویس ..!؟

۶ ـ «کلودیاکاردینناله»درعرض پنجسال در بیش از ۲۰ فیلم شرکت جسته با وجود شهرت فراوان و خواستگاران بسیار هنوز دم لای تله نداده و از جاده متانت خارج نشده . کلودیا از جمله ستارگان معدودی است که کمتر دنبال جنجال و ماجرا گشته و نامش را برسر ماجراهای عاشقانه و رسوایی‌های هنری بر سر زبانها نیانداخته‌است»(۱)

آیا باورکردنی‌است؟..باورکردنی‌است که زن ومردی درآغوش هم‌قرار گیرند بوسه‌گیرند وبوسه دهند وتازه دمشان لای تله‌گیر نکند ؟ اینآدمی را باشور وسهشهایش فراموش‌کردن است .

۷ـ «ماجرای زندگی پرشور وسراسر هوس‌گرانقیمت‌ترین زن دنیابدین‌ترتیب بودکه‌الیز تایلور یك شوهردیگر دزدید.. الیزابت‌تایلور درپنجمین حجله‌گاه، پنجمین حلقه‌ازدواج‌دردستهای زنی‌که‌شکار مردان رادوست‌دارد...(اینهاعنوان‌گفتاراست) درمتن، « طبق‌اظهارنظر محافل سینمایی لیزتایلور آنچنان در زمینه عشق و شوهر دزدی مهارت وچابکی بخرج میدهدکه بآسانی میتوان اورا درردیف کلئوپاترا وقهرمانان تاریخ‌قرارداد. درسن۳۲سالگی‌تابحال چهاربارشوهرکرده وهربار باجنجال های بزرگ که براه انداخته ملکه «دلها» لقب‌گرفته‌است .

سوفیالرن گفته: بنظرمن‌علت‌اصلی‌این‌که لیزجزشوهرخود هرلحظه با مرد تازه‌ای جنجال بزرگـی بپا میکند، صرفاً بخاطر استحکام موقعیت‌تجارتی خوداست...»(۲)

این‌داستانها که‌آوردیم‌نمونه‌هاییست‌برای‌آنچه درآغاز گفتیم. یعنی‌ازآنها دونتیجه‌بدست‌میآیدیکی‌آنکه‌فیلمهافروش‌میرودودیگری‌آنکه‌زنان‌ومردانی‌بدکان روی میآورند. اینك داستانی‌که‌به‌نتیجه سوم می‌انجامد درزیریاد میکنیم :

« خبرنگار سینمایی ما اظهارنظرکرده‌است‌که درهولیوود اکثراً ازداوطلبان هنرپیشگی وبخصوص‌زنان ودختران‌بهره‌برداری ناشایستی میشود **و کارگردانان و تهیه کنندگان** و بعضی

---

۱ ـ خواندنیها سال ۲۴ ش ۱۲ : ۲۷

۲ـ امیدایران شماره ۴۹۲:۶و۷

هنرپیشگان بعنوان امتحان از اینگونــه داوطلبان، با آنان روابط عاشقانه برقرار میکنند وتاکنون مجله «کیندناشنال» چند موارد از اینگونه روابطرا که**منجر بفریب دختران معصوم گردیده**فاش کرده‌است. حتی بعضی تهیه کنندگان وهنرپیشگان درجه اول چندین نفر از این داوطلبان‌را دراختیاردارندوعجیب‌است که بعضی‌ازخانمهای هنرپیشه از میان **جوانان داوطلب** هنرپیشگی چند نفر را برای خودانتخاب میکنند وپس‌ازمدتی عیاشی‌آنانراترك میگویند وپس‌از آن، آنهارا باستودیوراه نمیدهند ... (۱)»

اگر خوانندگان بیادداشته‌باشند درانگلستان دکترواردی پیداشدکه سر وصدای آن بروزنامه ها افتاد ومحاکمه پرهیجانی نیز ترتیب دادند و میرفت که بسیاری ازراز های پشت‌پرده بیرون افتدکه ناگاه دکتر وارد خودکشی کرد وداستان فراموش‌شد . این دکترازراه رواج «فحشاء» زندگی میکرد ودر دستگاه خودزنان بسیاری داشت که یکی‌ازآنها کیلر بود وآن سر وصداهارا او براه انداخته‌بود. درجریان هیاهوروزنامه ها نوشتندکه دکتروارد بامشهورترین ستارگان‌سینمای‌جهان‌ازجمله‌الیزابت‌تایلور ـ سوفیالرن ـ جینالولوبریجیدا (۲) و غیره‌ارتباط‌داشته که‌متأسفانه‌دنباله‌آن‌بیرون‌نیفتادومردم‌ازآن‌آگاهی‌نیافتند. (۳)

این داستانها قیافه های گوناگون سینما رانشان میدهد. قیافه هایی‌که جز آلودگی، تردامنی‌وپول چیزدیگری درآن نتوان یافت. این‌تنها ویژه‌هولیوود نیست در همه شهرهای سینمایی و در ۴۷۲ مؤسسه بزرگ فیلمبرداری که در جهانست وفیلمهای پوچ سینمایی میسازداین روش‌جریان دارد ـ چیزیکه هست باشدت‌کمتر یابیشتر...

۸ـ ازلوس بازیهای دیگرسینما گذاشتن‌آجرهای سیمانی درهولیوود و زدن نشانیهایی‌ازدست‌وپاوسینه‌وخط وامضای‌بازیگرانست که‌بایدازآن‌درگذریم. هرچه‌هست‌همه‌اینها برای‌شورردرد‌لها انداختن و کشاندن‌کسان دیگری‌بسینماست.

۵- سرانجام بازیگران سینما

درپایان این‌گفتار باید چند سخنی هم درباره سرانجام کار بازیــگران

۱ـ امیدایران شماره ۴۶۶: ۳و۴۹

۲ـ یادتان هست جینالولوبریجیدا را بایران دعوت کردند و اورا مادر نمونه !! هم خواندند ...

۳ـ کوتاهشده ازخواندنیها سال۲۳ شماره ۸۳ ، ۱۴ـ۱۵

برانیم. زیراسینماکوشش بسیار داردپرده بروی‌زندگی پررنج«ستارگان»خود بکشدو آنها را خوشبخت نشان دهد . درحالیکه حقایق وارونه‌آنرا سینمایاند وبازیگران زندگی بسیارناگوار وپایان بسیاراسف انگیزی درپی‌دارند-باهر کدام گفتگو شود فریادش بلند ودلش پر ازدرد است وناله‌اش بگوش‌میرسد. آنهااززندگی‌خودرنج میکشند. بآینده خودنگرانند. پیوسته‌در بیم بسرمیبرند. ازکینه‌و نفرت،یسوزند. بهمه‌بدبینند. ازهمه‌میترسند. خودرا تنها می‌یابندو کوتاه سخن درآتشی که سینما برافروخته، میسوزند.

زندگی‌خانوادگی‌درمیان‌آنان‌پایه‌وبنیاداستواری‌ندارد- بنوشته‌روزنامه اطلاعات : «طوفان‌مهیبی‌که ازچندی‌قبل جهان سینمارافراگرفته اساس‌زندگی خانوادگی هنرپیشه‌ها را درهم میریزد ....» (۱)

بچه ها هرچند یکبار پدرتازه ای بالاسرخود می‌یابند، مردان و زنان پیوسته زن طلاق میدهند وشوهرنوین بر می گزینند، گروهی تن‌بز ناشویی‌نداده آنراکاراحمقانه (!) میشمارند و مانند اینها. عشق درسینما هیچ‌پایه‌ای ندارد. دلبستگی‌زن ومردکه یك چیزطبیعی است ونتیجه‌آن باید پدیدآوردن‌فرزندان و برپاساختن کانون خانوادگی‌باشد، درسینما برویه دیوانه‌واری درآمده‌است و این‌رویه بعلت نزدیکیهای بیش‌ازاندازه ایست‌که درمیان زن و مردبازیگر وجود دارد. رژه وادیم‌که‌کارگردانی فرانسویست درگفتگوی خودبانویسنده ایتالیایی گفته:

« ... عده‌ای ازبازیگران هنگام همکاری با یکدیگردر یك فیلم روابط عاشقانه ای بـاهم پیدا میکنند . دلیل اینکارخیـلی ساده است...لازم نیست‌بازیگران دریك فیلم‌عشقی بازی‌کنندتاعاشق یکدیگر شوند . حتی‌درفیلمهای‌جنگی و جنایی نیز امکان‌عشق‌ورزی میان بازیگران درزندگی عادی و خصوصی‌وجود دارد زیرادرتمام مدتی‌که تهیه یك فیلم ادامه دارد قاعدتاً میان بازیگران‌معاشرتهای طولانی درمحیط های یکنواخت ونزدیك وجود دارد وهمین‌به‌ایجاد روابط عشقی میان آنها کمك میکند...» (۲)

باخواندن‌آنچه رژه‌وادیم گفته، این حقیقت بدست‌میآید که‌این‌دلبستگیها بنیادی ندارد وچون بارها آنچنان نزدیکیهای ناگزیری پدید خواهد آمد ،

۱- اطلاعات شماره ۱۲۳۸۹ سی‌ام شهریور ۴۶ ص ۹ گفتار روزهای شوم الیزابت تایلور

۲ - بامشاد شماره ۱۲۳ ص ۶

اینست که بازیگران زن‌ومرد پیوسته باین وآن دلبستگی پیدا میکنندو بچه های رنگارنگ پدید میآورند وسرانجام نیز از یکدیگر جداشده بدنبال کس‌دیگری میروند.

پس وقتی گفته‌میشودزندگی‌خانوادگی که‌یکی‌از بنیادهای‌هر توده‌ایست‌در میان سینما پایه و بنیادی ندارد، درست است.

کوتاه سخن اگرماازرویه بیرونی‌کاربازیگران و فیلمهای سینمایی(که رنگ و جلای ویژه ای دارد) چشم بپوشیم و زندگانی آنانرا از نزدیك به بینیم وبآنچه هست‌پی ببریم، خواهیم دانست که‌آن‌بیچارگان‌درچه‌جهنم‌سوزان و درچه لجنزارآلوده‌ای زندگی‌میکنند.

نشانی‌ازاین‌نابسامانیهای‌زندگی، از آن‌تیرروزیهاو بلهوسیهای بازیگران را میتوان درمیان خبرها و نوشته‌های روزنامه ها جستجو کرد. گاه وبیگاه‌در اینجاوآنجا گفتارهایی‌درباره پایان‌کاروسرانجام«بازیگران»چاپ میشود که‌هر یك ازآنها خودگوشه‌ای ازاین درهم و برهمی را می‌نمایاند و ماچندتای‌آنرا برگزیده دراینجا میاوریم:

«... درجهان جمعاً هشتاد ستاره زیبا و بی‌شوهر وجود دارد. چهل وهشت‌ستاره معروف ازشوهران‌خودجدا شده‌اندو بدنبال شوهر می‌گـردند... دوازده ستاره‌زیبا و مشهور از داشتن فرزند محرومند...(۱)»

دیانا دورس بازیگر انگلیسی که بادنیس هامیلتون زندگی میکرد «اعترافات» خود را چاپ کرده و بخشی از شرم باختگیهای‌خود را شرح داده و این اعترافات نیز درهفته‌نامه‌های ایران چاپ شده. او در یکجا از آن سرگذشت‌می‌نویسد:

«... کارهای دیوانه‌وار وخارج ازقاعده وکثیفی که من ودنیس‌باهم مرتکب شدیم زخمهای درمان ناپذیری برروح من زده است. او مرا ازتلخ‌ترین مراحلی‌که تصورش امکان‌دارد، گذرانده و تجربیات (!) شگفتی نصیبم ساخت. تنها پایداری و روحیه شوخ من بود که مرا ازاعتیاد به الکل یا در هم شکستن اعصابم نجات داد...» وی درباره شوهرش میگوید:«هیچوقت‌کسی مانند دنیس وجود نداشته است. اووحشی، کینه‌توز، خشن و نادرست بود ولی دوست داشتنی و سخاوتمند هم بود(!!)

---

۱ - تهرانمصورشماره ۱۰۲۲، ۱۸

سپس‌ازاوداستانهامینویسد که بهتر است ازیادآنها بازایستیم وبیش‌ازاین پرده‌دری‌نکنیم . دیانادورس‌مینویسد : درهمه شش‌سال‌زندگی زناشویی‌ما، اوبا زنان مختلف روابط مرتب داشت. من‌سرکارمیرفتم وشوهرم عشقبازی میکردو سرانجام درسن ۳۴ سالگی‌دراثرزیاده‌رویهای خوددربدکاری، درگذشت»(۱)

«... فرزندان ستارگان موجودات بدبختی هستند.»

این عنوان گفتاری است که‌ضمن آن بدبختی‌ها و فلاکتهای فـرزندان ستارگان معروف را شرح میدهد وبدنبال آن مینویسد :

«... داستان دختری را ـ که در سال ۱۹۵۸ بایك‌کارد آشپزخانه بطول ۲۸سانتیمتر مردی‌را بقتل‌رسانیدـ تمام‌علاقمندان‌سینما بخاطردارند. این دختر «چریل» نام‌داشت‌ودختر لاناتورنر بودقربانی او معشوق مادرش بنام « استامپانتو» بود ...

ضمن‌بیان این‌سرگذشت بدکاریهای مادرش را شرح داده ونوشته که:«... درحضور اومرتباً معشوق را می‌بوسیدیاآنهاراعوض میکردوسرانجام‌دختر کینه آنهارابدل گرفته‌دست بجنایت‌زد...»(۲)

« ... و یویان‌لی برای فیلم « اتوبوسی بنام هوس» تحت فشار عصبی قرارگرفت و دیوانه شد ... جین‌سیبرك درفیلم‌ژاندارك واقعاً چند جای بدنش سوخت و مدتها تحت معالجه بود...باربارا۔ استیل درفیلم‌هشت و نیم‌وحشیانه‌کتك خورد و بدنش سیاه‌شد...(۳)

داستان‌افسوس انگیز «مریلین‌مونرو»راهمه‌کمابیش شنیده‌اند. این‌بازیگر زیبا که‌بنا بنوشته روزنامه ها در۲۳ فیلم بازی‌کرده و دویست ملیون‌دلاردرآمد داشته، یکی ازرنان بدبخت‌جهان سینماست. سینما این بازیگررابسیارمعروف کرد و تاآنجاکه توانایی‌داشت ازتن وزیبایی و بازی او سودجست‌وسرانجام بیچاره را چنان‌درفشار وجدانی قرار دادکه در آمـد هفته ای ده هزار دلار (۸۰ هزار تومان) آرامش درونی برای او فراهم نمیساخت و پیوسته ازناـ آسودگی خود با دوستانش گفتگو میکرد. وی پنج‌بار شوهرکردتاخوشبخت شود لیکن آنچه میجست بدست نیاورد .درگفتگو با خبرنگار مجله‌لایف گفته بود:

«...شهرت‌برای من یك‌سعادت موقتی‌وجزیی‌است ... من

---

۱ ــ جهان هفتگی ــ جام جهان‌نما ـ شماره های ۴ تا۷

۲ ــ امید ایران‌شماره ۴۶۳

۳ ــ تهرانمصور شماره ۱۰۵۵؛ ص۱۳ــ ۲۸

هرگز عادت بخوشبخت بودن نداشتم. بهمین جهت آنچیزی که همیشه فکر میکردم. نبودم ... من هرگز ازاین مظهر جاذبه جنسی سر در نیاوردم. من از آن متنفرم ... فکر میکنم وقتی کسی معروف شد در باره هرگونه نقطه ضعف او مبالغه میشود ... من یکی از کمروترین مردم جهان هستم (سینما اورا بسیار پررو کرد) ... گاهی احساس میکنم که کسی را گول میزنم و شاید خودم را ...» (۱)

باری بازیگر تیره روز یارای آن نداشت در برابـر آن سختیها و شرم ریختگیهای بیرونی و آن فشار درونی ایستادگی کند. این بود که در تابستان ۱۳۴۱ (۱۹۶۲) دست بخودکشی زد.

داستان این زن نگون بخت بسیار درازاست. یکبار هنگامیکه باردارشده بود و میرفت مادرشود سینما آنقدر ازاو کار کشید که «سقط جنین» کرد. همان روزها این خبر در روزنامه ها نوشته شد:

«مریلین مونرو پس ازسقط جنین سخت ناراحت است واز شرکت در فیلمها خودداری میکند. هفته گذشته «جوشالوکان» کارگردان معروف اورا برای بازی درفیلم «داغش بهتراست» دعوت کرد اما مریلین مونرو زد زیر گریه ونیم ساعت مثل ابر گریست در حالیکه مرتباً میگفت: بمن ظلم شده است. بچه ام ازدست رفت. سینما مـرا بدبخت کرد. اگر اینقدر دردوران حاملگی ازمن کار نمی کشیدند حالا صاحب یك بچه خوشگل بودم...»(۲)

پیکره های بسیارزننده ای که شش هفته پیش ازمرگ ازاو برداشته شده، نشانی ازناآسودگی او را دربردارد.

«... هنگامیکه وی دریکی ازپزها با تن برهنه جلو دوربین عکاسی آمد گفت:

برای یك زن سی وشش ساله بد نیست که اینطور عـکس بیاندازد؟...» (۳)

که این سخن نشان آن ناآسودگی درونی وی بود.

پیش ازخودکشی برای آخرین بارنامش:

«... هنگامی در روزنامه ها نوشته شد که شرکت فیلمبرداری

---

۱ ــ کیهان شماره ۵۷۱۷ پانزدهم مرداد ۱۳۴۱

۲ ـ روشنفکر شماره ۲۸۴ ــ ۱۵ بهمن ۱۳۳۷

۳ ـ فردوسی دوره جدید شماره ۱۰۵

فوکس قرن بیستم اورا بخاطر کوتاهی دراجرای نقش محوله اخراج کرد. بقراراطلاع این کوتاهی ناشی از بیماری وی بود. زیرا اوپس ازبهبود سخت ابرازعلاقه میکرد که باردیگر نقش خود را اجرا کند. دختری که مورد پرستش ملیونها مشتری سینما بود، درمرحله‌ای از زندگی خود احساس کرد که دیگراورا نمیخواهند. بهمین جهت روابط خود رابا دنیای خارج قطع کرده بود...» (۱)

درگفتاریکه درباره او درهفته‌نامه فردوسی چاپ شده نوشته اند:

« ... ماریلین درخودش پیوسته یك دوگانگی کامل حس میکرد. این‌دوگانگی که اوشحص دیگری است وآنچه موردپرستش وتحسین‌مردم فرددیگر.. هولیوود فهمیده‌بود که‌دخترك‌فرشته‌صورتی که‌اندامی شهوت انگیزدارد، صرفنظر ازتحریك و هوس و.. چاشنی احساسات که عشق را میتواند مخلوط کند ... ببك چنین موجودی احتیاج داشت و بعد از استفاده میلیونها دلار از جسم مریلین چون مرد (خودکشی کرد) یك کارگردان بنام ویلی‌وایلدر گفته بود : او دارای‌سینه‌هایی شبیه گرانیت، مغزی مثل پنیرهای‌سویسی‌توخالی وپر ازسوراخ... اوهنگام مرگ پانصدهزار دلارثروت داشت. با اینهمه تنها وبازندگی اندوهگینی‌درگذشت ...»(۲)

« ... مرگ مریلین مونرو هنرپیشگان جوان دیگری را بیاد میآورد که آنها نیز مرگ دلخراشی داشتند:

جیمس دین که در دوفیلم اول خود شهرت عجیبی بدست آورده‌بود، درسی ام سپتامبر ۱۹۵۵ دریك سانحه اتومبیل کشته شد.

کارول لمبارد که تقریباً نزدیك دهسال بعنوان بهترین هنرپیشه کمدی به قلبها حکومت کرده بود، درسن۳۲ سالگی در سال ۱۹۴۲ دریك‌سانحه هواپیما کشته شد. مرگ اوضربه‌شدیدی به‌شوهرش کلارك‌کیبل‌واردآورد. ستاره محبوب دیگری‌بدست خودش‌بزندگی خویش‌پایان داد. این «لوپزولز» هنرپیشه‌آبستن سینمای‌مکزیك‌بود که درسال ۱۹۴۴ درسن ۳۴ سالگی خودکشی کرد وی در نامه‌ای

---

۱ ــ کیهان شماره ۵۷۱۷

۲ ـ فردوسی ۶۸۵، ۲۴ ـ ۲۵ ــ ۵۴

هارولدرامون هنرپیشه فرانسوی را متهم کردکه اورا بچه‌دارکرده است . هنرپیشگان دیگری ماننددوبرت‌داگر، سوزان پیز، روبرت فرانسیس نیز دچار همین سرنوشت شدند ... » (۱)

بیشتر ستارگان سینما گرفتار بیماریهای روانی هستند و رفتار شان‌دور از رفتار یك‌آدم سالم است . الیزابت‌تایلور درکتابی‌که بعنوان «لیز بقلم‌لیز» انتشارداده مینویسد :

«... روزی که‌مختصر سرماخوردگی‌داشتم‌درجلوتلویزیون درازکشیده بودم. در این حال ریچارد (ریچاردبرتون شوهرش) وارد شد و ابروان خود را درهم‌کشید و فریاد زد: «این تلویزیون کثیف را خفه کن » در پاسخ گفتم : «اوه ریچارد دارم فیلم بسیار خوبی را تماشا میکنم . » بدون آنکه حرفی بزند از اتاق خارج شدولحظه‌ای بعد با بیژاما وپای برهنه وارد شدوگفت: ـ امشب مراهوکردند .»

ـ آه عزیزم حتماً آدم احمقی باین‌کار دست زده‌است.

ریچارد بازگفته خود را تکرار کرد و از جای خود بر خاست تلویزیون را بزمین انداخت وبطرف دیوار پرت‌کرد باین هم‌قانع نشد وچند لگد محکم بآن زدبطوریکه خون از پایش جاری‌گردید من‌رفتم پای اورابستم ودراین‌حال بودکه ریچاردبقهقهه خندید..»

این یکی از صحنه‌های زندگی خانوادگی زوج سینمایی است درهرحال در زندگی لیز وریچارد ناراحتی‌هایی وجود دارد .(۲)

پیرانجلی بازیگر ایتالیایی‌که در فیلم فردا خیلی دیرست بازی کرده به ایران‌آمد . درجمعه شب دوازدهم مهر۱۳۴۲ در تلویزیون شرکت‌کرد و جون بخشی از فیلم خودرادید ناآسوده شده‌گریست. آقای عباسی که با او گفتگومیکرد، شرم راکنار گذاشته پرسید: مزه‌آن‌بوسه‌نخستین که درفیلم‌آمده چه بود؟ مترجم شرمنده شده‌گفت اینرا دیگرمن نمیتوانم خودت بپرس .

دیدن پررویی یك پرسنده وناآسودگی یك‌بازیگر، خود داستانی از آموزش سینماست . این یکی‌که جوانیست‌هوسمند، چون چشمش بیك بازیگر بنام افتاده سراز پا نمی‌شناسد وآن دیگری‌که دست درکار دارد و رنجهادیده واکنون میرودکه زیباییش را ازدست دهد، سخت ناآسوده‌است. وبیگمان همه سرانجامی‌جزاین نخواهند داشت .

---

۱ ــ کیهان شماره ۵۷۱۷ تاریخ ۱۵ر۵ر۱۳۴۱

۲ ــ اطلاعات روزانه شماره ۱۲۳۸۹ پنجشنبه ۳۰ شهریور ۱۳۴۶ص۹

«... بریژیت باردو مانند ملکه تی‌زنی بوالهوس است‌که با عشاق خود باسنگدلی رفتار میکند. مردانیکه با اوسروکار داشته‌اند دچار ناراحتیهای روانی شده‌اند ژاك شاریه‌که با او ازدواج کرده ناچار در بیمارستان روحی بستری شدسامی فری که‌سپس با او ازدواج کرد میخواست خودکشی کند .. (۱)

مارلین براندو بازیگر بنام درهمین‌زمینه گفته :

« بزرگترین نفعی‌که سینما برای من داشت‌ودارد اینست که میتوانم پول زیادی بدست بیاورم . این پول زیاد را من میتوانم دراختیار داشته باشم‌وبپزشك روانشناسم که‌غالباً باو‌مراجعه **میکنم بپردازم .. » (۲)**

«جامعه‌شناسان و منتقدین‌سینمایی اعلام‌کردند ازدواجهای سینمایی بمنزله بوسه مرگ است ...آماری‌که در سال ۱۹۶۳ از ۳۱۶ زناشویی سینمایی گرفته شده ۳۰۴ تای‌آن بجدایی انجامیده همه این زناشوییها با دلهره و اضطراب همراه است زیرا عاقبت و مدت‌آن معلوم نیست .. درسال گذشته ویلیام هولدن هنرمندمعروف همسر خود برندارشال را باپرداخت یکملیون دلاروپس از ۲۰سال زندگی طلاق داد .. هشتادودو درصد ازستارگان سینما درزندگی خود ازدواج وطلاق مکرر داشته‌اند. دودرصد انتحار کرده‌اند یك درصد بقتل و خونریزی دست‌زده‌اندکه‌رقم همین یك‌درصدبه‌هیجده فقره بالغ‌میشود ...» (۳)

ازدواجهای سینمایی آنقدر ننگین‌است. آنقدرجدایی ودوباره‌آغاز کردن داردکه خود بازیگران نیزآنرا دست می‌اندازند .

« دنی کی» که بازیگر کمدی است، درباره ستاره‌ای‌که بخاطر شوهرهای متعدد مشهور شده گفته :

« . . . او میتواند تمام پرده‌های اطاقش را بجای‌گیره با حلقه‌های‌ازدواجهایش آویزان‌کند »(۴)

---

۱ ــ تهرانمصور ۱۰۳۲

۲ــ روزنامه اطلاعات ۱۳،۱۱۶۵۷

۳ ــ خلاصه از تهرانمصور ۱۰۸۳

۴ــ اطلاعات‌شماره ۱۲۲۷۰ــ ۲۱ اردیبهشت ۹،۱۳۴۶

از همه افسوس انگیزتر روزگار پیری همین بازیگران است که کمتر یکی در آسودگی از دنیا رفته، بیشتر آنها که میلیونها دلار پول بدست میآورند در روزگار پیری درسختی افتاده گرفتارقرض وبدبختی میشوندتا جان‌سپارند.

لورل وهاردی (چاقه ولاغرهمعروف درمیان‌مردم‌عادی) که فیلمهای‌خنده آوری بازی میکردند و دراثردلقك بازیهای آنان مردم میخندیدند، در پایان زندگی‌دلشکسته وپریشان‌بوده وباسختی روزگارمی گذراندند .

ایوان ماژوخین روسی که پس از انقلاب روسیه بپاریس‌رفت‌ودرفیلمهای‌بسیاری بازی کرد وبروزگار خود بسیاربنام‌بودواورابازیگرسرشناس فیلمهای بی‌صدا میخواندند، مانندبسیاری‌دیگر، پس‌ازدوران‌فقروبدبختی بسال ۱۹۳۹ درپاریس درگذشت.

کوتاه‌سخن اگر بخواهیم ازیکایك نام بریم صفحات‌زیادی را خواهد گرفت‌اینست‌بهمین اندازه بسنده میکنیم .

دشواری زندگانی بازیگران سینما در همین داستانها و داستانهاییکه دربخشهای‌دیگر آوردیم، بخوبی فهمیده‌میشود .

اجازه بدهید در پایان این بخش‌هم گفته یك بازیگر سینما را بیاوریم:

«سینما جهان عجیبی است‌وقتی‌شخصی‌در آن‌اشتهاری‌ندارد دچارعذاب‌است . میخواهدشخصیتی باشدوتوجه عده‌ای را بسوی‌خود جلب کند وقتی‌درهمین‌جهان سینماشخصیتی‌شدآرزومیکندکه‌ناشناخته باشدتابتواند **زندگی آرامی‌را** بگذراند...» (۱)

«استیومك کوئین»



---

۱ ـ اطلاعات شماره ۱۲،۱۱۶۵۷

گفتار چهارم

تبلیغات سینمایی

« فستیوال بازیهای سینما، جایزه‌های اسکار و مانندهای آنها، همه‌وهمه برای رواج کالای دکان است »

دکان‌سینما اگر خودش‌وسیله‌تبلیغاتی بزرگی است و ازکاهی کوهی‌تواند ساخت، بااینهمه ناگزیراست برای رواج‌کالای‌دکانش، خودنیز دست‌به‌تبلیغات زند وهریك از فرآورده‌های پوچ و بدآموز وزشت خود رابا هیاهووجنجال، « اثر هنری برجسته »نامیده، بخورد مردم‌دهد ویا با نیرنگ وفریب‌دستمزد کاربینندگان را برباید. پیداست برای این ربودن باید راههای‌گوناگون و ماسکهای رنگارنگ بچهره سراپا آلوده خود زند و دروغهای خود را زیر پرده‌ای از راستی‌نماها بپوشاند. باید جشنواره‌های پرهیاهو برپاگرداند ، جایزه‌ها به بازیگران‌بدهد، از رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها سود جوید ، بسیارکارهای شگفت انجام دهد، تاآتمسفرشایسته‌ای‌برای فروش بنجلهای خود

فراهم سازد . دراین زمینه، درزمینه تبلیغات سینمایی ، ناگزیریم ازفستیوالها و جایزه‌ها و آنچه درپیرامون چنین کارهایی انجام میگیرد، سخن‌رانیم.

۱ ـ فستیوالهای سینمایی

هر سال حدود دویست فستیوال فیلم دراروپا و امریکا بـرپا میگردد . انبوهی‌ازفیلمسازان‌وکارگردانان وبازیگران‌ونویسندگان‌سینمایی(سناریست‌ها) درآن‌فراهم‌آمده‌چند روزی‌را باسروصدا ودیوانگی‌میگذرانندوخبرهای‌فریبنده آنرا‌ازرادیوهاوروزنامه‌هاوتلویزیونها، باگاهی‌مردم‌میرسانند. حال‌چه‌کارهایی انجام‌میدهندوچه زدو بندهایی دارند وچه بدکاریهایی میکنند، چیزیست‌که‌باید نمونه‌های‌آنرا بیاوریم .

بهتر است دراینباره از گفتگویی‌که‌آقای ابراهیم گلستان‌فیلمسازایرانی با خبرنگار کیهان داشته آغازکنیم . نامبرده بخبرنگار کیهان گفته بود :

« ... سینما درحال حاضر بصورت یك کالای تجارتی و محصول‌کارخانه‌یی‌درآمده .قصه‌یی‌را چندنفر می‌نویسند. جمعی‌آنرا بشکل سناریو درمی‌آورند موجودی زیرنام« تهیه‌کننده» با معاونین بسیار ، آدمی باسم‌کارگردان باچند تن دستیاران ، آن‌را دردست می‌گیرند وفیلمی‌می‌سازند. هیچکدام ازاین‌آدمهادرکارهای دیگران دخالتی‌ندارند . همه‌شان کارخودشان را می‌کنند و این روشن است که محصولی‌اینچنین ، نمی‌توانداثر « یك‌مغز» باشد. درده پانزده سال اخیر درفرانسه باین‌مسئله توجه شده است‌که فیلم بایدمثل‌شعر، نقاشی،رمان و پیکـرسازی، نشانه‌ی ذوق و طرزتفکر خاص یك‌نفـر باشد ...»

ازاوپرسیده شده‌که نظرتان درمورد فستیوالهای‌بین‌المللی فیلم چیست؟

میگوید: « ... دربیشتر فستیوالهاعواملی‌نظیرسیاست، رفیق بازی، وغیره‌دخالت دارند. برای‌فیلمهابازاردرست‌میکنند و با ایجاد «اسکاندال» جنجـال ـ هنرپیشه هارا باوج شهرت میرسانند .

مثلادرفستیوال برلین‌که درحدود بیست فیلم درآن‌شرکت میکنند، جایزه اول‌رابین سه فیلم‌و جایزه‌دوم‌را بین چهارفیلم تقسیم میکنند ودست‌آخر شما می‌بینید‌که بهمه فیلمها چه خوب و چه‌بد ـ

جایزه‌ای رسیده است .

اما در اکسپوزیسیون‌ونیز . بیشتر سعی شده‌است که فیلمها «مؤلف» (اوتور) ـ باشد وسینمای تجارتی درآن راهی نداشته‌باشد وشاید بهمین دلیل درگذشته چند فیلم امریکایی وژاپنی‌را از این نمایشگاه فیلم حذف کرده‌اند . این اکسپوزیسیون فیلم بهیچ عنوانی جنبه‌تجارتی‌ندارد ولی‌آدمهای‌پرمدعا در‌آن فراوانند...(۱)

گاهی پیش‌آمده‌که درفستیوالهای سینمایی برسریك فیلم‌نبرد هایی رخ داده. درهمان خرداد۱۳۴۴ که فستیوال ونیز برپاخواستی شد فستیوال‌دیگری بنام«فستیوال سن‌سباستیان» برپا گردید و برسر فیلمهای آندو کشاکشی برپاشد که خبرش رابشرح‌زیر درروزنامه هاخواندیم:

« هم‌اکنون‌توجه تمام محافل‌سینمایی جهان‌بجنگ شدید میان فستیوالهای‌بین‌المللی« ونیز »و«سن سباستیان»جلب شده است . گردانندگان این فستیوال معروف سخت یکدیگر را مورد حمله قرار داده‌اند . تا آنجا که مدیر فستیوال « سن‌سباستیان » برعلیه مدیران‌فستیوال«ونیز »بفدراسیون بین‌المللی‌تهیه کنندگان فیلم‌شکایت کرده‌است . مدیر فستیوال ونیزپروفسور « یوئنجی چیارینی » یك تهیه‌کننده فیلم را واداشت‌که فیلم خود را از فستیوال سن‌سباستیان پس‌بگیرد ودرعوض باو قول داد جایزه «اپراپایما» را در فستیوال ونیز باین فیلم بدهد (وقتی‌آقای گلستان میگوید در فستیوالها دسته بندی است راست میگوید.ولـی در همان فستیوال و نیز کـه ایشان میگویند دسته‌بندی نیست باید گفت متأسفانه در آنهم از این خبر ها هست.)

این کار، کـه در تاریخ سینمایی‌بیسابقه می‌باشد، تـوهین مستقیمی‌است بگردانندگان فستیوال «سن‌سباستیان» وهمین امر آتش جنگ رابین ونیز وسن‌سباستیان برافروخته‌است .

تهیه‌کننده فیلم هم بدون رعایت اصول ادب وبطمع بردن یك جایزه ازنمایش‌فیلم خود در فستیوال «سن‌سباستیان» جلوگیری کرد.مدیران‌فستیوال مزبوربدنبال‌این ماجرا یك مصاحبه‌مطبوعاتی پرسروصدا تشکیل‌دادند واعلام داشتندکه‌این اقدام‌بروح هنری(!) فستیوالها لطمه شدیدی وارد ساخته و پای دلال بازی را در آنهـا

---

۱ ـ کیهان شماره۶۵۴۲ص۷ تاریخ ششم خرداد۱۳۴۴ ـ این‌گفتگو در باره چیزهای دیگر نیزهست که درجای خود از آن یادخواهیم کرد .

گشوده است . از طرف دیگر داوران فستیوال هم اعلامیه‌ای منتشر کرده‌اند ودرآن عمل تهیه کننده فیلم ومدیرفستیوال و نیز رانکوهش نمودند. ولی‌هنوز آتش‌جنگ‌فرو ننشسته‌است ... »(۱)

کنون که نمونه‌ای از آب و هوای فستیوالها را آوردیم، میپردازیم به فستیوالهای معروف سینما وآنچه درآنها میگذرد .

۲ـ فستیوال کان

از میان دویست فستیوال سینمایی که همه ساله در جهان برپا میگردد، فستیوال کان درفرانسه بنام است . ازآنجا که فرانسویان درپدید آوردن سینما ازپیشگامان بوده‌اند ، اینست این فستیوال کان را همه ساله با سروصدای بسیار برپا میگردانند . نخستین فستیوال کان در سال ۱۹۴۶ بریاست «ژرژهوسمین» برپا گردید(۲)و نوزده کشورمختلف درآن شرکت کردند .

فستیوال کان همه ساله درماه مه برپا میگردد :

«پایه گزاراین جشنواره های سینمایی فرانسویها هستند و برای گردانند گان آن تنهـا مسئله پیروزی یك فیلم یا هنرپیشه و کارگردان مهم نیست ، بلکه میخواهند ازاین طریق فیلمسازان تمام کشورهای جهان رادورهم جمع کنند.و باتبادل نظرداههای تازه‌تری برای پیشرفت سینما بیابند .

دراین فستیوالها ساخته‌های سینمایی بیشتر کشورهای دنیا نشان داده میشود وعلاقمندان باین‌هنر، درمی‌یابند که طی‌سال گذشته چه پیشرفتهای سینمایی نصیب کشورهای شرکت کننده درفستیوال‌شده است. درطی چند روزی که فستیوال کان ادامه دارد، برسرشیوه‌های ابداعی درسینما بحث می‌کنند وچه بسا اتفاق می‌افتد که خبر پیدایش سبکی تازه را درکارفیلمسازی میشنویم .

تمام کشورهایی که ازآنها برای شرکت‌درجشنواره دعوت شده است، کوشش‌دارند تابرگزیده‌ترین‌فیلم‌خود رابرای شرکت در فستیوال ارسال دارند. چون درحقیقت حیثیت هنری هر کشور باین موضوع بستگی دارد که تلاش کند و اثری گیراتر و بی‌نقص‌تر بـه

۱ــ اطلاعات شماره ۱۱۷۰۸ص ۱۲تاریخ ۲۷ خرداد ۱۳۴۴ .

۲ــ اطلاعات‌شماره ۱۲۵۸۳ص (۷) ۲۳ اردیبهشت۱۳۴۷

فستیوال عرضه دارد.

فیلمها، هنرپیشگان، کارگردانان، آهنگسازان وفیلمبردارانی که دراین‌فستیوال موفق باخذ جایزه میشوند، بنا گهان در سراسر گیتی شهرت و اعتبار می‌یابند و نکته مهمی‌که درمورداین‌جشنواره سخت جالب است بی‌نظر بودن تقریبی هیأت داوران‌است (این گفته درست نیست ونمونه های آن‌قبلا آورده شد نویسنده این گفتارخودش هم درپایین بآن اشاره میکند)

البته تاکنون چندین بار بر سر قضاوت‌هیأت‌داوران فستیوال غوغا وجنجال فراوانی درکان‌برپا شده است بااینهمه تمام‌فیلمسازان جهان به بینظری افـرادی‌که بعنوان داور انتخاب میشوند، ایمان دارند ...» (۱)

این گفتاری که ازکیهان دراینجا آوردیم رویه بیرونی فستیوال رانشان میدهد. لیکن درون‌آن برین‌منوال‌نیست. زیراشرکت‌کنندگان در فستیوال از کشورهای گوناگون با راهها و سیاستهای جدا ازهم‌می‌باشند وپیداست‌که فیلم آنها نیز نمیتوانند دورازاندیشه های سیاسی آنان‌نباشد وهمین چیزهاست‌که سر و صدا برپا میکند. برای‌نمونه خبر زیررا بخوانید :

« تماشاگرانی‌که درسالن‌نمایش «فستیوال‌کان» گردآمده بودند پنج‌بار بافریاداعتراض‌وسوت نمایش فیلم‌یونانی«خیانت»راقطع کردند . دراین‌فیلم‌کششی‌که فلسفه‌نازی برروی‌جوانان‌داشته‌نمایش داده‌شده است‌منتهی« کنستاس مائوسکیس »کارگردان این فیلم‌بجای محکوم ساختن نازیسم ،درحقیقت حماسه‌ای برای‌آن‌ساخته‌است.

مائوسکیس درمقام دفاع از خویش گفت : هدف فیلم جز آنستکه دراینجادرك شد. کما اینکه‌مردم‌یونان‌آنرا پسندیده‌وجایزه فستیوال سالونیك را بدان دادند هرچندکه خود ازدست نازیهازجر کشیده اند.

دراین فیلم یك افسر جوان هیتلری بعدازآنکه درمی‌یابد محبوبه‌یونانیش یهودیست، او را رهامیسازد ولی بعد پشیمانی او را بسوی‌خودکشی میکشد ...»(۲)

این خبر را نیز بخوانیدتا چبود فستیوال‌کان آشکار شود:

---

۱ ــ کیهان‌شماره ۶۵۳۶ ص۷ تاریخ ۳۰ اردیبهشت۱۳۴۴

۲ ــ اطلاعات شماره ۱۱۶۹۰ ص۱۰ تاریخ ۶ خرداد ۱۳۴۴

« جنجال در کان ـ امسال برای نخستین‌بار در اثـنای نمایش فیلم انگلیسی«اولیس» حادثه ناگواری روی‌داد. باین‌ترتیب که‌یکساعت پس از آغاز نمایش‌فیلم، یکی‌از تماشاگران‌فریادزد: «مهمل است، کثیف است، تنفرآور است» بلافاصله همهمه شدیدی‌در تالار نمایش درگرفت. تماشاچیان چند صندلی خورد می‌کنند و جنجال بزرگی درمی‌گیرد.

درهمین‌هنگام‌طرفداران فیلم «اولیس» وارد معرکه‌میشوند و دوطرف همدیگر را بباد فحش وناسزا می‌گیرند و تالار نمایش ازجمعیت تماشاچی خالی میشود.

هنگام نمایش دویست خبـرنگار در تالار حضورداشتند. روزنامه نگاران امریکایی بشدت ازاین فیلم طرفداری میکردنددر حالیکه اکثر خبرنگاران فرانسوی و ایتالیایی در انتـقاد از آن می‌گفتندکه: این فیلم منافی‌عفت است.

بدستور هیئت مدیره فستیوال زیر نوشته های فیلم اولیس حذف شده است و این امر بشدت «ژوزف استریك» را عصبانی‌کرده بود. وقتی تهیه‌کننده‌انگلیسی دیدکه زیر نوشته فیلم حذف شده است، با عجله خود را بمحل دوربین‌ها رسانید وخطاب به اپراتورفریاد زد: نمایش‌فیلم را قطع‌کن. معذالك نمایش فیلم ادامه یافت وژوزف استریك تهدیدکردکه فیلم‌خودرا ازمسابقه‌خارج‌خواهدکرد ...»

« ... استریك‌کارگردان وفرد هاینس نویسنده سناریوی فیلم اولیس‌تلگرافی‌باین مضمون برای«روبرخاوربره» مدیرفستیوال کان مخابره‌کرده اند. « ناقص کردن فیلمی‌که خودش از آن برای شرکت درفستیوال دعوت کرده بود نه تنها برای مابلکه برای همه آنهایی‌که درفستیوال شرکت‌کرده‌اند توهین بزرگی بشمار می‌رود و اگررسما ازاین عمل، ازما پوزش‌خواسته‌نشودنه‌تنهاخودازفستیوال کنارخواهیم رفت بلکه ازهمکاران بین‌المللی‌خود درخواست‌خواهیم کردکه از ما تبعیت‌کنند ...» (۱)

گفتیم فستیوال بازی یکی ازراههای تبلیغ برای‌پدیده های دکان میباشد و با اینکه بیرون‌آراسته‌ای دارد درون آن پر از خل‌بازیها و دسته بندیهاست که نمونه‌های آنرا خواهیم‌آورد.

---

۱ ـ اطلاعات‌شماره ۱۲۲۶۹ تاریخ ۱۴ر۲ر۱۳۴۶

اکنون بگزارید چبود همین فستیوال کان‌را که گفتگوی آن در میانست
از زبان کسی که بنا بگفته خودش «آتش بیارمعرکه» است بشنویم:
« فرانسواشاله» که خبرنگار روزنامه نویس فرانسوی است و
از ۲۱ سال پیش هنگام برپا شدن فستیوال کان بآن رفت و آمد دارد
دراینباره چنین نوشته است :

فستیــوال کان از دو سال پس از جنگ جهانی بــر پا
گردید .« ... درفستیوال کان برای کسب شهرت ستارگان تازه کار
دست بکارهای عجیبی میزنند. دختری زیبا و جذاب را می‌بینید که
کمترین اثر حمق وجنون از وجناتش پیدا نیست. ولی ناگهان سوار
براسب داخل سالن کارلتن میشود . این دختر برای مدت یك هفته
کسب شهرت میکند ولی شاید بعد تمام عمر در گمنامی بسر میبرد.
روزی دختری زیبا که حرکاتی بسیار دلفریب داشت و لباس نازك
پوشیده بود، بتقاضای یکی از آژانسهای تبلیغاتی، با همان لباس خودرا
در استخر انداخت. آیا تصور می کنید که او اینکار را بخاطر هیچ کرد؟
خیر این کار بخاطر این بود که شاید روزی فرا رسد که کان یا هولیوود
اورا بنام ستاره ، گو اینکه خیلی هم درخشان نباشد، بشناسد .

شکی نیست که من و امثال من چون **آتش بیارمعرکه**
بسیار بوده ایم و باین آسیای غم انگیز فراوان آب رسانده‌ایم ، در
ماجراها بی‌تقصیر نیستیم. ولی گناهها تنهامتوجه ما قلمزنهای مطبوعات
نیست. بلکه شرکای جرمی‌هم داشته ایم که ازهمه مهمتر طبیعت و نهاد
خود شهرت طلبان بوده است ... من خاطرات بیشماری از ایــن
فستیوالها وطلوع وافول ستارگان دارم وبارها ناظر رقابتها، دشمنی‌ها،
کارشکنی‌ها، بوده ام.. کان درحقیقت یك دستگاه هواسنج وحرارت
سنج سینماست. درآنجا مزاج مردم ومیزان ثروت هنرپیشه‌ها اندازه
گیری میشود ...

... سیلوانا منگانو در اولین روزی که به فستیوال آمده
بود، جذاب، خوش اندام، بایك پرده گوشت متناسب گویی ازچشمانش
آتش بیرون میریخت . جاذبه‌ای اغواکننده و یکدنیا سلامت و نشاط
داشت . پنجسال بعد که اورا دیدم ، بزحمت توانستم او را بشناسم .
ازآن‌شادابی و نشاط اثری نمانده بود. ازآن پرده گوشت بجز استخوانی
باقی نمانده بود . بقدری نحیف و نزار شده بود که باز شناختنش
امکان نداشت . نگاهش‌راازروی زمین برنمیداشت. لاینقطع بخودمی-

پیچید و دستهایش را باحرکتی نومیدانه و ملتمسانه بهم می‌پیچانید.
آیا چه اتفاق افتاده بود؟ هیچ. چون اومیخواست هنرپیشه بزرگ
و مشهوری شود ، لذا قیمت گرانی برای آن‌پرداخته بود. آری او
سلامتش را بر سرشهرت گذاشته بود ...

...کان روز بروز بصورت عزلتگاه بازنشستگان و خانهٔ
اشباح درمی‌آید .

... وقتی در روزهای فستیوال داخل یکی ازبارهای کان
میشوم ، چشمم به پیر زنانی می‌افتد که کلاه بزرگـی قسمت اعظم
صورتشان را پوشانده‌وعینك سیاهی‌برچشم زده اند تا شناخته نشوند.
مردانی با شکم پیش‌آمده می‌بینم‌که مست ولایعقل درخیابانها تلوتلو
میخورند . این افراد روزگاری از ستارگان درخشان عالـم سینما
بودند و اکنون سالهاست‌که افول کرده‌اند وبقول‌یکی‌ازنویسندگان
« اینك پشت جنازه خودراه میروند» وبقول دیگری به‌کان‌آمده‌اند
تا برمزارخود اشك بریزند(۱)

گفتار فرانسواشاله، که‌ما بخشی‌از آنرا آوردیم، بسیار گویاست و گوشه‌ای
ازپرده فستیوال‌را بالازده است. درسال۱۳۴۴ که فستیوال ۱۹۶۵ برپا گردیده
بودروزنامه‌های‌خبری چیزهایی‌نوشتند که‌ازجمله‌داستانی‌است که‌درزیرمیآوریم:

«... یکی از داغترین و جالب‌ترین مسائل در فستیوال
کان موجودیت دختران زیبایی است‌که می‌آیند به‌کان بلکه مورد
توجه‌کارگردانان، تهیه‌کنندگان‌ویادلالهای سینمایی قرارگیرندودر
شمار ستارگان سینما درآیند.

این دخترها برای اینکه‌بتوانند جلب‌توجه کنند، بکارهای
عجیبی دست میزنند. مثلا سال‌پیش‌دختری فریادزنان‌ازهتل خارج‌شد
و درحالیکه تکه‌تکه لباسش‌را درمی‌آورد، بوسط خیابان دوید،وقتی
این خانم به‌وسط خیابان رسید، کاملالخت بودومردم‌بخصوص‌جوانان
دور اوحمع شده‌بودند. این خانم راپلیس جلب‌کرد وهنگامی‌که‌از
او پرسیدند چرا چنین کاری‌را کرده است؟ باخجالت! گفت:

ـ بالاخره باید یك‌طوری مورد توجه قرار بگیرم.

این روزها دلالان‌سینمایی‌چشمهارا بازکرده‌اندتادختران
خوش چشم و ابرو، خوش‌اندام وزیبارورا بدام بیاندازند وپس ازیك

---

۱ ــ بامشاد شماره۲۵(۱۷۱۰)اردیبهشت۴۶ ص۳۴،تا۳۸

دوره‌ی آزمایشی، آنان را وارد سینما کنند.

درطی این فستیوال تنی چند ازهنرپیشگان جوان سینمای کشورهای مختلف ناگهان مورد توجه کارگردانان نامی قرار میگیرند و پس از یك سلسله تبلیغات دامنه‌دار، درشمار هنرپیشگان درجه یك جهان درمی‌آیند.

آلون دلون باین ترتیب وارد سینما شدو نیز بسیاری دیگر...»(۱)

گردانندگان سینما برای فستیوالهای سینمایی اهمیت بسیاری میگزارند و میخواهند چنین وا نمایند که فستیوالها سرا سر نیکی است و برای بلندی نام «هنر(!)» پدید میآید ولی بقول معروف دم خروس را نمیتوان پنهان کرد و این تشریفات نیز بخشی ازهمان دکان جهنمی سینماست که متأسفانه ماسك فریبنده‌ای بآن زده است.

۳-جایزه اسکار

از افزارهای دیگری که دکان سینما بکارمی‌برد، جایزه هاییست برای بهترین بازیگر، بهترین کارگردان، و بهترین تهیه کننده و دیگران. این جایزه هرسال درامریکا داده میشود و کسانی آنرا بدست میآورند که ازهر باره بفروش فرآورده‌های دکان کومك کرده باشند. ازاین داستان نیز سینماسودهای سرشار برمیدارد و با براه انداختن جشنی که درآن صدها هزار دلارخرج میشود، دست بتبلیغات دامنه داری، برای کارخود میزند.

برگزیدن فیلم برای نشان دادن درروزهای اسکاربگردن تهیه‌کننده است و اوست که ازمیان فیلمهای خود (فیلمهایی که درسال آماده کرده) یکی یادوتا را برمی‌گزیند و به «هیئت ژوری» میفرستد.

«تهیه کننده وقتی فیلمی‌را انتخاب کرد، دراطراف آن شروع به تبلیغات می‌کند. این تبلیغات بیشترمتوجه «اعضای آکادمی علوم و هنر» سینماست. آنها ازاعضای آکادمی دعوت میکنند که در سالنهای **خصوصی** فیلم انتخابی راببینند **و با هنرپیشگان آن آشنا شوند.** مصاحبه ترتیب می‌دهند عکس وتفصیلات منتشرمیکنند عقاید و نظریات منتقدین راپخش میکنند. تهیه کنندگان برای این مبارزه مبالغ گزافی خرج میکنند. مخارج تبلیغ فیلم تاچهل هزار

۱ـ کیهان شماره ۶۵۳۶ تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۴۴

دلار و مخارج برای هنرپیشه تا پنجهزاردلار میرسد...»(۱)

پیداست که درگزارشی که بخشی ازآنرا آوردیم ، همه چیز گفته نشده ولی ازمیان سطرها (بویژه با زمینه‌ای که ازسینما دردست است) میتوان بسیار چیزها دانست . میتوان گفت که کارهای ناروای دیگری هم انجـام میگیرد تا تهیه کنندگان بتوانند دوهزار وپانصد نفر اندامان آکادمی را باخود هم‌آواز گردانند .

درفصل فستیوال تب اسکاربالا می‌گیرد واندامان آکادمی که بگروه‌هایی بخش میشوند، هردسته در یکزمینه‌ای رای میدهند. گروهی بهترین بازیگر، دسته‌ای بهترین کارگردان ویاسناریورا برمی‌گزینند وچون بند وبست‌ها پایان یافت و جشن برپا گردید، یك اسکار وگاهی چند اسکاربیك فیلم یابازیگر داده میشود. دردادن‌اسکارتمام‌آن‌کارهاییکه دربرگزیدن‌ملکه‌زیبایی، درپشت‌پرده، انجام میگیرد و یا درفستیوالهای‌کان یا ونیز یادیگرفستیوالها روان است، در اینجا نیز فرمانرواست .

در دادن جایزه اسکارگردانندگان سینما پیش آمدهای روز را بدیده دارند وازآنها بسود خود نیز بهره‌برداری میکنند .

درسال ۱۹۶۸ پخش‌جایزه‌اسکار با پیش‌آمد کشته‌شدن «دکترلوترکینگ» رهبرسیاهپوستان امریکا، همزمان بود از اینروآنرا چند روزی بعقب‌انداختند و منت‌گذاشتندکه بپاس روان‌آنمرد اینکار را کرده‌اند . درهمین زمان بود که جایزه‌ای راکه به «فی‌دال روی» (یکی از بازیگران) خواستندی داد، به ادری هیپورن دادند واینکار بنامزدجایزه، کـه از پیش‌آگهی‌داده شده بود، برخورد وکمی از پرده‌هارا بالا زد و بخبرنگاران گفت :

«... من درباره اسکـار حرفهای گفتنی فراوان دارم . حرفهایی‌که بایستی‌گفت ولی بناچار بایستی مقداری از این‌گفتار را سانسور کـرد و در آن موارد سکوت را ترجیح داد ... تـا پیش ازآنکه سیدنی پواتیه جایزه اسکارا ببرد، کمترکسی میتوانست باورکندکه در مراسم‌اهدای اسکـار نیز دسته‌بندی و سیاست بازی هست. اگر یادتان باشدهمانسال پل‌نیومن‌نیز کاندید ربودن جایزه اسکار بود و واقعاً اگر منصفانه قضاوت میشد، می‌بایستی جایزه را باو میدادند. ولی‌درآن هنگام‌آمریکا دچار اغتشاش سیاهان بود . سیاه‌پوستان سرشورش برداشته‌بودند وهمه‌جا صحبت از مخالفت و

۱ـ اطلاعات شماره ۱۱۹۴۷ هیجدهم فروردین ۱۳۴۵ ص۹

موافقت باتبعیض نژادی‌بود . در آنزمان « اعضای‌محترم آکادمی»
صلاح (!) دراین دیدندتا برای‌اثبات اینکه‌در ایالات‌متحده‌اصولا
تبعیض‌نژادی‌وجودخارجی ندارد، یك سیاه‌پوست رابرنده کنند واین
سیاه‌پوست کسی جز «سیدنی‌پواتیه» نبود ...اززمان جایزه بردن او
بود که دسته‌بندی وسیاست‌بازی درانتخاب بهترین هنرپیشه‌سال بیش
ازپیش برملاشد .

قبلانیز چنین‌اتفاقی درمورد « لیزتایلور » افتاده‌بود. لیز
که‌در وضع‌روحی بسیاربدی‌بسر میبرد، ناگهان کاندیدای ربـودن
جایزه اسکار شد. بدون‌آنکه فیلمی‌ازاو شایستگی کسب‌جایی‌درسری
فیلمهای‌خوب‌داشته‌باشد...چونکه‌لیز اگرجایزه اسکاررا نمی‌بردیا
دیوانه‌میشد یاخودکشی میکرد ! اسکاررا برای‌دلخوش کردن به‌لیز
دادند.کاری بدیگران‌ندارم‌وشایددرمورد آنها اشتباه‌کنم. ولی‌آدمی
درمورد خودش که مرتکب‌اشتباه نمیشود .

روزی که نام‌من بعنوان یکی ازکاندیداهای‌ربودن جایزه
اسکاراعلام گردید بمن‌تلفن، شد ... یکی‌از اعضای‌آکادمی‌بود که
متأسفانه‌چاره‌ای جزاین ندارم که ازاو نام‌نبرم ، بهرصورت او از
من خواست که‌بدفتر کارش بروم . نمیدانستم که چراچنین دعوتی‌را
ازمن کرده ووقتی‌موضوع‌را با «وارن‌بیتی» درمیان گزاردم، او نیز
اظهاربی‌اطلاعی کردو گفت :

ـ شایدمیخواهد دستوراتی‌در باره‌چگونگی بـرگزاری
مراسم اهدای‌جوایز بدهد .

وقتی که وارددفتر کار آن «آقا» شدم،دعوت کرد بنشینم و
سپس‌ناگهان بدون‌مقدمه پرسید :

ـ چه‌نوع مشروبی‌میل دارید ؟ مات‌ومبهوت مانده‌بودم که
یعنی‌چه ؟ معنی‌این حرف‌چیست آیامن برای‌نوشیدن مشروب با آن
مرد خپله‌کله طاس رفته بـودم. جواب دادم : نـه ... متشکرم و
ناگهان‌بدون مقدمه‌خیلی خودمانی‌انگار که سالهاست‌با من دوستی
داردو ازنزدیك مرامیشناسد گفت :

ـ فی‌تودختر تودل‌برو وقشنگی هستی‌و زیبایی‌تو چشمها
راخیره میکند .

شما بخوبی میدانید که یك‌زن براحتی‌میتواند برق هوس‌و
اشتیاق‌را درچشمان‌مردان‌بخواند . من‌نیز این‌برق رادر چشمان‌آن

مردطاس وخپله خواندم . ولی واقعاً نمیتوانستم باور کنم که چنین چیزی امکان دارد . اما او تمام تردیدرا در وجود من با دومین جمله‌اش درهم ریخت .

- فی میدانی که من یکی از ژوری و هیئت قضات انتخاب برنده جایزه اسکار هستم. یك رأی در سرنوشت هنرپیشه نامزد بودن اسکار، بینهایت تاثیر دارد و ...

بله آن مرد میخواست مرا بپزد. تامدتی فکر میکردم شاید خواب دیده‌ام. چطور ممکن بود؟... ولی بهرصورت بایستی حقیقت را پذیرفت ... ازحقیقت که نمیتوان گریخت . آن مرد چاق میخواست از من لذت ببردو ... درازای یك رأی .

فکر میکردم شاید فقط آن مرد چنین رفتاری با کاندیداها دارد ولی بزودی حدس من نیز غلط از آب درآمد . زیرا بمن خبر رسید که اگر برای ربودن جایزه اسکار زیاد تلاش کنم، جلو مرا خواهند گرفت و نخواهند گذاشت پیش بروم . میدانید که نامزدهای جایزه اسکار بایستی تاقبل از اعلام نام برندگان جنجال فراوان بدور خود بپا کنند ومحبوبیت (!) بیشتری بدست آورند ؟!

آنها این حق را از من گرفتند و رسماً بمن گفتند: اگر کوچکترین اقدامی بعنوان تبلیغات بعمل آورم، مرا نابود خواهند کرد. آنها از مدتی قبل برندگان خود راشناخته بودند... » (۱)

این تازه یك گوشه‌ای از داستان جایزه اسکار است و اوداستانی راکه پیش از آنهم بروزنامه‌ها افتاده بود، بازگو کرده و چیزی را گفته که دیگر پیش پا افتاده شده است وما نمونه‌های آنرا در داستان برگزیدن ملکه زیبایی نیز آوردیم. هرچه هست اسکاررا بآسانی بکسی نمیدهند. داستان هنر و بازی خوب و دیگر چیزها، روکشی است برای آن نقشه‌های شیطانی که درپشت پرده میگذرد وشما دیدید که بازیگری که این سخنان را گفته باین داستان نیز اشاره کرده و پرده از جایزه اسکاری که به لیز تایلور داده شده برداشته است .

* * *

از دیگر فستیوالها و برگزاری جشنها و جایزه‌ها چیزی نمی نویسیم. زیرا ازهمینها که نام بردیم میتوانید. بکارهاییکه درزمینه« تبلیغات » برای فیلمهای

---

۱ ـ تهرانمصور شماره ۱۲۸۴ ص ۳۲ و ۴۲ [اندکی کوتاهشده]

سینمایی انجام میگیرد ، باندازه‌دربایست آشنایی پیدا کنید .

این تبلیغات باندازه‌ای گمراه کننده و باندازه‌ای از روی حساب انجام میگیرد که کمتر کسی گمان میبرد تنها برای چرخاندن دکان جهنمی سینماست و بهمچنین «تبلیغات» گفته‌شده آن اندازه است که کسانی از خود بازیگران، از هیاهویی که بر پامیکنند ، ناآسوده اند و این ناآسودگی خودرا گاهگاهی بزبان نیز می‌آورند. برای اینکه دراینباره هم نمونه‌ای در دست باشد، گفته‌ای را از مارچلوماستریانی بازیگر ایتالیایی در فستیوال و نیز، درزیر میآوریم :

« ... من در اینجا احساس ناراحتی میکنم . در اینجا باعده زیادی روبرو میشوم که دارای عنوانهای دکترومهندس وغیره هستندو ازخود می‌پرسم اینها رابعالم سینما چه کار ؟ بعدمتوجه میشوم که سینما وتآتر بیك «کارخانه» تبدیل‌شده است و در آن انواع و اقسام آدمهای مختلف از قبیل دلال و کاسب و نماینده وغیره وجوددارد . میشود آنرا بیك باغ وحش تشبیه کرد . ولی من ازاینکه قسمتی ازاجزای این باغ وحش باشم متنفرم و ازخود می‌پرسم پس سینما همین است ؟ جایی که همه‌چیز، اسب و ماروشیروببر وسوسك در آن وجوددارد. کجامیتواند این اجتماع باهم خوش آیند باشد ؟ من یك شخصیت خاص سینمایی نیستم و بهیچوجه نیز میل ندارم یك بازیگر حرفه‌ای تلقی شوم ... شخصیت افسانه‌ای سینمایی ستارگان دیگر مرده است . آیا میتوان والنتینا ترشکوا زن فضانوردرا با جون و این پیرمرد خرفت اسب سوار هولیوود مقایسه کرد ؟... من شخصاً ترجیح میدهم که یك فیزیکدان یا یك معمار باشم ... » (۱)

* * *

سینما بهمین تبلیغات بسنده نمیکند. ازهنگامیکه بکار آغاز کرده گروهی از نویسندگان تبلیغاتی در دامن خودپرورده است که در همه کشورها هستند و سهمی از این چپاول مردم جهان‌رابدست میآورند ، در همه جا برای آن کار میکنند وهرروز ازچنته خود، دروغهای شاخداری در میآورند. کافیست شما باگهی‌های سینمایی که هرروز در روزنامه‌ها چاپ میشود، نگاه کنید و یا به‌رادیو و تلویزیون گوش‌فرادهیدتا ببینید گویندگان چه جمله‌های دهان‌پر کنی بکار میبرند و یا باچه‌سخنانی مردم را فریب‌میدهند :

مثلا در این تبلیغات شما میخوانید یا می‌شنوید که :

---

۱ ـ بامشاد شماره ۱۷۲۳ آبان ۱۳۴۶ .

«خانه‌ای که ریچارد هاریس اکنون درآن زندگی میکند یکی‌از زیباترین ومجلل‌ترین خانه‌های‌هولیووداست. درحالیکه‌همین چندسال پیش‌او دریکی ازمحقرترین خانه‌های لندن‌زندگی فلاکت باری داشت‌و خـوراك روزانه‌اش چند تخم‌مرغ ویك فنجان چـای بود ... (۱)

یامیخوانید :

«دین‌مارتین گفته است سال گذشته من‌فقط چهارمرتبه خانه‌ام‌را ترك کردم اما یك میلیون‌دلار بدست‌آوردم ... (۲)

وبدنبال همین سخن‌است کـه نـویسنده پته‌اورا بر باد میدهد ومینویسد:

«دین‌مارتین که روی‌پرده‌سینمااز کشته‌پشته‌میسازد ازترس هیچگاه سوارآسانسورنمیشود».

درهمان آگهی‌ها که در روزنامه‌ها چاپ میشود جمله‌های دهان‌پر کن و شگفتی میخوانیدکه مانمونه‌های آنرا ازروزنامه‌های خرداد ۱۳۴۶ برای‌شما نقل می‌کنیم :

۱ ـ «سعی کنیدنام خودتان رادرسالن بیاد داشته باشید چراکه ازهیجان خودتان‌را فراموش خواهیدکرد. آس تمام‌حادثه‌ها، آس تمام فیلمهای‌بهاری، آس‌قرنها... » (؟!)

۲ ـ فیلمی‌که سینمای عاشقانه راتبدیل به شبهای وحشت و اضطراب می‌کند (؟!)

۳ ـ مردی‌که دیگر زنان برایش مفهومی نداشت . زنی که‌دیگر برایش مردی وجودنداشت . شهری‌که زیر آفتاب سوزان چون سگ‌هاربخود می‌پیچید (شهرمانند سگ‌هار ؟!)

۴ ـ روح باسکرویل ـ فیلمی‌کـه استخوانهـا را تکان میدهد . درمیان ظلمت یك شب مه‌آلود سگی زوزه میکشد . زنی فریاد میزند .قتلی‌رخ میدهد. رازی ناگفتنی آشکار میگردد (پول! پول! پول!)

۵ ـ هیجانی که خون را بجوش میآورد . دلهره‌ای که فریاد را در گلوخفه میسازد آنتریکی‌کـه قلب را ازحرکت باز میدارد و فیلمی‌که تماشاچی را مسحور میکند (از آگهی فیلم ترس پنهانی کیهان ۲۲ مرداد ۱۳۴۲).

---

۱ ـ اطلاعات‌شماره ۱۲۱۴۶ تاریخ ۴۵/۹/۱۰

۲ ـ اطلاعات بانوان‌شماره ۵۰۳ ص ۳۱

وقتی فیلمی یا کتابی یاشعری و نوشته‌ای درون آن‌خالیست،دکانـداران برای فروش آن «تبلیغات» بیشتری میکنند .

* * *

۴ــ سیاستمداران و تبلیغات سینما

سیاستمداران، بویژه آنها کـه درغرب سررشته کارها رابدست دارند، بیشترشان (نه‌همگیشان) افزار دست کارخانه داران می‌باشند و از آنجاکه یکرشته کارهای«تولیدی» در دست تهیه کنندگان سینماست، گاه وبیگاه‌برای دکانهای‌اربابان خوددست‌بیکرشته «تبلیغ» میزنند .این پشتیبانی‌سیاستمداران تنها درغرب‌نیست.درشرق ودراتحاد جماهیرشوروی‌نیز چنین‌است . کمونیستها بازیگران‌اروپایی، بویژه بدکارترین آنهـا را بمسکو دعوت میکنند و چون میخواهند سیاست خود را از هرراه کـه شد پیش‌برند،کاری بـه بدآموزیها و سبکسریهای آنان‌ندارنـد. اینست مبینیم جینالـولـوبریجیدا یا سوفیالورن یا دیگران‌میهمان شورویها میشوند.درفرودگاه باین‌یاآن هنرپیشه‌مجیز میگویند و آنها را «هنرمندان برجسته» میخوانند و همه آن « تعارفهای دیپلماسی» را که بادشمنان خود دارند،درباره آنان‌نیز بمیان میآورند .

ازآنسوی انگلیسیان‌نیزبچنین کارهایی دست میزنند . به بیتلها مدال و نشان‌میدهندو آنها را می‌نـوازند تاباین سروآنسر جهان سفر کنند و لیره و دلارباز آورند .

فرانسویان هم‌که نمیخواهندازدیگران‌عقب‌مانند،آنهانیز «بریژیت‌باردو» را بالامیبرند.و همه‌این‌بازیهای‌سیاسی مسخره، خردمندان‌جهان راآزارمیدهد و آنان‌را ناگزیر می‌سازدزبان بایرادگشایند واز خرده گیری بازنایستند .

هنگامیکه به بیتلها در انگلستان نشان و مدال دادند و آنهارا ستودند بسیاری ازدانشمندان وراهبران بریتانیا سخت برآشفته نشانهاو مدالهای خود راپس فرستادندکه خبرش در روزنامه ها چاپ شد .

هرچـه هست سینمـا ازسیاستمداران سود بـرمیدارد و سیاستمداران نیز برای‌نیازی‌که بآن دارند، میدان پهناوری برای آن باز میکنند .

گفتار پنجم

فیلمهای گوناگون سینمایی

«از هر صد فیلم سینمایی، گاهی یکی بیزیان است.
باز مانده سراسر بد آموزیست و زیانمند»

از آنجا که بنیاد سینما در همه کشورهای جهان (جز اتحاد جماهیر شوروی) (۱) بر سودآوری و پول اندوزی نهاده شده و این دکان پیوسته کوشش دارد در زمینه‌های گوناگون فرآورده‌های رنگارنگی داشته و از هر رسته‌ای مشتری بسوی خود بکشانند ، اینست هیچ یك از کمپانیهای فیلمبرداری راه ویژه‌ای را دنبال نمیکنندو بیکرشته بسنده نمی نمایند. از اینرو می بینیم یك کمپانی که تا دیروز فیلمهای «اجتماعی» می ساخت امروز بساختن فیلمهای جنایی یا تاریخی دست میزند وازاین شاخ بآن شاخ پریده کوشش دارد بهر شکلی و بهر ترتیبی هست

۱ ـ دراتحادجماهیر شوروی فیلمسازی مانند همه‌چیز بدست دولت وزیر دیده‌بانی اوست وجز فیلمهای دستوری،فیلمی ساخته نمیشودو نیك و بد آن نیز بگردن دولت میباشد .

آنچه « تولید » میکند آب کند و از هر راه بتواند پول از جیب مردم بیرون کشد .

پیداست که چنین دکانی باچنین پایه‌وبنیادی ، نمیتواننددر بند نیك‌وبد، باراست و کج کالای خودباشد و«بعالم فرهنگ‌و هنر بشری »ـ که عنوان پوچی بیش نیست ـ پابندبوده بر آن چیزی بیافزاید. **کی بوده است که دکاندارن در بندنیك و بد توده باشندو درکاسبی خود آنرا بدیده گیرند. دکاندار دکاندار است . پس اورا بافرهنك‌وآموزش‌وپرورش کاری‌نتواند بود .** اگرهم گاهی چنین ماسکهایی بصورت میزنند از تنگی قافیه‌میباشد . وچون ماسك بر داشته شود (ویا اینکه کنار زده‌شود) جز قیافه «سود» چیزی‌دیده نمیشود ، بر تماشاگران و سینما روندگان است همینکه پا بدرون‌سینما گذاشتند، بدانند که بآنجادر نیامده‌اند تاکار نیك‌ویادرس‌سودمندی بیاموزند ، وتا سینمااز راهی که میرودباز نگردد ، تماشاگران باید بدانندکه هدف‌دکانداران جز بیرون کشیدن‌پول‌از جیب‌آنان چیزدیگری نیست. بدانند که‌سازندگان این‌یاآن‌فیلم‌سینمایی‌تنها دراندیشه فروش‌بیشتر ودرآمدسرشارتر بوده‌اندو بس . آری‌اگر بینندگان‌با این اندیشه بسینما روند دیری نخواهد گذشت که باین‌بیهوده کاری پایان‌دهند واز دیدن فیلمها خسته شده ازآن باز ایستندو این‌باز ایستادن‌از تماشای‌فیلمهای دروغ‌سینمایی است که تهیه‌کنندگان رانا گزیر خواهدکرد دست‌از ساختن‌دیدنیهای دروغ‌و زیانمندبازدارند وجز بساختن‌فیلمهای‌راست نپردازند .

دراین زمینه که راه‌سینما چه‌بایدباشدو چه‌فیلمهایی سودمنداست و نیك، در جای خود سخن خواهیم راند . اینك می‌پردازیم بآنچه عنوان این گفتار است .

چون ما در این کتاب **کوشش داریم‌سینما را چنانچه هست بخوانندگان بشناسانیم** ، ناگزیریم‌انواع گوناگون‌فیلمهای سینمایی را بررسی کنیم .

رویهمرفته فیلمهای سینمایی را میتوان بسه دسته بزرك بخش‌کرد :

۱ ـ فیلمهای عشقی و سکسی

۲ ـ فیلمهای‌جنایی، پلیسی و یا جاسوسی

۳ ـ فیلمهای تاریخی و اجتماعی

پیداست که سینما خودرا درچهارچوب این‌عنوانها اسیر نمیکند وبتولید

فیلمهای‌دیگری نیزدست میزندکه نیازی نیست آنهارا زیر عنوان دیگری جا دهیم ، ما درمیان گفتگو ازاین سه دسته فیلم ، بآنها نیز - در جای خود - خواهیم‌پرداخت .

۱- فیلمهای عشقی وسکسی

ازآغاز تاریخ سینما «عشق» وسپس «سکس» یکی‌اززمینه هاییست‌که در فیلمها بگفتگو گذاشته شده وپایه بیشترفیلمهای سینمایی درهرسه دسته‌ای که‌یاد کردیم ، از آن آب میخورد . این داستان «عشق» بگفته خودشان نمك همه فیلمهاست . آنان چنین دلیل میآورندکه عشق ، یادلبستگی نرینه بمادینه، در میان همه جانداران هست وباید درفیلمها نیز باشد .

این بیگفتگوست که چنین کششی‌درمیان جانداران بویژه درمیان‌آدمیان برویه های‌گوناگون هست وازچیزهایی‌نیست‌که ندیده گرفته شود . لیکن‌این دلبستگی‌را سپهر برای خواستی بجانداران‌داده‌است . آن خواست والاازاین کشش‌اینست که تبار جانوران‌واز آن میان تبار آدمیان،پایدار باشد و جهان بیکبار ازآن تهی‌نگردد .

پیداست که این خواست بسیار ارجدار است و اگر فیلمهای سینمایی برانگیزنده چنین خواستی بود ، باید از آن ارجشناسی میشد . ولی چه‌باید کردکه سینما این‌کشش ارجدار را تاآندرجه پایین‌آورده که‌آدمیان را برویه دیگرجانوران انداخته وارج‌آدمیگری اورا برباد داده‌است .

سینماخواستش‌آن نیست‌که بنیادخانواده هارا استوارگرداند واز«عشق» در راه فزونی تبارآدمی سود جوید . اگرگاهی دراینباره فیلمی میسازند از تگنایی‌است . سینما ازعشق‌وسکس میخواهد پول درآورد واینست زن ومردرا درحالتی‌نشان میدهدکه شوند برانگیختن سهشهای محرومین است و بدنبال‌آن آسیب بخانواده ها وتوده ها. پرده دریهایی‌که دربیشترفیلمها بچشم میخورد، زاییده اندیشه های‌بیمارگونه فیلمسازان میباشد وافسوس‌دراینست‌که این‌فیلمها (بویژه درشرق) مشتری بیشتری دارد وآسیب فراوانتری ببارمی‌آورد . زیرا فریفتن مردم از گذرگاه دیدگان حسرت زده و برانگیختن سهشهای جانی بیننده ، توده وکشور را بسراشیبی ترسناکی راهنمایی میکندکه جلوگرفتن ازآن بسیاردشوار خواهد بود .

سینما بهمان اندازه‌که میتواند،بانشان دادن فیلمهای راست‌ونیك‌آموز،

آدمیان را به‌پیش‌برد، بهمان اندازه نیز توانایی داردکه توده هارا در ناپاکی کورکننده غرق کند و بانشان دادن فیلمهای بدآموز بنیاد آسایش آنان را براندازد .

بسخن خودبازگردیم « فیلمهای عشقی » بیشتر آنها (نـه همگیشان) نمایاندن داستان پیش‌پا افتاده دلبستگی مردی است بزنی . دریك میهمانی یا دریك برخورد، مردی‌بزنی‌دل‌می‌بازد. مرد دیگری پیدامیشودکه‌بآن زن‌چشم دارد. این همچشمی بیاك زدوخورد می‌انجامد وپس از یکرشته پیش‌آمد های بیپا ودروغ،سرانجام مردنخست فیروز گردیده و دومی شکست میخورد .

داستان ساده‌ای‌که هرروزصدها مانندآن رخ میدهد و چه بسا بجنگی‌هم نیازپیدا نمیشود و گاهی بزناشویی می‌انجامد ، سینما آنرا وسیله پول توزی ساخته‌بآن‌جاشنیهایی‌می‌آمیزدو‌بخوردمردم‌میدهد وسپس‌بلندگوهای‌آن، چیزی هم بستانکارازآب درمیآیند وادعامیکنندکه «واقعیت» های‌زندگی رامی‌آموزند وجوانان را به‌برپاکردن خانواده ها «تشویق» می‌کنند وماآشکارا می‌بینیم‌که چنین فیلمهایی نه تنها زندگی خانوادگی و دلبستگی بزندگی زناشویـی را بر نمی‌انگیزد ، بلکه تا تواند زندگیهای سالم و آسوده را هم بهم میزند و گمراهی وبدبختی‌پدید میآورد .

درفیلمهای‌عشقی‌سازندگان‌کوششان برآنست‌که‌آدمیان را ازراستیهای زندگی دورکرده آنهارا دریك «رؤیا» قراردهند. «مردیازن بایك نگاه‌عاشق هم میشوند » چیزیکه دربیرون ازپرده سینماکمترحقیقت‌دارد. کشش میان‌نرینه و مادینه از چیزهاییست‌که در نهاد هرجانداری نهاده‌شده، چیزیکه هست در جانوران برویه‌ای ودرآدمی برویه دیگرآشکار میشود وچنین‌نیست‌که درآدمی نگاه ساده‌ای دلبستگی افسانه مانندی راپدیدآورد . زن‌ومرد پس از یکرشته برخوردهاست‌که بهم دلبستگی پیدا میکنندواگرتوده وکشوری سازمان‌درستی داشته ومردم راه روشنی‌را به پیمایند ، از این برخوردهای سالـم زناشویـی سرمی‌گیرد وفرزندان پدید می‌آید . ولی درکشورهاییکه سامانها بهم خورده ونیك وبد مرزی ندارد و خردها نیرومند نیست ، از دیدن چنین برخوردهای نادرست آشفتگیها و آسیبها پدید میآید . همچنانکه در کشور ما نیز پدیـد آمده است .

درفیلمهای عشقی‌که سازندگان سینمانشان میدهند کمتریکی‌است‌که پای زنی باتن برهنه یانیمه برهنه درمیان‌نباشدویاداستان بوس‌وکنار بمیان نیاید. کمترفیلمی‌است‌که صحنه های در آغوش کشیدن زنی نشان داده نشود . کمتر

یکی‌است که زن ومردرا تادرون رختخواب دنبال نکند .

اینها برای‌چیست؟ ازاینهاچه‌هوده(نتیجه) بدست میآید ؟ پشتیبانان سینما میگویند : این یك « واقعیت » است و چون فیلم بادهای ایشان نشاندهنده «واقعیتها» میباشد ، باید دارای چنین چیزهایی نیز باشد .

از این نادانان‌بیشرم‌باید پرسید : آیا هیچ جدایی میان آدمی و دیگر جانوران نیست؟ آیازندگی‌درشهر وآنچیزی راکه تمدن یاشهریگری میخوانند جدایی بازندگی در بیابان ندارد ؟ آیاآدمی ازکارهاییکه در ردیف جانوران میکرده پافراتر نگذاشته وپیشرفت نکرده‌است ؟ آیامرد خردمند با شرف که شرم وآزرم دارد، کارهای نهان خود و رفتاری راکه باهمسرش دارد، بآشکار می‌اندازد وآنرا برسرهر کوچه و بازار میگوید ؟ مگرمردان باشرف و حتی برانگیختگان خدایی باهمسرانشان هم بستر نمی‌شدند وبا « واقعیت » سروکار نداشتندکه آنهارا بازگو نکرده‌اند ؟

مگر هرحقیقتی‌راباید بزبان ویابدید مردمان‌آورد. اگر اینها را نباید پوشیده داشت پس آن چیست‌که باید بمیان نیاورد ؟

خدایاسپهر یاهر نامی که شمامیخواهید بروی‌آن‌بگزارید، آدمی‌رابادادن «خردوفهم واندیشه» ازدیگرجانداران جداگردانیده باوبرتری داده‌وآدمیان ازراه نادانی‌وهوسمندی خودراآن اندازه‌پایین می‌آورندکه پست‌ترازجانوران میسازندو چون ایراد گرفته میشود فیلسوف هم از آب درآمده از « واقعیت» دم میزنند .

پستی ونادانی وتیره درونی راتماشا کنیدکه برای بدست‌آوردن «پول» و دنبال کردن‌هوسهای خود، چه‌بهانه‌هامی‌آورندوچگونه‌بدآموزیهای‌خودرارخت پشتیبانی از«حقایق» می‌پوشانند . تفو برتوای نادان .

سازندگان فیلمهای عشقی دربرابر ایراد به صحنه های بیشرمانه‌بزبان خود میگویند: اینهارا برای‌کشاندن مشتری بیشتر بسینما در آن گنجانیده‌اندو بزبان دیگر اینها کارهای « اقتصادی » است و اگرچنین چیزهایی‌را در فیلم نگنجانند بازارشان‌کسادخواهدشد وآنوقت‌بلندگویان‌آنان ودرس خواندگان رشته سینما ، چه درایران وچه درکشورهان دیگرجهان ، پرده برآن سخنان کشیده میخواهند چنین بنمایانندکه‌این فیلمهااز «حقایق» گفتگو میکنند و بایرادکنندگان توهین‌کرده‌آنان را «امول» و « ارتجاعی » میخوانند. کسی نمی‌پرسد رفتارجانورانه « ارتجاعی » نیست ؟ آدمی را بپایه جانوران بردن «ارتجاعی» نیست ؟

اینان معنی «ارتجاع» را هم نمی‌فهمند. اینان نمیدانند که «ارتجاع» یعنی بازگشت بعقب. و آدمی بسیار کوشیده است که از آن پس‌ماندگی بجلو آید و آن رفتار دیرین را که در بن غارها داشته‌ازدست بدهدواین نادانان‌میکوشند اورا بهمان رویه دیرین‌بازگردانند ورفتارش راپپای‌رفتار آدمیان نخستین، که رفتاری همرده جانوران داشته، بکشانند واین‌کارهـای بیخردانه خود را «پیشرفت» نام میگزارند وهیچ نمی‌فهمند که «مرتجع» خود ایشان هستند نه ایرادکنندگان بآنان.

بیشتر سازندگان فیلمهای عشقی و سکسی جوانانی هستند که کمتریکی ار پل جوانی گذشته و کمتر یکی فهم وخرد خودش را بکار می‌اندازد. آناز جای مغزواندیشه وفهم‌وخرد را ـ که‌در کله‌آدمی‌جادارد ـ دیگر گردانیده‌وآنرا بجای دیگر کشانده‌اند ومی‌پندارند زندگی یعنی این ؟!

تا پیش از جنگ جهانی دوم فیلمهای عشقی رویه دیگری داشت و پس از جنگ یکرشته فیلمهای عشقی و جنسی (سکسی) هم‌بمیان‌آمد وشرم‌بیکباره رخت بربست.

فیلمهای سینمایی عشقی وسکسی که‌ما از آن‌سخن میرانیم از تحفه‌هاییست که پس از جنگ دوم دراروپا وامریکا ساخته شد وبسراسر جهان وازآن‌میان بشرق سرازیر گردید و ما اکنون نمیدانیم اینهارا تنها ویژه شرق‌وکشورهای عقب‌افتاده‌ساخته‌اند وخواست‌ویژه‌ای ازآن‌داشته ودارندویا اینکه‌فرآورده‌ایست درردیف‌دیگرفرآورده‌های دکان سینما. هرچه هست این دسته از فیلمها مانند سیلی بنیان‌کن‌آرامش زندگی خانوادگی را درهم می‌ریزد و آسایش‌آدمیان را از میان می‌برد.

بهترین دلیل‌آن وضع زندگی‌خانوادگی بازیگران سینماست که نمونه‌های‌آنرا درگفتارهای پیش‌آوردیم. کافیست‌بنیاد سست‌خانوادگی‌آنان رابدیده‌گیریم وزندگی نکبت‌بار ستارگان سینمارا بررسی کنیم‌تا بدانیم که دکان‌سینما، بهمانگونه که‌آتش‌بزندگی خانوادگی‌بینندگان‌میزند، لهیب‌آن دامن‌بازیگران خود را نیز دربر می‌گیرد وآنان را ازآرامش و خرسندی که هدف‌زندگیست باز میدارد، تاآنجاکه گروهی از تنگنایی و بیچارگی دست‌بخودکشی‌میزنند.

سازندگان فیلمهای عشقی وسکسی‌پس از جنگ بهانه دیگری هم‌دارند وگناه ساختن‌آنهارا بمحیط پس از جنگ می‌اندازند ولی اگـر راستی را بخواهیم جز از اینست. داستان این بوده‌کـه در رشته سینما «بحران» پدید

آمده وسکس برای رهایی دکان سینما از این بن‌بست می‌بود .

اجازه بفرمایید درهمین زمینه« سکس» وراه‌یافتن‌آن بسینما ازگفتاری که دریکی ازهفته‌نامه‌ها چاپ شده‌بخشی را درزیر بیاوریم. ناگزیریم‌درآغاز بگوییم‌که این‌گفتار برای خواست دیگری نوشته شده ونویسنده آن میخواسته دوشیزگان ایرانی رابرانگیزدتا بیشتر لخت شده‌اندام خود را بیرون‌انداحته بچشم مردها بکشند واینست درمیان گفتارجمله‌هایی می‌بینیدکه حز برانگیختن چیز دیگری نیست واین خود نمونه نیرنگی است‌که‌سینما نویسان درکارهای خود بکار می‌برند . گفتار چنین است :

« ... اولین باری‌که صحبت از سکس یعنی جاذبه جنسی زن بمیان‌آمد، در فیلم «برنج تلخ» بود.سیلوانا منگانودراین فیلم بایك‌کلاه‌بزرگ یك‌پلوور وموهای بلند ویك شورت‌کوتاه ظاهرشد وآنهم در توی‌گل‌ولای برنج‌زارهای ایتالیا بود . سیلوانا منگانو تاآنجاکه استعدادش یاری میکرد (بفرمایید تاآنجاکــه بیشرمیش اجازه میداد) وتاآنجاکه‌قدرت داشت، توانست‌قلب‌میلیونهاتماشاگر فیلم را درسرتاسر دنیا تسخیرکند و دوران تازه‌ای در صنعت سینما بگشاید (دوران هرزگی وبیپروایی)

درست از آن تاریخ شانزده سال میگذرد (گفتار درسال ۱۹۵۶ نوشته شده) یعنی ازسال ۱۹۴۰ تاکنون هر روزوحتی هر ساعتی یکی برروی پرده سینما . صفحه تلویزیون، صفحات محلــه ظاهر شده‌که راه وروشی را که سیلوانا منگانــو نشان داده تبعیت میکرد .

بیکباره همه دلبری‌آغازکردند و ازقالب پوشیده ومقدس زنانه و ازتوی پرده حجب‌وحیا و شرم بیرون آمدند و باین‌وسیله نیروی شگرف ولایزالی‌که دراندام‌وپیکرشان نهفته بود آزادساخته و روح گرسنه و تشنه میلیونهانفراز مرد ها را جلا وصفا بخشیدند (بجمله ها توجه‌کنیدکه درون آن چه‌نیرنگی‌نهفته است وچگونه نویسنده بیخرد هیچ نمی‌فهمدچه‌مینویسد ؟!) وبیکباره لذت بردن‌از پیکرهای لخت و شهوت انگیز که مختص یك طبقه خاص و بالای اجتماع بود عمومی وهمگانی شد(چه فیروزی؟! بیچاره کسانی که‌از دیدن عکسهای اینچنانی لذت میبرند؟!)

این امر یك تحول بزرگ و یا یك انقلاب برای همگانی کردن نمایش پیکر عالیترین مظهر حیات بود. (ای بیچاره؟!) از آن تاریخ ببعد درطول ۱۶ سال ما هزاران پیکر لخت ونیمه لخت دیده ایم (وچه بدبختی و شوردلی کشیده ای) و از تماشای آن لذت برده ایم ، همچنانکه قبلا فقط دریك کادرمحدود (مثل اینکه پرده سینما کادر نامحدود است ؟!) یعنی با دیدن پیکره های لختی که نقاشان بزرگ دنیا نقاشی کرده بودند، لذت میبردیم ولی با این تفاوت که ما امروز پیکره هایی را می بینیم که بمراتب زیباتر و خوش تراش تر از پیکره هاییست که نقاشان ساخته اند و این پیکره ها حقیقتاً وجود دارد و ازعالم خیال هم تصویر نشده اند.

با مشاهده این پیکره ها، ماشاهد یك تحول عمیق و بیسابقه درتناسب اندام زن هستیم و اگر پیکره های ده پانزده سال پیش را با پیکره های امروز مقایسه کنیم مشاهده می کنیم که اندام زن امروز بمراتب خوش تراشتر وزیباتر و متناسبتر شده و از آن یك نیروی شگرف و جاذبه وکشش فوق العاده ای ساطع است که بی شباهت به نیروی کشش و جاذبه حوریان بهشت که وصف آنرا شنیده ایم نیست و با همگانی کردن نمایش پیکره زن میتوان از هم اکنون تصویری از بهشت (!) بدست آورد (بهشت بیشرمان و ناپاکان) .

بیشك الان میلیونها زن و دختر به تقلید از الهه های زیبایی سعی میکنند خودرا به یکی از تیپ های معروف جهان مثل مرلین مونرو ، انیتا اکبرك ، بریژیت باردو . سوفیالرن ، جینالولو ـ بریجیدا و الیزابت تایلور درآورند و باین وسیله تیپ زن محجوب و خجالتی و نحیف دارد ازبین میرود. امروز هیچکس ازلخت شدن نمی هراسد وقتی وضع و موقع و شرایط اقتضاکند بی محابا بدن خود را به نمایش میگزارد و زن میرودبه مقام والایی (؟!!) که هزاران سال در ادبیات وهنرداشته نایل گردد و ازتخیل و رؤیا پا بدنیای واقعیت (!) بگزارد .

تحول سکس یا تأثیر جاذبه جنسی یك جنس بر روی جنس دیگر از نمایش سینه و پستانها آغازشده است وامروز بعقیده عده ای ازجامعه شناسان (!) و روانشناسان (!) دخترها و زنها که

تا دیروز پستانهای خودرا طوری می‌بستندکه بر آمدگی آن معلوم نشود (زیرا آنزمانها شرم وجود داشت ولی امروز بآموزش سینما شرم ازمیان‌رفته است)امروز بکمك کرست و سینه‌بند وبلوزهای‌تنگ سعی میکنند هرچه بیشتر ممکن‌است پستانهای خودرا برجسته‌تر و نمایان‌تر سازند و باین وسیله جنس مخالف را بسوی خودبکشند.

اولین کسانیکه این فکر را تعقیب‌کردند تهیه‌کننـدگان امریکایی بودند(آنوقت با این تمدنشان بشرق‌که می‌آیند ازاداره خود حق توحش هم میگیرند ؟!) و آنقدر دراین‌راه پیش رفتندکه آنرا بابتذال‌کشیده اند.

و ابتذال مولین مونرو نمونه‌ای ازاین مطلب است (نویسنده‌نمیفهمد خودش قبلا چه‌گفته و چه نوشته ؟!) تا جاییکـه اورا طوری کلافه کردندکه‌بیچاره‌چاره‌ای‌جز خلاص‌کردن‌خودازدست تهیه‌کنندگـان نداشت وسرنوشت شوم وغم‌انگیز اورا همه میدانیم (وبیگمان چنین سرنوشتی‌که از ناآسودگی درون سرچشمه می‌گیرددرانتظار دیگر لخت‌شدگان ـ اگر وجدان داشته باشند ـ نیز خواهد بود .)

با مرگ مریلین مونرو بیك دوران پرآشوب و جنجال و هرج ومرج سکس پایان داده شد وازآن تاریخ ببعد موضوع‌سکس و جاذبه وکشش جنسی بتمام‌اندام و زوایای پیکر زن تعمیم داده‌شد (یعنی هرج‌ومرج بیشتر شد) امروز سکس یا جاذبه جنسی منحصر به بمب جاذبه جنسی نیست‌وپستانها در درجه دوم (!!) اهمیت‌قرار گرفته‌است و امروز سکس ونمایاندن‌آنرا در صورت، مو ، اندام ، دستها وپاها و جاهای دیگر میجویند و نمایش میدهند .

برای نمایاندن پیکر زن امروز ذوق سرشار و سلیقه‌لازم است مثلا لبهای ویرنالیسی و صورت او بهمان اندازه مرد رابسوی خود میکشدکه اندام جینالولو بریجیدا وپیکر معصوم (!)سوفیالرن و اما باید دیدکاشف سکس چه‌کسانی بودند، خود زنها یا مردها . دراینجا باید بگوییم‌که این مردها (البته از بیمارانشان) بودند که وجودسکس‌را در زنها کشف‌کردند و آن نیروی عظیم را آزاد ساختند وهمچنین نیز لذت بردن ازآنرا همگانی ساختند و زن در این میان فقط فانتزی(!) مرد بوده است ومرد هرطور خواسته‌است

باین فانتزی خود فرم و قالب بخشیده و آنرا بنمایش گذاشته است (کنیزهای زن‌و برده‌ها نیز فانتزی بوده‌اند؟!). باید اذعان کرد که ایتالیاییها دراین امرمهم سهم بزرگ و بسزایی داشتند(پس تاج ننگ راآنها بسر گذاشته‌اند!؟) ومانند اخلاف خود «لئوناردو داوینچی» و «میکل آنژ» بعالی‌ترین حدتکامل خودرسانیده‌اند وامروز دنیا ازین‌لحاظ مدیون ذوق سرشار ایتالیاییهاست ودر نمایش پیکر زن ایتالیاییها آنقدرذوق (؟!) وسلیقه (!؟!) ازخود نشان‌داده‌اند که‌دنیا را با فیلم عروسکهای خود به‌تعجب واداشتند (نان حلالی بدست آورده‌اند !!) دراین فیلمهارژه پیکره‌های لخت‌است ولی در این کار آنقدرذوق‌و سلیقه‌بخرج‌داده‌اندو آنقدر آنرا تلطیف(!!) کرده‌اند وهنرمندانه بنمایش گذاشتند که‌با یك‌قانون‌جداگانه‌ای نسبت‌به‌نمایش پیکره‌های‌لخت نمیشدفیلم راسانسور وجلوی آنرا گرفت و امروز تحول سکسی که درایتالیا جریان‌دارد، کار رابجاهای باریك کشیده‌و رقابت‌سخت وشدیدی میان‌هنرپیشگان جدید مثل کلودیو کاردیناله و غیره‌بوجود آمده‌است (تحول‌و پیشرفت‌یعنی این !!)

این‌هنرپیشگان جوان‌و تازه‌کار تحول بزرگی رادر امر سکس ایجاد کرده‌اند واخلاف خودمثل جیناوسوفیا راعقب‌زده‌اند تا جاییکه‌جینا برای‌تثبیت موقعیت‌خود درایتالیا، ناچارشد زیر قرار- دادفیلم عروسکها امضاء بگزارد و خود را بی‌مهابا تسلیم سناریوی وحشتناك فیلم‌کند ودر اتاقش‌لخت شودتا محبوبش‌بتواند از سوراخ کلیدهیکل زیبای‌او راتماشا کند (چشم‌خانم ناصرروشن‌که جینا را بایران دعوت‌کرد وآنرا «مادر(!!) نمونه» خواند)

امروزمیدان رقابت‌در ایتالیابقدری وسعت‌پیدا کرده است که‌کارکردانان وتهیه‌کنندگان‌فیلمها، هر چه‌بگویند‌بی چون و چرا اجرامیشود (اربابها به‌کنیزها وبرده‌ها هر چه می‌گفتند بیچون و چرااجرا میشد) واگر جیناو سوفیا اینکار را نکنند آنها بسراغ کلودیا کاردیناله‌یا سیلوا کوشیناویا روسا نااسکیافینو ورودی‌گریستی ویا ویرنالیزی میروند . باین‌ترتیب درایتالیا اکنون‌یك تحول‌بزرك (چقدراز تحول‌دم میزنند !) که‌با فیلم‌عروسکها شروع‌شده است‌در شرف‌تکوین‌است‌واین‌تحول‌مطمئناً تا چندسال‌دیگر دنیارامسحورخود خواهدکرد ونتیجه آنرااز هم‌اکنون بایدانتظار داشت و چشم براه

محصولات ایتالیا بود (اینهم تبلیغ برای فیلمهای ایتالیایی!) ... » (۱)

خوانندگان گرامی دیدیدکه ریزه خواران پس ماندههای کمپانیهای فیلمبرداری باچه زبانو چهسانی « ازعشق وسکس » گفتگو میکنند ودر میان گفتارخود چهزهری میپاشانند وچگونه زمینهرا برایبدبختی و تیره روزی آمادهمیسازند . یکی نمیپرسد،جوان بلهوس آیاتو مادر و خواهرو بستگانی نداری ؟ ! اگر دلت بحال دیگران نمیسوزد ، دستکم برای نزدیکانت بسوزد .

آیادر فرهنگ توواژهای بنام«شرف» یادلبستگی بنیکی وسرفرازی وشرم وجود دارد یانه ؟ میدانم که جوابی نداری، زیراسینما این واژه را ازفرهنگها بیرون راندهاست وبخود میگویم چه سخنانی را بهچه کسانی میگویی ! و تو خواننده عزیز میدانی که رویسخنم بااونیست، با تو استکه دست بچههایت را می گیری و بچنانفیلمهایی می بری یاپولداده هفتهنامههای ننگین را بخانه می آوری . آری روی سخنم با تو است .

سهشها رشتهسخن را ازدستم گرفتپوزش میخواهم . سینما باواردکردن «سکس» بکارخود رونق بیشتری دادواین گمراهی تازه،ازکشوری بکشوردیگر واز اروپاوآمریکا بسراسرجهان پخششد ودر همه کشورها کسانیکه از این کاسبی نان میخوردند دستبساختن فیلمهایی زدند.اینکار در ژاپون نیز رواج گرفتو آنها گامی فراتر گذاشتند .

دراین زمینه ناگزیرم ازگفتار دیگری که دریك هفتهنامه چاپشده ، نمونهای بیاورم :

« ... چرا سینمای ژاپن تجسم خشنترین و زنندهترین مناظرهتك عفت، قتل، تجاوزبزور وعشقبازیهای انحرافآمیز را با چنینصورت شدیدیوجههمساعی خودقرار دادهاست ؟

جواباین سؤال یك کلمه است، بحران ، بحرانروحی ، فقطدر سینماستکه شدیدترینبحرانهای روحیامکان تصویر دارد (ودر همانحال میتواند آنراگسترش بیشتریدهد) سینمایجهان ازسال ۱۹۵۰تا ۱۹۶۰ یك میلیارد و دویست میلیون نفر درسال تماشاچیداشت درسال ۱۹۶۴فقطدارای ۴۰۰میلیون تماشاچیبود. درچهار سالاخیر بیشاز هشت هزار سالن سینما در جهان مسدود

۱ ــ امیدایران شماره۵۷۶ تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۴۴

گردیدو بجای آنها پارکینگ، پیست بولینگ و سوپرمارکت و غیره تأسیس گشت . درسال ۱۹۶۰ ژاپن دو برابر آمریکا یعنی ۵۴۷ فیلم تهیه کرد. شش گروه تولیدفیلم در ژاپن بودندکه هفته‌ای یك الی دو فیلم‌میساختند ازآن ببعدمحصول سینمای‌ژاپن بیك‌سوم تقلیل‌یافت در حالیکه قیمت بلیط‌سینماها بسرعت بالامیرفت . امروزقیمت بلیط‌عادی دریك سینمای‌ژاپن قریب ۱۰ تومان‌است .

باین‌ترتیب سینماچی‌ها بایست‌بفکر آن‌دسته‌از تماشاچیانی که‌برایشان باقیمانده‌بودند، باشند و این تماشاچیان معمولا مردان تنها ، جوانان‌تازه سال‌وبدون‌احساس مسئولیت‌وزنان آواره هستند. این‌نوع اشخاص‌را سه چیز راضی و آرام می‌کند خون ـ شهوت ـ مرك ... » (۱)

حالاچند سال‌است‌که فیلمهای‌سکسی رواج بسیار یافته‌و در همه‌کشورها آنها رانمایش میدهندیا بساختن‌آنها می‌پردازندو بدبختانه‌کمتر کسی هم‌زبان گشوده‌و بدیهای‌آنرا باز نموده ، با اینهمه‌کم‌کم نیکخواهان جهان بصدا در می‌آیند و چیزی نخواهد گذشت که بازار آن نیزرو « بکسادی » خواهد رفت .

آخرین و تازه‌ترین این زمینه فیلمها فیلمی است بنام « بازیهای‌شب » که سازنده آن زنیست بنام « مامی‌ذترلینك » این‌فیلم بسیار زننده و زیانمند است و بیگمان سهشهای جوانان‌را برمی‌انگیزد وآنانرا بکارهای دیوانه‌واری وامیدارد. بااینهمه اینگرید‌تولین بازیگر آن گفته :

« . . . این یك فیلم زشت و وقیحی نیست . من اصولا هیچ نکته‌ای‌از زشتی دراین فیلم نمی‌بینم (ازآدم همه‌چیز باخته‌ای مگر میشود انتظار داشت‌که خردمندانه مسایل را بررسی‌کند ؟) ولی مسئله اینست‌که زشتی یك امر نسبی است (در مورد نیك‌و بد و اینکه نسبی نیست سپس گفتگو خـواهیم داشت) و من چگونه میتوانم از زیبایی یك فیلم برای آنهاییکه آنرا زشت می‌پندارند صحبت کنم ...

کسی‌که این گفتار را ترجمه‌کرده کمی پایین‌تر مینویسد :

« . . . در فیلمهای سوئدی و بطورکلی درآثار هنری سوئدی (!) از سکس و جنسیت بعنوان طرقی جهت نمـایش‌مشکلات

---

۱ ـ هفته‌نامه فردوسی شماره ۷۱۸ تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۴۴

و مسائل اخلاقی و اجتماعی و حتی سیاسی استفاده میشود . (بیچاره معنی اجتماع و اخلاق و سیاست را هم نمیدانند و این چنین بلبل ربانی میکند)

عریان بودن قهرمانان فیلمهای سوئدی نمونه‌ای از نمایش « واقعیت » و « حقیقت زندگی » است و در میان همین مظاهر ساده زندگیست که میتوان « خدا » (! ! !) را دید و آنرا تجسم داد ... » (۱)

راستی آدم از خواندن چنین سخنانی شاخ در می‌آورد . « عریان بودن » « ! » « واقعیت » « ! » « خدا » ؟ ! مردك هیچ فهمیده‌ای چه نوشته‌ای ؟ !

در پایان این سخن باید بخشی از گفتاری‌را که روزنامه کیهان در این زمینه نوشته و از « فیلمهای کثیف » خرده گیری کرده . بیاوریم . در این گفتار از فیلمهای سکسی یاد شده و نوشته :

« . . . يك تماشاگر معمولی پس از دیدن فیلم بهنگام بیرون آمدن از سالن سینما فریاد کرد : دوساعت سر گشتگی ، پرده دری ، هرزگی و فساد » و کمی پایین‌تر مینویسد :

« ... بی‌پردگی در این فیلمها آنچنان است که تماشاگر در اوج هیجان دچار نفرت میشود . نفرت از خود و موجودیت انسانی . این درست است که سینما باید گوشه هایی از زندگی را نشان دهد اما آیا دیدن آنچه که در يك اطاق‌خواب بین يك زن‌ومرد میگذرد قابل تحمل است ؟ . . .

در بیانی خلاصه سینمادر راهی‌وقیحانه افتاده است که دیر یازود بایدجلوی آنرا گرفت . جوانان‌معصوم کشورهای جهان نباید بادیدن تصاویر هیجان‌انگیز آمادگی‌و تمایل به‌انحراف داشته‌باشند . باید سازندگان فیلم‌تاحدامکان بپردازند بمسایل انسانی تاریشه‌های همه گونه‌فقر اخلاقی رادر بین‌مردم‌جهان‌از بین‌ببرند وماحصل کلام ، سینما بایددر خدمت اخلاق‌وعلم باشدومسایل‌انسانی ، نه‌در خدمت کیسه‌های پرنشدنی تهیه کنندگان منحرف ... » (۲)

بایداز نویسنده چنین گفتاری (ولو اینکه‌اتفاقاً هم‌بوده باشدو از قلمش

---

۱ ــ هفته‌نامه بامشاد شماره ۱۲۴ تاریخ ۲۸ شهریور ۱۳۴۵

۲ ــ کیهان شماره ۶۵۸۷ سی‌ویکم تیرماه ۱۳۴۴ ص۷

بیرون‌رفته باشد) سپاسگزار بود . در اینباره باید جبهه‌ای‌از مردان وزنان خردمند و پاکدل پدید آید و نبرد را تا فیروزی دنبال کنند .

۲ ـ فیلمهای جنایی پلیسی ـ جاسوسی و ترسناك

داستان‌کشتارها، ترسها، آتش سوزیها، ویرانیها ، دزدیها ، چپاولها ، آدم دزدیها،وبچه دزدیها، فریبکاریها، نیرنگبازیها، بیماریهای‌روانی،سادیسم، گانگستر بازیها، کابویها (فیلمهای وسترن) جاسوسیها ، دیگر شدن آدمیان بجانوران‌شگفت‌وخون آشام ومانند اینها، زمینه پهناوردیگریست‌که‌فیلمسازان سینما پیوسته درآن‌گام برمیدارند وفیلم میسازند. هفته و روزی نیست که در زمینه‌های بالافیلمی ساخته وپرداخته‌نشودوپرده‌های‌سینماوصفحه‌های‌تلویزیونها رانگیرد. استودیوهای فیلمبرداری که برویه کارخانه تولید کننده درآمده ، هیچگاه‌نمیتواندبیکار باشد وبدنبال هم باید تولیدکند وچرخ‌خود رابگرداند. اینست که شب وروز میکوشد هرچیز دم دستش‌بیاید، برویه فیلم درمی‌آورد وباافزارهاییکه ازآدم وجا ودوربین دردسترس هست نوار جنبنده‌ای پدید میآورد وببازار میفرستدو ازاینراه درون توده انبوه‌رابتیرگی وپستی‌میکشاند.

در این زمینه‌ها دست فیلمسازان از هرباره بسیار باز تر از زمینه های دیگر است.زیراتهیه‌کنندگان‌ازیکسوازسانسور، که بسیار ازآن بیمناك‌هستند، درامانند وازسوی دیگر آنها رامیتوانند ازتلویزیونها نیز پخش‌کنند ودرآمد سرشاری بچنگ آورند ودیگر اینکه هزینه آنها نیزکمتر ازفیلمهای تاریخی یااجتماعی است. زیرا داستانهای آنهاهمه بهم ماننده میباشد وبردوریك چیز میچرخد. اینست‌که کمتر استودیوییست که میان دوفیلم بزرك وپرخرج،ده‌ها ازاینگونه فیلمها نسازد وببازار نفرستد .

یکی ازدوستان من سالها پیش داستان شیرینی میگفت. درآنزمانها «بوك‌جونس» و «بوستر کراف» وبازیگرانی مانند آنها درفیلمهای‌کابوی وهفت تیرکشی کولاك میکردند وازکشته پشته‌ها می‌ساختند. این فیلمها همه سینماها راویژه خودگردانیده وبچه‌ها وجوانها زیر هنایش بازیگران آن قرار داشته در کوچه و بازار مانند آن‌ها « آرتیست بازی » میکردند . آندوست شیرین سخن میگفت :

این‌کارخانه‌های سینما هرزمان بیکار شدند بوك جونس‌وبوستر‌کراف و کاری‌کوپرراصدا میزنندکه‌آی آرتیسه‌کجایی؟ تواسبت رابیار، توهم هفت‌تیر

هایت را، درفیلم گذشته از کجا آغاز کردیم؟ هان آرتیسه روی ایوان چوبی جلو بانك ایستاده بود ودهانه اسبش رابچوب حلو کلبه بسته بود. دزدها پشت دیوار خانه چوبی کمین کرده بودند. ایندفعه آرتیسته پشت دیوار کمین کند ودزدها وارد بانك شوند . درآن یکی آرتیسه سوار اسب ودزدها پیاده بودند. اینبار دزدها سوار باشند وآرتیسه پیاده. بعد هم بزن بزن وفرارو اسب سواری وتعقیب ودراینجا وآنجا هم آرتیسته بازن فیلم چند بوسه ردوبدل کند. این میشود فیلم کابوی یاوسترن .

سخن دوست ما بسیار راست بود. ازآغازسینما تاکنون هرفیلمی درزمینه کانگستر بازی‌ها یاکابوی‌ها یاجنایت‌ها برداشته شده داستان همه آنها بهم ماننده است وکمتر هنرپیشه بنامی است که دریك یاچندتا ازآن فیلمها بازی نکرده باشد .

هزینه کم، دکور وافزار آماده، هنرپیشگان بیکار ازیکسو، نیاز بتولید ودرآوردن پول ازسوی‌دیگر، زمینه‌کار وگسترش فیلمهای کابوی و جنایی و مانند اینهاراهرچه پهناورتر گردانیده است. ونیزاین نکته راهم نبایدفراموش کردکه آدمی درزمینه‌کشتار ودزدی ومانندهای آن کنجکاواست‌واگرداستانی درآنباره‌ها ببیند یابشنود، میخواهد ازته‌وتوی‌آن سردرآورد. اینست که باینگونه فیلمها بیشتر میرود تا آن حس کنجکاوی بیکار مانده را (که در جستجوی چیزیست) سیراب کند وسینما نیز که کاسب زبردستی است از این حس سود سرشار برمیدارد .

متن اساسی فیلمهای جنایی، پلیسی ، جاسوسی ، دوچیز بیشتر نیست ترس ـ کشتار .

وهمه میدانیم که‌این دونیز ازآسیبهای بزرك‌زندگیست‌وسامان‌وخرسندی همگان رابهم‌میزنند .

پس فیلمهایی‌که برروی‌این دومتن ساخته میشود زیانمندترین‌رشته‌های فیلم سینماییست .

پیش از آنکه به بررسی این دو آسیب بپردازیم، اجازه‌بدهید ببینم سازندگان آن‌ها چه میگویند ودلیلی که برای این بیهوده کاریهای زیانمند دارند چیست؟ چه بهانه‌هایی میآورند ؟ تاریخچه چنین فیلمهایی چیست؟ واز کی ترس وجنایت بسینما راه یافته‌است ؟.

نخست از تاریخچه آن سخن میرانیم. گسترش‌سینماوهمگانی شدن آن درغرب، رویهمرفته‌پس از جنگ جهانی اول است . پیش از جنگ سینما و

فیلمهایش آن گسترشی که باید داشته باشد، نداشت. لیکن پس از جنگ بشوندهای گوناگون، که نیازی بآن نیست از یکایک آنها یاد شود، سینما گسترش بیشتری یافت و بویژه این گسترش دراثر «صدا» بود که بآن راه داده شد. سینمای «صدادار» برسینمای «بیصدا» برتری یافت. زیرا تماشاکنندگان فیلم راازدوراه یعنی «چشم» و «گوش» می‌دیدند ومی‌شنیدند وبیشتر زیر هنایش آن قرار میگرفتند. «تصویر» چون با «صدا» همراه گردید و موزیك هم باآن افزوده شد، چیز دیگری گردید و فیلمسازانی که فیلمهای گوناگون و بیصدا ساخته بودند (که درمیان آنها فیلمهای جنایی وپلیسی ومانندآنها نیز بود) دوباره فیلمهای نوی ازروی همان فیلمهای بیصدا (البته با دگرگونیهایی) پدید آوردند و بازار خود راکه روبکسادی میرفت، رونق تازه بخشیدند. اینبار بودکه گروه انبوهی بسینماکشانده شدند وپولهای فراوانی پرداختند واین نمیدانستند که در چه تله‌ای افتاده اند.

پیش ازسینما دراروپا وامریکا، نویسندگانی مانند «برام استاگر»(۱) «ادگار آلن پو» ودیگران کتابهای پلیسی وجنایی نوشته وپراکنده بودندکه مردم کمابیش آنها رامیخواندند. زمانی هم بودکه «رمان پولیسیه» مشتری زیادی داشت.

سینماکه بکار آغازید ازاین کتابها سودجست. ازنخستین فیلمهای جنایی یا پلیسی یا ترسناك، باید فیلمهای دراکولا وفرانکنشتین ومانند اینها رانام برد ــ همان فرانکنشتین که نخست برویه کتاب بود وآن را «سرکرده تمام قهرمانان ترس آفرین ادبیات» خوانده‌اندودرسال ۱۸۱۶ نوشته شده، چنان ترس آور بود که بینندگان درسالن تاریك سینما بفریاد می‌افتادند.

هرچند چنین فیلمهایی ترس آور وزیانمندبود، بااینهمه مردم بهمان شوند «کنجکاوی» بدیدن آنها میرفتند و ببهای فضولی خود جیب کسانیرا که آماده ربودن پولهای آنان بودند، پر میساختند. سینما ازاین فیلمها تجربه بدست آوردوپنداشت که مردم ترس را دوست دارندواین بودکه زمینه پهناوری را بدست آورد تا فیلمهای آنچنانی بسازد. درهمان زمانهاکه توده‌ها گرفتار بیراهی شده و مردم بویژه امریکاییان راه پولتوزی را نیك آموخته وپولداران وبانکداران بر دارائ خود می‌افزودند، کسانی مانند «الکاپون» وگانگستری های دیگر هم پیداشده ازراه دزدی وکشتار وجنایت کارها میکردند، سینما هم پابپای آنان میکوشید ازراه بازگو کردن آن داستانها و نمایش آنها پولهای فراوان، بدست آورد و

---

۱ ــ این نویسنده رمان «دراکولا» را نوشت

چون‌دانسته بود که درهرفیلمی‌ترس باشد،زیادتر بفروش خواهدرسید، این بود که بساختن چنان‌فیلمهایی دست‌زد ودامنه آنرا آنچنان گسترش‌داد که تاکنون نیزدنبال میشود. ازفرانکنشتین‌ودراکولا و الکاپون‌وکابویها گرفته تا«روح» و «پله‌پنجم» و «جیمز باند» و مانندهای آن بیش ازپنجاه سال بمردم درس ترس و دزدی و گانگستربازی آموخته‌اند وهنوز هم‌میآموزند و نسل‌پشت‌نسل‌را بااین بلاهای‌خانمان برباد ده آشنا گردانیده اند.

اگرکسی فرصت آنرا داشته باشدکه درهمین زمینه، فیلمهای سینمایی را بررسی‌کند وپول ووقت‌کسانیکه درآن‌راه گام برداشته اند، برویه‌آمار در آورد وهمچنین‌کسانیکه آنها را دیده و بدآموزیهای‌آنها را دردل جاداده‌اند بشماره گزارد،هوده‌خواهدگرفت که‌سینما چه‌جهنمی پدیدآورده‌وچه‌خانمانهایی را برباد‌داده . بااینهمه مگر پرروبی وپستی وپول‌پرستی کسانی‌مانندهیچکاك و کلوزوو دیگران اجازه میدهد که دم فرو بندند و پشیمانی نمایـند و دست‌کم بکوشند تا درآینده ازراه شومی‌که درپیش گرفته‌اندباز ایستند وبیدآموزیهای خود پایان دهند . نه. کسی‌که بگناهی عادت کرد زشتیش نیز ازمیان میرود واگرمانند «هیچکاك» کسی‌هم‌باشد، فیلسوف ازکاردرآمده برای«ترس» نیکیهایی میشمارد و اگر پافشاری بیشترشود، پرده رابکنارزده از خواست خود سخن میراند.

اجازه دهید ببینیم«هیچکاك» و دیگر ترس‌آفرینان‌چه میگویند؟ وبهانه‌هایشان چیست؟

«ترس برای بشر لذت‌بزرگی است من‌این‌لذت‌را بتماشا گران فیلمهایم ارزانی میدارم و این وظیفه سینما است‌که وسیله خوشی وتفریح برای مردم بیافریند.

این نخستین مطلبی‌بودکه آلفرد هیچکاك درآغاز مصاحبه خود درمیان گذاشت. ازهیچکاك پرسیدم :

– تاکنون فیلمی تهیه کرده‌ایدکه درآن ماجرای قتل و جنایت در میان نباشد .

– شاید یك فیلم ... نه تصورنمی‌کنم درهریك ازپنجاه‌فیلمی که تاکنون تهیه کرده‌ام یك ماجرای قتل وجود داشته است .

چه میشود کرد زندگی است (!!)

–راستی شما تاکنون درصدد قتل‌کسی برآمده‌اید ؟

– خاطرم‌نیست، شما چطور؟

در اینجا هیچکاك مثل کسیکه بارها دست بقتل‌وجنایت زده باشد آهــی کشید و گفت :

ـ نمیدانی چقدر وحشتناك‌است . اگر یك بارهوس اینکاررا بکنید می‌بینید که چقدر مشکل و دلهره‌آور است و همان چیزیست که سعی‌کرده‌ام در آخرین فیلم‌خود «پرده پاره» که بزودی روی پرده خواهدآمد. مجسم سازم . درسینما معمولاقاتل خیلی‌بآسانی قربانی خودرا ازپای‌در می‌آورد .

ـ خیال نمیکنیدکه بعضی‌ها ازدیدن این فیلمها هوس قتل و جنایت بسرشان بزند ؟

ـ البته اگرکسی باین فکر بیفتد بزودی باشتباه خودپی میبردزیرا بیجان کردن‌موجودجانداری‌آنهم انسان‌کار‌آسانی نیست .

بعضی ها ادعا میکنندکه من باتهیه فیلمهای سراسرقتل و جنایت، مرتکب‌وحشتناکترین‌جنایات میشوم ... درحالیکه اینطور نیست بطوریکه گفتم مسئله‌ای‌که درسینما در درجه اول اهمیت قرار دارد ایجاد«لذت وخوشی» درتماشاگران است.

ـ برای رسیدن به این هدف چه شیوه‌ای بکار می‌بندید؟

ـ من‌قبل ازهرچیز نویسنده هستم ولی نویسنده‌ای‌که‌تمام جزییات را می‌بیند . وقتی‌که سناریوی فیلم حاضرشد دیگراحتیاجی نیست خودم‌پشت دوربین‌جریان فیلم برداری‌را نظارت‌کنم وهرکس می‌تواند این فیلم را تهیه‌کند بشرط‌آنکه جزییات را کاملا رعایت کند.

ـ یعنی ماشین جهنمی راخوب بکاراندازد وآخرین‌قطره خون ریخته شود .

ـ آفرین ... .»(۱)

درمصاحبه دیگری ازهیچکاك پرسیده اید:

ـ چرا اینقدر وحشت را دوست می‌دارید؟

ـ برای اینکه مردم آنرا می‌پرستند. دیده اید مردم بعد ازدیدن یك فیلم پروحشت باچه‌لذتی سالن سینما راترك میکنند؟

ـ درزندگی ازچه چیز بیشتر نفرت دارید؟

ـ از حماقت

---

۱ ــ روزنامه اطلاعات شماره ۱۲۱۳۵ پنجشنبه ۲۶ آبــان ۱۳۴۵ ص ۹

ـ اگر مجبور میشدید جنایتی انجام دهید چه اسلحه ای انتخاب میکردید.

ـ یك داس .... (۲)

در گفتگوی دیگری خبرنویس از هیچکاك می‌پرسد:

ـ ترس که عامل اصلی فیلم شماست از کجا ناشی میشود؟

ـ من نزد «یسوعیون» بزرگ شده‌ام وقتی پسر بچه کوچکی بودم مرا میترساندند. آرزو داشتم که روزی بزرگ شده‌مربیان‌خود را درسالنی جمع کنم و تا میتوانم آنهارا بترسانم.

همیشه ازخودم میپرسیدم چرا مردم دوست‌دارندکه آنها را بترسانند؟ شاید باین دلیل که متعاقب ترس یك احساس آرامش و خوشی پدید می‌آید.

بچه‌ها این موضوع را خوب درك میکنند. وقتی مادر بچه‌اش‌را می‌ترساند بلافاصله او رادرآغوش میکشد بهمین‌جهت‌مردم پولهای خودرا خرج میکنند، به سینمامیروند، تابترسند وبدنبال‌آن آرامش یابند.

ـ آیا احساس ترس درنسل‌های مختلف تغییر میکند؟

ـ نه. ترس یك احساس و اضطراب عمیق انسانیست ولی شرایطی که ترس ووحشت بوجودمیآورند ممکن‌استدرجوامع‌مختلف تغییرکند ....»(۳)

باز در گفتگوی دیگر می‌پرسند:

ـ ممکن است دلهره‌واضطراب حقیقی رادرسینما برایم‌تعریف‌کنید؟

ـ این مطلب خیلی‌ساده است. فرض‌کنید من بایدباقطار ساعت هشت بشهری عزیمت‌کنم ولی باآنکه یکی دو دقیقه بیشتر بساعت مزبور نمانده هنوز من درتاکسی هستم وتاکسی بایستگاه نرسیده است نیم دقیقه بعد تاکسی می‌ایستد و من سراسیمه بیرون می‌پرم و دوان دوان خود رابقطار که در حال حرکت است میرسانم وبایك جست سوار آن میشوم. این نمونه یك دلهره ساده وحقیقی‌است. ولی اگر من بقطار نرسم‌کلیه‌زحماتم برای یك دلهره حقیقی بهدر رفته است

---

۲ ـ روزنامه اطلاعات (ترجمه‌از سینه‌موند)شماره ۱۱۵۴۰ پانزدهم مرداد ۱۳۴۴ص۱۷

۳ ـ اطلاعات (ترجمه از سرویس سینمایی خبرگزاری فرانسه) شماره ۱۲۰۶۳سوم شهریور ۱۳۴۵

(مثل اینکه هدف پدید آوردن دلهره حقیقی بوده !؟)

- موفقیت خود رادراین زمینه تاچه حد میدانید ؟

- درتهیه فیلمهای وحشتانگیز ودلهرهآور، من ذهنم فقط متوجه صندلیهای سینماهاست. چه در آمریکاچه در سوئد چه در فرانسه ودانمارك وانگلستان ونقاط دیگر ...مهمترین موضوعی که من بآن فکرمیکنم اینستکه این‌صندلیها پرازتماشاچی باشد ...!؟

سپس هیچکاك‌ازفیلمی که‌بنام«پرندگان» می‌ساخته سخن میراند و از یکنوع جغد مخوف و عظیم افریقایی که برای فیلم تربیت کرده گفتگو میکند ودردنبال این سخنان، خبرنگار میپرسد:

- فکر نمیکنید که شرکت در فیلمهای وحشت انگیز شما برای ستارگان وقهرمانان فیلم عواقبی نظیر مریلین مونرو در پیش بیاورد ؟

- مریلین‌مونرو؟ ولی اوزنی بیمار وعصبی بود وحق‌داشت بمیرد (تماشا کنیدکه کارگردانها وتهیه‌کننده‌ها برای‌بازیگران چه ارزشی می‌شناسند !؟) مریلین از شکست وعدم موفقیت میترسید و آخرین فیلم‌او «بدکاران» بزندگی اوخاتمه داد ... (۱)

دراینجا هیچکاك بپرسش پاسخ روشنی نداده ولی پاسخ همین پرسش‌را کسی دیگر چنین میدهد :

«...روزهای‌بعدکم‌کم‌متوجه‌شدم که‌عین‌همین‌حالتی‌را که‌در صحنه‌های فیلم‌ایجادشده‌است‌بر کلیه کارکنان استودیو هم‌حکمفرمایی میکند. اعصاب ناراحت ، روحهاپریشان ، قلبها ملتهب بود جزیی حرکت، سهوی، جزیی‌سروصدایی‌راصدای‌نافذ وتکاندهنده«کلوزو» مثل‌احل سرکوبی‌میکرد....» (۲)

واین‌سخنان راژرژستی بازیگرفیلم«جاسوسان» بکارگردانی «کلوزو» زده است ونشان میدهد که این بدکاریها وبیماریها در بازیگران نیز هنایش دارد. ازاین‌ها گذشته خود سینما نویسان نیز بآسیب آنها اقرارکرده‌اندکه نمونه آنرا درزیر میآوریم :

«... اما تهیه‌این نوع فیلمها همیشه بی خطر نیست.اولین

۱ـ هفته نامه مهرایران شماره ۲۰ تاریخ ۱۹ بهمن۱۳۴۱ ص۱۹ و۳۹

۲ـ ستاره سینما شماره ۲۰۰ ص ۵۱

کسیکه نقش دراکولا رابازی کرد «بلالوگوزی» هنرپیشه مجارستانی بود. اوچنان درتهیه این فیلمها غرق شد و چنان شخصیت دراکولا بر وجودش تسلط یافت که در اواخر عمر دیوانه شد- هنگامیکه در سال ۱۹۵۶ مرد، فکرمیکرد واقعا دراکولاست ...»(۱)

گذشته ازاینها که آوردیم، وهمانگونه که می بینید درباره ترس دلیلهای درستی نیست، کسانیهم پافراتر گذاشته و برای ترسها و بدآموزیهایی که دراینگونه فیلمها هست اززبان روانشناسان یا بنام آنان چیزها می نویسند که آنها را نیز باید درزیر بیاوریم وسپس ببررسی آنها بپردازیم.

درگفتاریکه برای نمونه بنام بررسی دانشی(!) پیرامون دلبستگی مردم به فیلمهای ترسناك نوشته شده چنین آمده:

«.. روانشناسان و روانپزشکان(معلوم نیست کدام روان-شناسان؟!) عقیده دارندلرزیدن ازترس، فشرده شدن گلو و قلب، نفسهای تند و کوتاه کشیدن وازوحشت غرق درعرق شدن، برای سلامت اخلاق (!) وحفظ تعادل روانی(!) بشر بسیار مفید است آنهاکه بتماشای فیلمهای ترسناك میروند فقط از یك تمایل عمیق ذاتی تبعیت مینمایند. با تماشای فیلمهایی نظیر «دراکولا» ما خودرااز چنگ همه ترسها و غلیان های درونی نجات میدهیم .....» (۲)

نوشته ها و گفتار های دیگر نیز مانند اینست و همه میخواهند بزور بدیگران بقبولانند که این فیلمها زیان ندارد. لیکن بدلیلهایی که درزیر میآوریم باید بیگمان بود که جز زیان هیچ چیز دراین فیلمها نیست.

نخست از«ترس» که برویه‌های گوناگون درفیلمهای جنایی، پلیسی، هست گفتگو میکنیم.

۱ - «ترس» یك بیماری و گمراهی است و انبوهی ازترسها ازنادانی بر-میخیزد. این یك زهراست و باید باپاد زهردرمان کرد نه با خودزهر. آدم بزرگ یاکوچکی که ترسوست آنراپیش دکتر می برند و او کوشش میکند بیماررابا حقایق (تاآنجاکه بتواند) آشنا کندو آرامش را باوبازگرداند.

«ترس» آسیب زندگیست وکسیکه گرفتار آن میگردد بدست وپای خود زنجیرمی بندد، زنجیری که اورا ازرفتن و کوشیدن بازمیدارد. نمونه آن بت پرستان می باشند.

یك بت پرست گذشته ازاینکه «بت» را خدا میداند ترسی هم ازاودارد و

۱- اطلاعات شماره ۱۲۱۱۷ پنجم آبانماه ۱۳۴۵ ص ۹

۲ - اطلاعات شماره ۱۲۱۱۷ پنجم آبانماه ۱۳۴۵ ص۹

می‌پندارد اگر دربرابر او گردن کج نکند یاقربانی نکند به بلاهایی گرفتار خواهد شد. اینست درهر کاریکه میکند میترسد که مبادا برابرخواست « بت » نباشد و چون چنین ترسی دردلش هست نمیتواند بهیچ کاردرستی دست زند. ولی چون کسی پیدا شد ونشان داد که ترس اوبیهوده است وبتها توانایی هیچ کاری ندارند، آن« بت پرست» ترسش ریخته و بهر کاری توانا میگردد.

دلیل این سخن « عربهای دوره جاهلیت » و « مسلمانان » صدر اسلام میباشند .

بنابراین یکی ازکوششهایی که باید بشود ازمیان بردن « ترسها» است- ولی سینمادرست عکس اینکار را میکندو گذشته ازاینکه بیمارهای «ترسو» رادرمان نمیکند، آدمیان سالم را نیز گرفتار «ترس» میسازد. بزبان دیگر « نادانی» را که ریشه وپایه بیشتر «ترس»هاست، فزونتر میگردانند وپیداست که نادانی یکی ازبدبختی- های آدمیست وکوشش دانش و دین بر این بوده است که آدمیان را از نادانی برهانند

۲ ـ ازاینها گذشته سود ونیکی اینکارها درچیست؟

این چه سود و نیکی داردکه دوساعت مردم را با «دراکولا» که افسانه بیمعنی است ویا بافرانکنشتین که ساخته مغز پوچ وبیماری بوده استویا باساخته‌ها و پرداخته‌های «هیچکاك» که بگفته خودش «بیمارعقده» داری میباشد سر گرم سازند. چرا باید مردم جریمه ترسهای آقای هیچکاك را که درکودکی باو داده‌اند، بپردازند؟

چه سودو نیکی داردکه مردم ازسر گذشت مردپست ودغلکاروکانگستری چون « آلکاپن » آگاه کردند ؟

چه نیکی و سودی برای مردم داردکه از دزدیها آدمکشیها وچپاولهای گروه تیره‌درونی که خوی آدمیگیری را ازدست داده‌اندآگاه شوند ؟

آیا «تمدنی» که بآن اینهمه می‌نازند و با بوق وکرنا گوش مردم راکر میکنند ، معنایش اینهاست؟

۳ ـ میگویندروانشناسان چنین و چنان گفته‌اند . اگر بپذیریم که این راهنمایی درست باشد وروانشناسان درمان ترسها رابا ترس دیگری میکنند، این تازه به بیماران روانی مربوط است نه بهمه مردم . مگرهمه مردم بیمار هستند ؟ و همه فیلمسازان پزشکان روانی ؟

همیشه جدایی بسیار استمیان کسانیکه میخواهند گرفتاری و بیماری و گمراهی مردم را چاره کنند باکسانیکه تنها در

اندیشه پولتوزی هستند و میخواهند از هر چیزی پول در آورند ؟!

۴ ــ درمورد فیلمهای پلیسی بهانه سازندگان اینست که چون در هر فیلمی، سرانجام « جنایتکاران » بدست پلیس می‌افتند هرکس بخواهد دست به « جنایتی » بزندخواهد فهمیدکه سرانجام اوچه خواهدبود، اینستازآن پند گرفته بچنان کاری نخواهد پرداخت .

این « دلیل » یا بهتر بگویم این« بهانه» بیرون‌درستی‌دارد. لیکن‌درون آن‌پوچ‌است. زیرا مدت‌دو ساعت‌ریزه‌کاریهای «جنایت‌کاران »رانشان دادن، وروشهای گوناگونی که بدکاران برای رسیدن بخواست خود دنبال میکنند ، بمردم نمایاندن ، از ترس لرزیدن ، فشرده شدن گلو ، آشفتگی مغز و « هیجانی »که پدید میاید و در هر فیلم جنایی و پلیسی ببالاترین‌اندازه‌خود میرسد، کجا فرصت میدهدکه بینندگان به‌نتیجه بیاندیشند ؟

اگر نتیجه‌ای که‌آنان ادعا میکنند درست بود ، باید هیچکس دست‌بکشتن دیگری نزند. زیراهر کشنده ای ازپیش هم میداند که کشتن یکنفرسرانجام‌آن چه خواهد بود.

ازاینها گذشته، پندآموزی چیزدیگریست و بدآموزی درلباس‌پند چیز دیگر. نخست اینکه پندآموزی‌زبان ویژه‌ای دارد وکارهر کسی نیست . دوم اینکه پندآموز بکسره باننیجه‌کاردارد وچون‌آنرا بدیده میگیرد، ازآغاز کار بدیهای یك کاری راگام بگام بازمینماید . لیکن بدآموز ازآغازیکایك بدیها و زشتیهارا بازبان شیرین، و درفیلم باپدیدآوردن صحنه‌هاوراهنمایی‌کردن‌بد کاران بکارهای ناروا، خواست خودراپیش می‌بردوسپس‌صحنه‌کوتاهی از زد و خورد بدکاران باپلیس مینمایاندکه هیچ گونه تأثیری نخواهدداشت و آنگاه بازگشته ادعا میکندکه‌ما خواسته‌ایم مردم پند گیرند؟!

ازهمه اینها گذشته، خود پدیدآورندگان چون درتنگناافتاده‌اند وایراد گیران آنانرا درفشارگزارده اند، ناچارگردیده‌اند خواست خـودرا بزبان آورند و یکباره هرچه راخود و بلندگوهاشان ساخته‌اند، واژگون سازند.

ببینید «هیچکاك»، که یکی ازبدآموزان سینماست، چه‌میگوید؟ وچگونه پته خودرا بآب میاندازد .

او فیلمی ساخته است‌بنام « اعتراف میکنم »که درآن کشنده ای خودرا بلباس‌کشیش درمی‌آورد و تنهاتماشاچیان و یك‌کشیش دیگری که اعتـرافات

کشنده‌را شنیده، میداند که «قاتل» کیست. پلیس یکنفر دیگر را بنام «کشنده» گرفته میخواهد کیفر دهد. هیچکاك دراینباره میگوید :

«... درموقعی که تماشاچی حس میکند بیگناهی نزدیك است محکوم باعدام‌شود، بی‌اختیار ناراحت‌میشود. درسینما کم‌کم خودرا جلو میکشد و روی لبه صندلی می‌نشیند. میخواهد فریاد بکشد وحقایق را بتصویرهای روی‌پرده بفهماند.

این همان هیجان و اضطرابیست که زمینه اصلی فیلمهای من است ...» (۱)

پس آقای هیچکاك در اندیشه پند نیست. او تنها هیجان و اضطراب را میخواهد. او بیماریست که با نشان دادن اینها میخواهد تلافی آزارهایی‌راکه در مدرسه «یسوعیان» دیده جبران کند.

همین بدآموزدریك گفتگوی دیگری گفته است :

«... من هیچ رغبتی به پیغام یا نتیجه اخلاقی دریك فیلم ندارم. بهتراست بگویم من مانند یك نقاش هستم که کارش ترسیم گلهاست. بعلاوه وجدان من(!) بمن میگوید که تهیه کننده باید بآن پولهایی‌که‌خرج کرده است، دست‌یابد ...» (۲)

با این گفته دیگر هیچکس نباید «شك‌وتردید» داشته باشد که جز بدی‌هیچ چیز دیگری‌دراینگونه‌فیلمها نیست، وهیچ خواستی جز بدآموزی‌وسودجویی دنبال نمیشود.

درباره هوده‌های اینگونه فیلمها مادرجای دیگری بادلیل ومدرك وآمار نشان خواهیم داد که هنایش آنها چیست ؟

۳ ـ فیلمهای تاریخی و یا اجتماعی

دیگر از زمینه‌هاییکه‌فیلمسازان‌بآن دست می‌یازند وفیلمها پدید میآورند، تاریخ واجتماع است.

این بیگفتگواست که‌تاریخ رااگر ازراه فیلم‌بیاموزند زودتر ودرست‌تر دریاد آدمی‌باز می‌ماند وفیلمهای مستندی (دکومانتری) که از جنگهای اول و دوم جهانی‌بازمانده، باارزش است. ولی سینما چون‌دربند راستی نیست، همان تاریخ را نیزدرهم‌آمیخته برویه‌نادرستی درمی‌آورد.

۱ ـ ستاره سینما شماره۲۴، ص۱۳ بیست ودوم‌دیماه۱۳۳۳
۲ ـ بامشاد شماره ۸۳ تاریخ ۱ر۹ر۴۴

کوشش تاریخنویسان‌ودانشمندان باستان‌شناس آنست که‌ازراه جستجو از یکسو ، و از راه بررسی تاریخ‌هاییکه در زمان یك پیش آمد نوشته شده از سوی دیگر ، ویژوهش درمدرکهایی‌که بازمانده ، تاریخ یك پیش‌آمد را به آنچه روی داده نزدیك گردانند ودراین زمینه باهمه جستجوهای دانشمندانه که انجام گرفته ، بازهم بسیاری از داستانهاهست که ناروشن است ومدرکی ندارد .

برای مثال داستان بودن یهودیان در مصرویوسف وموسی ودیگران(۱) که در «تورات» آمده، باهمه‌پژوهشهای‌باستانشناسی‌که در مصر انجام گردیده، هنوزیك نشانی‌که راست بودن آنـرا ازدیده تاریخ بنماید ، بدست نیامده و چیزهاییکه درکتابهای‌مذهبی هست همپایه افسانه میباشد. ولی فیلمسازان‌همان افسانه‌ها رابررویه‌فیلم درمی‌آورند ودر زمانیکه دانشها میروند دست بستارگان یازند و هرکاری را ازدیده دانشی دنبال میکنند و آزمایشها بدست میآورند ، سینما افسانه خشك شدن رودنیل و گذشتن پیروان موسی از آب وبهم آمدن آن ونابودی‌سپاه فرعون را برویه فیلم درمی آورد ودراستواری آن افسانه‌ها میکوشد .

ازفیلمسازان‌در زمینه تاریخی باید از «سیسیل‌ب‌دومیل»یاد کرد. اودر این‌باره فیلمهای‌پرخرج وفراوانی ساخته و در همه آنها افسانه و حقیقت را بهم‌درآمیخته وهرچه کرده آن قانون اساسی پولسازی سینمارا بدیده‌گرفته .

اودرفیلمهایش «صحنه‌های» راستی‌نیز گنجانیده است‌ولی آنها دربرابر آنچه‌که ساخته بسیار کوچك است وهنایشی ندارد .

این خود یکی از دانستنیهاست‌که یك چیز راست باید سراسر آن راست باشد تاهنایش نیکی دهد .

اندیشه یانوشته یافیلمی‌که بدرا بانیك بهم می‌آمیزد، این چنین‌چیزی نه‌تنهانیك نیست، نه‌تنها هوده‌ای ندارد، بلکه همه‌آنها راباید بد دانست و بدور ریخت . دراین زمینه میدان سخن پهناور است ودراینجا جایش نیست و مادر جای خود گفتگو خواهیم کرد .

از اینها گذشته، فیلمهای تاریخی یا اجتماعی افزار سیاست‌نیز هست و انبوهی ازآنهابادست چپاولگران‌یابزبان دیگراستعمارگران ساخته وپرداخته

---

۱ ــ دراینباره کتاب ناتمام « مردم یهود » نــوشته شادروان کسروی دیده شود .

شده بشرق سرازیر میگردد.

انگلیسیان فیلمی برای هندوستان ودیگر کشورهای شرق ساخته بودند که نام‌آن «گنگادین» بود. دراین فیلم‌زهرآلود، نوکراستعمار برویه‌فرشته در آمده‌وهندیان‌برویه دشمنان آدمیگری .

بسیاری از فیلمهایی‌که برای شمال آفریقاساخته‌شده‌ولژیونهادرآن‌نشان داده‌میشود،همه‌بنام‌تاریخی‌واجتماعی‌خوانده‌میشودوهمه‌آنهانیز «استعماری»است.

بیشتر فیلمهای اجتماعی آموزنده یك‌بدیست. وکمترفیلمی توان‌یافت‌که یك خواست و'لایی را دنبال کند.

باهمه اینها که گفتیم.این رشته فیلمها که نام‌تاریخی‌دارد،جز آنها که افسانه و یاسیاسی و استعماری‌است، بازمانده کم زیانتر از دو رشته فیلمهای دیگریست‌که ما دراین گفتار آورده‌ایم.ازمیان همه آنها چند فیلمی هم توان یافت‌که اگر سودی ندارد، باری زیانی‌هم‌نخواهد داشت.مانند « برادران رایت » و یا«مادام‌کوری» ومانند اینها .

* * *

گذشته از فیلمهایی‌که‌دربالا آمد، سینما یکرشته فیلمهای شادی آور وموزیکال‌و داستان برای کودکان ومانند اینها ساخته‌که اگر نیکی ندارد و ما ار دلقك بازیهای آن بگذریم، باری زیانمند هم نیست واینرشته‌فیلمها نیازی ندارد‌که بگفتگو در آید.



گفتار ششم

سینما و فیلمسازی در ایران

« سینمای ایران دنباله روسینمای اروپاو امریکاست
وهمه بدآموزیهای آنها را « تقلید » میکند. »

چون از سینما در جهان ـ بطور کلی ـ سخن راندیم و آنرا همانگونه که هست بخوانندگان شناساندیم، ناگزیریم سخنی‌هم از سینما در ایران و فیلمسازی آن برانیم. این گفتگو از چند رو است:

یکی اینکه ایرانیان از دیرباز با این « دکان » (در آغاز از دور و سپس از نزدیك) سروکار پیدا کرده‌اند و بسیاری زیر هنایش‌آن می‌باشند.
دیگری اینکه ما از راه همین سینماها که در ایران پدید آمده و فیلمهایی که نشان داده‌اند ، بتاروپودد کان سینما، پی برده‌ایم .

سوم اینکه از سالهای پیش ایرانیان (همچون دیگران) بپدید آوردن فیلمهای سینمایی دست زده، نوار هایی برای پول در آوردن پدید آورده‌اند.

چهارم‌اینکه خواه وناخواه درآینده، توده انبوهی (بیشتر از اکنون) بسینما کشانده خواهند شد و یا بتماشای فیلمهای تلویزیون خواهند پرداخت

و اگر امروز در تهران و شهرهای بزرگ که سینما هست، دسته‌ای ماهی یکبار، انبوهی هر هفته یکبار و کسانی هر شب بسینما میروند، در آینده مردم بیشتر شهرها و چه بسادیه نشینان نیز باسینما سروکار پیدا خواهند کرد .

پنجم اینکه کسانی سرمایه‌های بیشتری برای درست کردن فیلم سینما بکار خواهند انداخت زیرا مردم بفیلمهای فارسی (برداشته شده در ایران) دلبستگی بیشتری نشان میدهند .

از اینجهت‌هاست که ما خود را ناگزیر می‌بینیم درباره سینما در ایران نیز گفتگو کنیم .

۱ ــ سینما از کی بایران آمده ؟

ما بنمایشها وسرگرمیهای گذشته ایران کاری نداریم و نمیخواهیم تاریخچه تآتر بنویسیم، یا از سوگواریها و نمایشهای محرم در تکیه دولت و مانند آنها سخن‌رانیم . نمیخواهیم‌از « تیارت بازیها » و نمایشهای روحوضی گفتگو کنیم. زیرا اینها از گفتار ما بیرون است و جایش اینجانیست .

چون موضوع ما سینماست از اینرو تاریخچه کوتاهی از آن میآوریم :

بیگمان سینما ارمغان اروپا رفتگان است و این تحفه را آنان بایران آورده‌اند. ناصرالدینشاه‌درسفرنامه فرنگ‌ازچیزی‌بنام «پانوراما» یاد میکند. پسر او مظفرالدینشاه‌که درسال ۱۹۰۰ باروپا رفته و از نمایشگاه جهانی درپاریس‌نیز دیدن کرده، در آنجا دستگاه سینماتوگراف را دیده ازآن‌بسیار خوشش آمده و سپس بتوسط عکاس باشی دربار اولین دوربین فیلمبرداری‌را که خودش « سینما فوتوگراف »می‌خواند، بایران آورده و از شیرهای باغ وحش و دسته های‌روز عا شورا منظره برداری کرده است . » (۱)

فیلمی که ازتکیه‌دولت‌برداشته‌شده ۶۰ ــ ۷۰ متر بیشتر نبوده و گویااین نخستین‌فیلمی است‌که در ایران برداشته‌اند .

اینها در آغاز پیدایش سینما بوده. در پایان قرن گذشته‌که ایرانیان کمابیش بافرهنگ اروپا آشنایی پیدا کردند و کسانی‌که بفرنگ رفته باز می‌گشتند، آرزومیکردند هرچه در اروپاست بایران بیاید و ایرانیان از درون و بیرون اروپایی شوند،در اندیشه سینما نیز افتاده به آوردن آن دست زدند .

---

۱ ــ مهنامه صدف ش ۲ ، ۱۱۸

در آنروزگار در تهران،در خیابان فردوسی، روبروی بانک‌ملی کنونی، پیرزنی فرانسوی بودکه مغازه کتابفروشی داشت ومشتریان او اروپاییان یا کسانی بودندکه باروپا رفته، زبان فرانسه میدانستند. این‌خانم فرانسوی «مادام برنادوت» (۱) نامیده میشدکه تهرانیان او را «عرنه عوط» میخواندند. این کتابفروشی بالاخانه‌ای داشت‌که در آنجا فیلم نشان میدادند و میتوان آنرا اولین سینمای ایران خواند. فیلمی که در آن بالاخانه نشان میدادند ازجنگهای‌روس وژاپن گرفته شده وفیلمی خبری بود. درست‌نمیدانیم که‌آنراچندشب نشان‌داده‌اند، تماشاچی‌آن‌چه‌کسانی بوده وچه‌تأثیری در آنان گذاشته، از اینهاناآگاهیم. تنهااینرامیدانیم‌که این‌داستان‌هیاهویی برپاکرد وکسانی‌زبان باعتراض گشودندوگفتند:میخواهند بانشان دادن شکل «اجنه و شیاطین» درشبها، مردم را تاصبح با آنها هم‌آغوش ساخته همه چیزشان را ازدستشان بگیرند. و همین گفتگودکان سینمای مادام برنادوت یاشریکش را بهم زد. پس‌از چندی دومین سینمای تهران درپشت دروازه قزوین باز شد. این سینما کاروانسرایی بودکه‌برای اینکار برگزیده بودند. یکطرفش جای زنها بود وطرف دیگرش جای مردها. لیکن آنهم نتوانست دیری بپاید. ملایان هیاهو برپاکرده‌و وادینا و وامذهبا کردند ومردم عادی را برانگیختند تا ریخته‌آنرا از میان بردارند. گروهی باچوب و چماق ریخته بساط آنرا درهم پاشیدند.

گام اساسی در پدیدآوردن‌سینما درایران درسالهای ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ برداشته شد. علی و کیلی که‌بازرگانی بنام و سپس‌و کیل وسناتور هم‌گردید، از کسانی بودکه سینمایی بنام «گراند سینما» درگراند هتل لاله زار دایرکرد. اوکه سخت دلبسته کشاندن‌مردم بسینماونشان‌دادن‌فیلم‌بود «...هر شب۲۰۰ ـ ۳۰۰ کارت مجانی بین مردم توزیع میکرد تابیایند وفیلمها را تماشا کنند. باوجوداین اغلب‌شبها سالن‌سینما خالی میماند.» (زیرا فهم مردم و دلبستگی به پاکی وشرافت خانواده بیش از اکنون بود)

دراینموقع سینمای دیگری مقابل گراند هتل دایر شدکه آنهم همین سرنوشت را پیدا کرد. اما سینمایی‌که چندی بعد آقایان لوین یعقوب زاده واصیل سورکو در بالای لاله‌زار (سینما ایران) تأسیس‌کردند، کارش گرفت و

---

۱ ـ بنا بنوشته آقای دکتر متین دفتری در سالنامه دنیا سال ۱۳۳۹ سینما را ارد شیرخان بالای کتابخانه «مسیوبارنود» درست کرده بود و ایشان یکشب بآن سینما رفته‌اند ومینویسند:«فیلمها درآن زمان‌بی‌صدا بود وبصحنه‌های یك تآتر آموزنده شباهت داشت.»

کم‌کم رونقی پیدا کرد. زیرا این آقایان که از تبریز آمده بودند بکار سینما و امورفنی آن آشنا بودند. نخستین سینمای مجهز و کاملی که در آن‌زمان بوجود آمد همان سینما ایران بود که هنوزهم دایر است ...

چندی بعد علی وکیلی سینمای دیگری نیز در خیابان سپه (در محل سینما زهره) دایر کرد.

درآنموقع فیلمها «صامت» بودوزیرنویس‌لاتین‌داشت که‌مردم نمی‌توانستند آنرا بفهمند. ناگزیر یک‌نفر وسط سالن راه میرفت و داستان فیلم را بصدای بلند برای تماشاگران تعریف میکرد ....

این داستانها درروزنامه اطلاعات چاپ میشد و می‌نوشتند: «پاورقی امروز ما را بخوانید و فیلم داستان آنرا درگراند سینما ملاحظه فرمایید»

آنموقع فیلمها تکه‌تکه بود و برای اینکه مردم درفاصله دوتکه فیلم سر وصدا نکنند وخسته نشوند، نوازندگانی روی«سن»می‌آمدندوبرای مردم ساز میزدند و برنامه های کوتاهی‌اجرامیکردند. بعدها که‌بلندگو و گرامافون بایران آمددرآنتراکها صفحه نواخته میشد.

در آنموقع زنها چادر داشتند و نمی‌توانستند بامردها در یکجا جمع شوندو بهمین دلیل بسینما نمی‌آمدند. وکیلی برای اینکه زنها نیز بتوانند ازسینما استفاده کنند، اول درخیابان‌لاله‌زار وبعد در سالن مدرسه زردشتیان سینمایی مخصوص خانمها دایرکرد. آگهی این سینما را برای جلب توجه مردم در روزنامه‌های اطلاعات و مهر ایران (گویا« ایران») چاپ‌میکردند و همین روزنامه‌هارا بجای بلیط سینما قبول میکردندیعنی‌هرخانمی‌میتوانست با تحویل دادن یکشماره اطلاعات یامهرایران وارد سینما بشود وفیلم‌راتماشا کند ... قیمت بلیط سینما در آندوره یك قران ـ سه قران و پنج قران بود ....» (۱)

همانگونه که‌درپیش گفتم‌پس‌از آن که‌شوراروپاییگری‌درایران‌برخاست‌وازفرنگ برگشته‌ها کوشش‌داشتندایرانی‌ازدرون‌وبیرون‌اروپایی‌شودوهمه‌ویژگیهای غرب را بپذیرد و آنچه خود داشت،از دست دهد ، پیداست که در این میان از سینما، که در غرب گسترش‌بسیار یافته بود، نمیتوانستند چشم‌پوشند.

اینست‌می‌بینیم‌سینمایکی پس‌ازدیگری، چه‌در تهران وچه‌درشهرستانهای بزرگ، گشوده‌میشدومردم کمابیش بااین دکان‌آشناشده‌ازمشتریانش‌میشدند. و جالب اینکه در اینراه هم میهنان ارمنی ماپیشگام بودند.

---

۱ ـ اطلاعات شماره ۱۲۱۲۹ نوزدهم آبان ۱۳۴۵ ص ۷

این بود تاریخچه بسیار کوتاهی از سینما در ایران.

۲ ـ گسترش سینما در ایران

تادیری، ازآغاز راه یافتن سینما تاشهریور ۲۰ و پـایان جنگ دوم جهانی، سینما گسترش زیادی نداشت و بیماری همه گیر نشده بـود، گفتگو از بازیگران، از کارگردانانو مانندایهنا، تاپیش از شهریور بسیار محدود بود. گاهگاهی در هفته نامهها و روزنامهها از بازیگران یاد میشد و در هفته نامه مهرگان یا اطلاعات هفتگی یا راهنمای زندگی، گاهی از سینما و بازیگران آنسخن میراندند یاپشت جلدی را باپیکرهای از آنانمیآراستند. لیکن چون جنگ پـایان یافت و بار دیگر راه اروپا و امریکا بروی شرقیان گشوده شد و جوانان نوسال بـآن سرزمینها راه یافتند و هفته نامههای اروپا و امریکا بشرق سرازیر گردید، یکباره مـانند بیماری همه گیر « رنگین نامههای » (۲) ایران هم بآن بیماری دچار گردیده پشت و روی جلد وصفحات داخل را وقف « ستارههای سینما » کردند وگفتارها نوشته چاپ و پراکندند وباین گناه و نادانی آنقدر دامنه دادندکـه بیماری تازهای بنام « ستاره پرستی » پدید آمد و اکنون کمتر دختر و پسر جوانیست که «بازیگری» را برنگزیند و درپیرامون او وکارهایش نیاندیشد . بجای دانش و بینش نام او را در یاد نسپارد، شبها بیاد او بخواب نرود و با همسالان خود در باره او وزندگیش بگفتگو نپردازد .

آری در همین بیست سال گذشته است کـه سخن از « هنرپیشه ! » « کارگردان » و سبکهای سینمایی «مد»شده وپرتوپلاهایی از یاوه بافیهای بازیگران سینما، در هفته نـامه هـا چـاپ گردیده و کسانی در رشته « سینمایی نویسی »(که بخشی از ورق پارههای « روزینامه » نام است) بکار پرداخته، بی آنکه در اندیشه نیك و بدو سود و زیان نوشتههای خود باشند ، آنچه خواندهاند بفارسی برگردانیده یـا از مغز پوچ خود پرت و پلاهایی بیرون ریخته بآن افزوده ودر دسترس جوانان نهادهاند وبسینما گسترش بسیار

۲ ـ اصطلاح رنگین نامه ازآقای جلال آل احمد است .

داده آنرا همگانی ساخته‌اند. بطوریکه امروز یکی از گرفتاریها شده‌، و بحث‌و گفتگو» برسر آن آغاز گردیده . « میزهای گرد »پدید آمده‌و گروهی در اندیشه چاره آن می‌باشند. وهمین گرفتاریها بوده که ما ناگزیر گردیده‌ایم این کتاب را پدید آوریم .

۳ ـ آماری از سینما در ایران

دکان سینما اکنون در ایران گسترش بسیار یافته است. بااینکه آمار درستی در دست نیست با اینهمه بنوشته‌های برخی از ماهنامه‌ها و روزنامه‌ها میتوان استناد کرد:

« سینما اینك بزرگترین وسیله تفریح جوانان ایران در شهرهای بزرگ بشمار میرود .

در زمان حاضر در ایران نزدیك بـه صد وهفتاد سینما وجود دارد . مهمترین سینماها درتهران و شماره‌ی آنها تابهمن ۱۳۴۱ بالغ برهفتاد و دو سینما شده است (باشدکه حالا در سال ۱۳۴۵ چندین سینما هم بآن افزوده شده) با وجود آنکه مجموع شماره های سینما های شهرستانها در حدود ۶۰ سینما بیشتر از تهران است، با این وجود گنجایش سینماهای شهرستانها وشماره‌ی تماشاگران آنها باحتمال‌قوی ازتهران بیشتر نیست . بدین‌ترتیب در حدودپنجاه‌درصدازمردمی که‌سالیانه‌به‌سینمامیروند‌درتهرانند. مقدار عوارض‌شهرداری‌تهران برای سینماها بیست‌درصد فروش از فیلمهای فارسی‌و‌یافیلمهایی‌است که‌در ایران‌بزبان‌فارسی‌برگردانیده شده‌است و برای‌فیلمهایی‌که در خارج از ایران‌برگردان‌شده‌اند، بالغ‌برسی درصد میشود. درزمان حاضر فیلمهایی‌کـه‌مشمول‌سی درصد عوارض شهرداری میگردنـد از ۴ درصـد مجموع فیلمها تـجاوز نـمیکند شهرداری تهران اینك سالیانه در حدود ده میلیون تومان از محل فروش‌بلیط سینماها عوارض سینمایی دریافت میدارد ...»

« ... درتهران‌درزمان حاضرچنانکه یادآورشدیم مجموعاً ۷۲ سینما متشکل از ۳۰ سینمای درجه یك ۳۵ سینمای درجـه دو

و ۷ سینمای‌درجه سه وجود دارد. باوجود اختلاف‌بها میان‌بلیطهای سینماهای مختلف‌وقسمتهای مختلف یك سینما، حدوسط بهای‌هر بلیط در تهران در حدود ۱۵ ریال است .

بطور متوسط در زمان حاضر روزانه نودوپنج هزار نفر و سالیانه سی‌وسه ملیون ونیم نفر در تهران بـه‌سینما میروند. رقم متوسط مشتری‌برای هر سینما روزانه ۱۳۲۰ نفراست. روزهای‌جمعه مردم تهران چهل وهشت درصد بیشتر از ایام عادی و در زمستان نزدیك به بیست درصد بیشتر ازتابستان به سینما میروند. باحتمال قوی بیش‌از دوسوم تماشاگران سینماهارا کودکان و جوانان تشکیل میدهد. مبلغی‌که مردم تهران سالیانه تنهابرای خرید بلیط سینمای خود می‌پردازند، بالغ برپنجاه‌میلیون تومان‌میگردد...»

«.... سرعت توسعه سینماهاوهجوم مردم‌بآنها باکمترین پیشرفت دیگری درشئون اجتماعی ما درسالهای اخیر قابل مقایسه است.بویژه اگر به قوس صعودی انتشارکـتاب درسالهای اخیر در سطح تقریبی ۶۶۰ کتاب درسال‌متوقف مانده است بنگریم، و بحران اقتصادی یکـی دوسال گذشته را (سالهای ۳۹ تا ۴۱) درنظر گیریم بموازات«بالارفت» منحنی اعتیادبه مواد مخدره‌و «مصرف‌آبجووسایر مشروبات الکلی و شیوع سرسام‌آور سیگار ملاحظه خواهیم‌کرد که ترقی سینما حاکی‌از«شادکامی»و«بهبود وضع مالی» مردم‌بطورکلی نیست. بلکه شیوع‌سینما درشرایط کنونی تهران مانند شیوع عمومی مسکرات و مواد مخدر ضمناً حاکی ازازدیاد ناراحتیها و«افزایش نگرانی های مردم» است.سینما علاوه بر جنبه تفریحی‌خود تا حد زیادی عنوان«کامجویی‌بدلی» ووسیله‌ی تسکینی را برای مردم پیدا کرده است .

عده‌زیادی ازمردم به سینمامیروند تنهابرای‌آنکه‌نمیدانند درغیراینصورت چه‌کنند و باوقت و ناراحتی‌های خود چگـونه‌کنار آیند . سینما اینك پناهگاهی برای «فراریان ازمدرسه»«فراریان از

« خانه و خانواده»، « فراریان از محرومیت جنسی »ودهها نوع از فراریان دیگرشده‌است ...»

«... علاوه برفیلمهایی که‌محصول داخلی‌است‌سالیانه‌بالغ بر چهارصدفیلم خارجی‌نیزدرایران ـ اخیراً بیشتر بصورت‌واگردان‌شده ـ بمعرض نمایش گزارده میشود.

فیلمهای غربی بامعرفی‌زندگی مصنوعی رویایی‌وارزشهای تازه و اغراق‌آمیز که حتی درخود غرب نیز مصداق خارجی ندارد خودیکی ازمشکلات‌حدید زندگی جوانان مابشمارمیرود ....»(۱)

آماردیگر :

«... درایران‌ومخصوصاً تهران، سینمایکی‌ازپردرآمدترین مشاغل است... درآمد متوسط هرصاحب سینمایك تا۵ میلیون ریال است ....

هزینه ساختمان وتأسیس سینما بین دوتا ۱۶ میلیون‌ریال میباشد .

طبق‌قانون، سینماهای‌جدیدالتأسیس‌تا شش ماه پس‌ازافتتاح ازپرداخت عوارض شهرداری ومالیات معاف هستند. این‌بخشودگی درحدود ۱۵ میلیون ریال یعنی‌کمی‌بیشتر ازمخارج ساختمان‌سینما عاید صاحب آن مینماید ...»(۲)

تازه ترین آمار درباره سینما درایران تاآنجاکه‌من‌دسترسی داشته‌ام‌اینست:

« ... امروز درتهران ۹۲ سینما دایر است و۱۶سینمای دیگر هم درحال ساختمان و تأسیس است احتمال میرود تاعید در حدود ۳۰ سینمای‌تازه در اینشهردایرشود ...

طبق آماریکه سندیکای سینماها دراختیارماگذاشت‌روزانه بطور متوسط یکصد و شصت هزارنفر درتهران بسینما میروند.

اکنون درتهران شش گروه بزرگ سینمایی تشکیل شده که تقریبا همه سینماهای درجه یك را دراختیار دارد...

---

۱ ـ مهنامه‌مسائل‌ایران شماره ۱۲ ص ۵۸۲ ـ ۵۸۵ (کوتاه‌شده)

۲ـ خواندنیها سال ۲۲ شماره۹۶ص۲۳ بنقل از روشنفکر

مشتری سآنسهای صبح، بیشتر بچه‌ها، زنهای بچه دار و آدمهای بیکارهستند. سانس ۲ تا۴ و۳ تا ۴ مخصوص عشاق‌ومحصلین مدرسه در روست،۴ تا ۶ و ۵ تا ۷ و هفت تا ۹ سانس‌های عمومی است ...(۱)»

سینماهای ایران‌برای فروش بلیطهای فیلمها، راههای گوناگونی را دنبال میکنند. هروقت یك سینما ساخته میشود و آماده بهره‌برداریست، رپورتاژ درازی باعکسهایی ازسالن سینما و راحتی صندلیها و اینکه هوای سالن چنین وچنان است وشما درآنجا بآسودگی خواهید نشست وفیلمهای برگزیده ازبهترین هنرپیشگان را بشما نشان خواهند داد، درروزنامه‌ها چاپ‌میکنند. شب اول نیز ازبزرگان و سررشته داران دعوت‌کرده جشن میگیرند وچیزی بنام «مراسم افتتاح» انجام میدهند.

گاهی نیز سینما راباَمذهب بهم میآمیزند. مثلاباین‌آگهی توجه‌فرمایید:

« همزمان بامیلاد حضرت قائم سینمای آزیتای خرم آباد بنام نامی شاهنشاه آریامهر گشایش یافت...»(۲)

که پیداست سازنده خواسته بیك تیر چند نشان بزند.

***

با این آماری‌که آوردیم، دانسته‌میشودکه سینما در ایران چه‌گسترشی یافته و با اینکه آن‌آمار مربوط بسال۱۳۴۱ و۱۳۴۵ است واکنون‌چندسال ازآن میگذرد، باید بیگمان‌بودکه گسترش‌آن بیشتر گردیده ودرآینده‌بیشترهم خواهد شد. زیراگذشته ازنظرهای ویژه سیاسی‌وکمکهایی که بپدیدآمدن‌سینما میشود، یکی دراثرساخته شدن سینما درهرخیابان وکوی ودیگری دراثرپدید آمدن‌دوفرستنده‌تلویزیونی‌درتهران، فیلمهای سینمایی جای ویژه‌ای‌برای‌خود بدست‌آورده‌و خانواده های‌بیشتری رابدرد خودگرفتار میسازد.

تلویزیونهاکه درنشان دادن فیلمهای سینمایی و بدآموزیهای‌آن‌مسابقه گذاشته‌اند، میکوشندبه خانواده‌های‌کم چیز نیز راه یابند وآنان راهرچه‌بیشتر بسوی خودکشند. بنابراین‌ناگزیریست که‌باین‌گمراهی وآلودگی‌نیزپرداخته شود.

---

۱ ــ اطلاعات‌شماره۱۲۱۲۹ تاریخ۱۹ آبان ۱۳۴۵ ص ۷

۲ ــ تهرانمصور شماره ۱۱۶۴ سوم‌دیماه۱۳۴۶ ص۵۸

۴ ـ چگونه بیماری سینما در ایران همه‌گیر شد

سینما با سان کنونیش، از بیماریهای واگیری از رده: وبا، حصبه، سل، طاعون و مانند اینهاست و درهرجا لانه کرد بزودی همه گیر خواهد شد. در ایران نیز چنین بوده و خواهد بود.

همانگونه که در تاریخچه سینمای ایران خواندید، در آغاز مردم از آن می‌رمیدند و بی آنکه بدرستی آنرا بشناسند، میفهمیدند که چیز زیانمندیست و نخست بخراب کردن و ویران ساختن بناهای آن میکوشیدند و یا از دریچه «احساسات مذهبی» آنرا «حرام» میشمردند. لیکن چون سخنان آنان از یکسو پایه وریشه‌ای نداشت و برحقایقی استوار نبود وازسوی دیگر این بیماری باشور اروپاییگری همراه بود و دستهای سیاسی استعمارغرب ازآن پشتیبانی میکرد، توانایی آنرا نداشت که مردم را ببدی سینما آشنا گرداند وکاری کند که مردم از روی داخواه بسینما نروند. بویژه که دکانداران تازه‌ایرانی و آنانکه میکوشیدند «تمدن غرب» جای تمدن «شرق» رابگیرد، ازدر «اخلاق» و «آگاهی برموز زندگی» درآمده برای نوارهای بیهوده‌سینما سودهایی میشمردندوکسانی نیز در «فواید تآتر وسینما دراخلاق عمومی» گفتار نوشته درروزنامه‌ها می‌پراکندند و زمینه فراهم میساختند. اینست که جلو گسترش آن گرفته نشد.

احازه فرمایید دراینمورد هم مانند دیگر موردها نمونه‌هایی یادکنیم تا سخنانمان بی‌دلیل و بی‌مدرك نباشد. نخست بمتن آگهی‌هایی که درهمان زمانها پراکنده شده می‌پردازیم:

۱ ـ اعلان گراند سینما لاله زار

لیله‌جمعه‌شنبه ویکشنبه سریال معروف و بی نظیر پنجه‌ببرو چهره‌ببر درشش‌سری هرسری‌شش‌پرده بامنظره ودورنماو کمیك‌دراین سریال که مشهورترین‌شاهکارهای آرتیست‌های امریکایی‌است‌عملیات محیرالعقول (روت‌رولاند) اکتریس شهیررا ملاحظه خواهید فرمود.

ازدیدن این سریال که‌چندین میلیون برای تهیه آن‌خرج و چندین هزارنفر درآن بازی کرده اند وحاوی «استقامت» و «قوت قلب» یکدختر جوان برای بدست آوردن «حق» خود میباشد، یك «روح تازه واحساسات شجاعانه» بشما دست خواهدداد.

این رمان‌حیرت‌انگیزرااز امروزمرتباً درپاورقی‌قرائت‌فرموده واز لیله جمعه‌قسمت‌اول آنرا در گراندسینماملاحظه‌فرمائید»...(۱)

۱ ـ اطلاعات چهارم دیماه ۱۳۰۶

۲ ـ گراند سینما لالەزار

شبهای جمعه ۶ و شنبه ۷ بهمن ماه درام جدیدالـورود (طالع). این فیلم که برای‌اولین‌دفعه درایران‌بمعرض‌نمایش گزارده میشود توسط ماهرترین آرتیستهای شرکت کمدی فرانسه‌بازی‌شده و حاوی نکات باریك «زندگانی نوع بشر» است .

دراین فیلم « **بدکاری**» و«**هوسرانی**» یك شوهر و « **نتایج وخیم معاشرت او باناکسان** » و«**شجاعت** » و «**استقامت**»زن شجاعی‌رادرمقابل پیش‌آمدها و ناملایمات‌روزگار ملاحظه فرموده در«**زندگانی مجرب**» خواهید شد»(۱)

۳ ـ دو مژده یکجا برای خانمهای محترمه

درسینمازردشتیان نمایش فیلم سریال معـروف‌روت‌رولاند آرتیست معروف ومشهور دنیا برای خانمهای محترمه شروع‌میشود. مشاهده عملیات محیرالعقول‌یك دخترهنرمند دنیا(روت‌رولاند) برای خانمها لازم‌است. سینما زردشتیان ازامروز ۲۰ اردیبهشت‌بهرخانمی که به سینما بیاید و یك بلیط بخرد یك بلیط هـم مجاناً تقدیـــم میکند »(۲)

۴ ـ اعلان گراند سینما و ورودخواتین

چون مؤسسین گراندسینما برای «**خدمت بنوع**»قسمتی از سالون‌را مخصوص خانمهای محترمه نموده لذا امشب‌عموم‌اهالی را دعوت‌بتماشای فیلمهای جدیدالورود و بی‌نظیر خود می‌نمایند و بمناسبت تشریف فرمایی خانمهای‌محترمه ازامشب سری اول و دوم سریال «معروف» کلوله‌مس» را دریك شب نمایش‌میدهد تاعموم اهالی از زن و مرد ازتماشای آن بهره‌مند شوید.

درب ورودخواتین محترمه‌از گراند سینما وآقایان‌محترم از«گراند هتل» است‌کارکنان گراند سینما و همچنین اداره جلیله نظمیه بوسیله مأمورین خود از ورود «زنهای بی‌عفت» و«جوانهای هرزه و فاسد العقیده » به محل سینما ممانعت وازفروش‌بلیط بآنها خود داری خواهد شد ...»(۳)

---

۱ ـ اطلاعات پنجم بهمن۱۳۰۶

۲ ـ اطلاعات‌هفتم‌اردیبهشت۱۳۰۷

۳ ـ اطلاعات۱۳شهریور ۱۳۰۷

در آگهی‌ها میخوانید فلان فیلم « حاوی استقامت» «قوت قلب» «حق» « روح تازه و احساسات شجاعانه» است و بهمان فیلم « بدکاری و هوسرانی» و « نتایج وخیم معاشرت با ناکسان » را نشان میدهد و بیننده « تجربه» می‌آموزد.

مؤسسین سینما « خدمت بنوع» میکنند ومحل سینما جای امن وخوبیست و از ورود «زنهای بی‌عفت» و «جوانهای هرزه و فاسد العقیده (!) » جلوگیری میکند. خانمها از یك در و آقایان از دردیگر بسینما خواهند رفت، هیچگونه برخوردی با یکدیگر ندارند ومانند اینها.

باین دکانداران سینما در بیرون نیز کسانی با نوشتن گفتارها درروزنامه‌ها کمك میکردند. درآنزمان « انتقاد فیلم » و چاپ عکسهای هنرپیشه‌ها رواج نداشت. « فضلا» و « مستفرنگ‌ها» «مقاله درفوایدتآتر وسینما » مینوشتند وآنرا افزاری برای بهبود «اخلاق» و «عفت عمومی» میشمردند. و در اینکار خود پیشرفت زیادی کرده انبوهی‌را بسینما کشاندند درسالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ سینما درایران شناخته شده و درتهران وشهرستانها سالونها بازشده بودوچون آتمسفر دلبستگی باروپا و اخذ تمدن فرنگی بسیار تند بود و ملایان نیز دکانشان بسته شده سخنشان خریداری نداشت، واگرهم میخواستند کاری کنند توانایش را نداشتند، این بود دکان سینما در کناردکان مذهب قرار گرفت. گروهی باین‌وانبوهی بآن‌روآوردند وازکشاکش بایکدیگر نیز باز ایستادند. اگرامروز می‌بینید که‌چند سینمادرکنارچند مسجد قراردارد ودرسینماهافیلمی سکسی نشان‌میدهند وعکسهای نمونه‌آنرا باتن‌لخت بدیوارزده اند و ازمسجد کنار سینما فریادآخوندی(که از«آتش‌جهنم» سخن میراند) بلند است وآیه و حدیث‌می‌آورد وگوش‌کسی بدهکار نیست، ازآنروست‌که آن‌دکان دیگر قدرتی ندارد و کسی گوش‌بحرف‌آن‌نمیدهد. اگرمی‌بینید که مشتریان سینماصف‌بسته‌از جلومسجدنیز گذشته‌اندودرمسجدتنها چندپیرمردزواردررفته‌نشسته‌چرت‌میزنند، این را دلیل برآن گیرید که این‌دکان برابرآن دکان شکست‌خورده‌ومشتریان خودرا ازدست داده است‌وبایدباین‌نتیجه‌نیز رسیدکه دسته مذهبی‌توانایی‌جلوگیری ازسینما را ندارد.

راه تنها یکی است‌و آن اینست که‌حقایق‌بمیان آید و نیك‌وبد یك چیز در ترازوی « خرد» سنجیده شود. از اینراه است‌که به بیماری همه‌گیر سینما چاره تواند شد.

۵ـ فیلمسازی درایران

تا دیری درایران فیلم سینمایی نمی‌ساختند. آنچه ازتکیه دولت یا از

افتتاح راه آهن فیلم گرفته اند آنهارا نمیتوان فیلم سینمایی خواند. آنها بر ویه خبر و مستند است و سودمند و همانگونه که درآغاز کتاب گفتیم فیلم سینمایی چیز دیگریست و فیلم مستند چیز دیگر.

باری پس ازاینکه سینما تا اندازه‌ای جاباز کرد، کسانی دراندیشه فیلم‌سازی درایران افتادند که باید از «اوهانیان» نام ارمنی یادکرد . زیرا اودرسال ۱۳۰۴ « مدرسه عالی سینمایی مسکو » را دیده بایران آمد وازسال ۱۳۰۸ بساختن فیلم پرداخت. او مدرسه ای برای پرورش بازیگر و سپس استودیو فیلمبرداری بنام «شرکت سهامی پارس فیلم» برپاساخت .

اوهانیان نخستین فیلم خودرا بنام «ابی ورابی» باهمدستی مهندس ضرابی و سهرابی تهیه کرد واین اولین فیلم بدون صدا بود . این فیلم ۵۶۰ تومان در رفت داشت و هشتاد هزارتومان درآمد .

سپس فیلم‌های دیگری بنام «حاجی آقا» باشرکت بانو «آسیاقسطانیان» و حبیب الله‌مراد وعدالت درست کرد که خودش دررل حاجی آقا بازی کرده بود . این فیلمها ۳۵ میلیمتری وبادستگاههای بسیار ابتدایی، که بیشتر افزارهای آن درتهران ساخته شده بود، فیلمبرداری میشد وبارنج بسیار آنهارا آماده میکردند. همدستی گروهی که نخستین استودیورا پدید آوردند دیری نپایید واحمددهقان وگرجی استودیوی دیگری بنام ایران فیلم برپاکردند و «دختر بوالهوس» را ساختند (۱)

نخستین فیلم سینمایی بزبان فارسی درهندوستان برداشته شد که نام آن «دختر لر» بود وعبدالحسین سپنتا دررل «جعفرخان» بازی میکرد وجریان خلع سلاح عشایر را نشان میداد این فیلم هم محتوی آن وهم فیلمبرداریش جالب وروی‌هم‌رفته بیزیان بود ، فیلم نامبرده بسیارجاباز کرد و بیشتر کسانیکه باسینما آشنایی داشتند، آنرا تماشا کردند و بلیط آنرا تا چند برابر نیز میخریدند. خود من گویا هفت هشت بارآنرا دیدم.

سپنتا چند فیلم دیگرهم بازی کرد که «چشمان‌سیاه»، «فردوسی»، «شیرین وفرهاد»، «لیلی‌مجنون» نام داشت. لیکن هیچکدام «دختر لر» نشد.

پس‌از اینکه «دختر لر» درایران سود فراوان داد، کسانی بازدراندیشه ساختن فیلم برآمدند. لیکن چون افزاردربایست را نداشتند پیشرفتی نکردندو آن دو استودیویی‌هم که بازشده بود ازمیان رفت.

درآن میان دکتر کوشان بدوبله کردن فیلمها پرداخت و پس ازشهریور بیست به ساختن فیلم دست زد و «طوفان زندگی» را پدید آورد و بااینکه سر و

۱ــ کوتاهشده ونقل بمعنی ازستاره سینماشماره ۱۸ ص ۶ و ۷

صدای زیادی برای آنراه انداختند، لیکن چنگی بدل نزد ودر نتیجة استودیو میترا فیلمی که دکتر کوشان پدیدآورده بود ورشکست‌شده بسته‌شد.

سپس دکتر کوشان استودیوپارس فیلم را باز کرد واز آن تاریخ است که بازیگران و خوانندگان و دیگران، بساختن‌فیلم دست زدند واکنون بیش‌ازده استودیو فیلمبرداری بکارمشغولند.

۶ ـ افزارهای نارسا

فیلمهای سینمایی که‌در ایران‌می‌سازند رونوشت بسیار بی‌مزه‌ای‌ازفیلمهای کشورهای غربیست و درهمه استودیوها همان خلبازی‌هاییکه درهمه استودیو ـ های فیلمبرداری هست، یك درجه هم بدتر، جریان دارد. اگـر دردستگاههای فیلمبرداری‌فرانسه، انگلستان، ایتالیا، وهولیوود (امریکا) دست کم‌پولهای‌فراوان و افزارهای پیشرفته از دوربین‌و چراغ و دکورولباس وماننداینهاهست وتهیه کنندگان‌میلیونها دولار وفرانك ولیره‌بکار می‌اندازند. درایـران هرکسی‌شب میخوابد و هوس‌میکند صبح‌بکار فیلم می‌پردازد و درراه این هوس‌پوچ‌چه‌بسا سرمایه وزندگی و دسترنج‌سالهای‌کوشش خودرا برباد میدهد. فیلمبرداری‌که خود دانش و هنری است وسروکار داشتن با دوربین ونوروصدا نیاز بآن دارد که کسی دررشته فیلمبرداری دانشی بیاندوزد و آزمایشها بدست‌آورد، درایـران معنی ندارد و هرکس توانست دکمه دوربین را بکار بیاندازد فیلمبردار نامیده میشود . کسانی خودراکارگردان میخوانندکه تنها ازآنکارتنتدی کردن، فرمان راندن ، پررو بودن‌را یادگرفته‌اند.

« ... کسانی هم‌که درکارسینما وارد شده‌اند یاازبازار و ومعاملات تجاری می‌آیند یا سررشته‌ای ازعکاسی و مکانیك دارند و یا درتئاتر بازی می‌کرده اند . حتی سرهنگ‌های نظام نیز اخیراً بکار فیلمسازی میپردازند . باری این اشخاص کـه در واقـع تهیه کنندگان‌و گردانندگان‌سینمای‌ایرانی هستند، روش‌غلط‌تجربه‌کور ـ مال را بکار می‌برند و اصلا نمی‌خواهند کوچکترین استفاده ای‌از کارشناسان حقیقی (!) بکنند . البته افراد باذوق وبا استقامت وفعال وصادق هم درمیان این گروه‌پیدا میشوند اماآنها نیز چنان‌درتنگنای جریان‌سهل‌انگاری‌وهوچی‌بازی وسودپرستی‌دیگران قرارگرفته‌اند

که به همان راه سنبل‌بازی و پول بیرون کشیدن و خرج نکردن در افتادند. رویهمرفته محصولات بی‌سر و تهی به بازارمی‌آورند واین روح بی عبالاتی و سرهم‌بندی بقدری پیش‌رفته که ممکن‌است‌سینمای کشور مارا به نیستی بکشاند (ونیستی چنین‌چیزهایی بهترازهستی آنها است) ...

... اصولا تهیه‌کنندگان ارزش بسیاری برای‌هنر پیشگان خود قائل نیستند (نه تنها درایران بلکه درهمه جاچنین است تا هنرپیشه ای دکانشان را گرم میکند اورا بآسمان میرسانند وهمینکه پیر شد یا سودی نرسانید آنرا بآنجا میفرستند که شما پیش از این آنهاراخوانده اید) اگر آقا یاخانمی‌هنگام استخدام اطلاعاتی‌راجع به پرسوناژخود بخواهدفوراً این کنجکاوی بجا رامسخره‌می گیرند. مرعوب کردن بازیگران تازه وارد، ازشوخی‌های بیمزه اربابان صنعت سینماست. مثلابه زنی که‌برای یافتن رلی به مؤسسه‌ای‌رجوع میکند می‌گویند « تو برای قرتی بازی خوبی» و یا چیزهای دیگر ...»(۱)

۷ـ فیلمهای وطنی(!)

چون سینمای ایران «تقلید» سینمای غرب است فیلمهای‌آن نیز برویه فیلمهای غربی است. درایران نیزفیلمهای‌پلیسی ، ترسناك ، عشقی ، تاریخی، کمدی و مانند اینها میسازند و«محتوی» این فیلمها یا ازداستانهای فیلمهای بیگانه رونویس شده یا اینکه مانند «گنج قارون» تم ایرانی دارد وهمان‌بدآموزیهای فیلمهای غربی رابا بدآموزیهای ایرانی بهم آمیخته ویك‌نوارعکس جنبنده بی‌سر و ته ولوس‌وخنکی‌ازکاردرمی‌آید.

این دست‌پختهای رسواراکارگردانهایی (!) نیزکارگردانی میکنند که هرزمان لب بسخن میگشایند آدم نمیداند برنادانیشان بگرید یا بخندد ویابر خودنمایی وبلند پروازیشان نفرین فرستد ، یالب فروبسته خشم خود را فرو خورد .

یکی هوس میکند فیلمی«جنایی‌ترسناك» بسازد. برداشتی که دارد از یك فیلم گانگستری یا ازفیلم ترسناك هیچکاکی است. زن و مرد دسته بندی کرده اند ، هفت تیرکشی میکنند ، وازکشته پشته میسازند. دشنه‌بشکم‌یکدیگر

۱ـ مهنامه‌صدف‌شماره۲ص۱۱۹ـ۱۲۰ (آبان۱۳۳۶)

فرو میکنند. دست خون آلود خودرا بدیوار میکشند. ازدالانهای پیچ در پیچ تاریك میگذرند . با پلیس درمی‌افتند، درراندن اتومبیل ازاین یکی بآن یکی میپرند و ازاین رشته لوس بازیهای رسوا. زن ایرانی، که ازموش میترسد، می بینی هفت تیر کشی میکند و« دستها بالا» میگوید. تیرمی اندازد. درهمان حال عشوه گری میکند . میرقصد. می گرید ، می خندد، فریاد میزند، وازاین رشته بازیها انجام میدهد تا نواری سرهم گردد و بخورد مردم بیچاره داده شود .

یك داستان سردرگم و بیپا که دربیرون ازاستودیو و فیلم نمونه‌ای ندارد و دردی را درمان نمیکند و راهی را نمی نماید که هیچ، بدآموزی هم دارد، «بنام» «شاهکار» «اثری انسانی» «آش سینمای فارسی» بجلودیده‌ها می‌آید . آنوقت کارگردان وتهیه کننده مصاحبه«تلویزیونی» تشکیل میدهند وجومیفروشند و گندم مینمایانند .

یك کارگردان ارمنی که میخواهد جای‌پای هیچکاك گام گزارد، پرت و پلاهایی بهم‌میبافدو بپرسشهایی ازاینگونه که:

ــ چرا از فیلمهای جنایی خوشتان میآید وبکارآن پرداخته‌اید؟

چنین پاسخ میدهد :

ــ بعلت اینکه من ازسایه و نورخوشم میآید.

وچون آقا ازسایه ونورخوشش می‌آید، مردم باید بدآموزیهای او را ببینند واندیشه‌های مغز پوچ اورا بیادسپارند . یا بلبل زبانی‌میکند که«فیلمهای جنایی»هم «استیل» بخصوصی دارد وهم‌چیز« نوی»را نشان میدهد ومن‌میکوشم آن استیل وچیزنورا نشان دهم که مردم به پسندند!!...» (۱)

نادانی را ببینید آقا «چیز نو» آورده، زن‌ایرانی را باگانگسترها (که درایران ببرکت فیلمهای غربی وآموزاکهای زیانمندآنها ، گه‌گاهی‌پدیدمیآید و به بانکها دستبرد میزند) شریك ساخته که‌چه؟ که‌استیل‌ویژه ونوآوری کرده باشد . تفوبرنادانی (!) تفو برگمراهی!!

سینمای‌غرب که بدآموزیهای آن ازشماره بیرونست، این‌فیلمهای‌فارسی صد چندان بیهوده و بیمایه وگمراه کننده‌تراست.

یکی دیگرهوس میکند فیلم تاریخی فارسی‌بسازد . این دیگررسوایی بالای رسوایی است. کسی‌که نه تاریخ خوانده، نه توده‌هاییکه درآنزمانهامی‌زیسته‌اندشناخته، نه‌پوشاك وگستراك ودیگرافزارهای آنزمان‌رادیده‌یابررسی

۱ــ ازمصاحبه تلویزیونی‌دوم‌اردیبهشت۱۳۴۴ درتلویزیون کانال۳

کرده ، چیزی سرهم میکند و بایکرشته گفتگوهای جالەمیدانی و یاسخنان کتابی ازدهان بازیگران ، درس تاریخ میدهد و میخواهد « وطن‌پرستی » و «بیگانه‌رانی» را بیاموزد . تاریخ‌که زمینه پهناوریست واگرفیلمی‌باید ازروی یك پیش آمدی ساخت، بایدکوشش کردکه همه‌کتابهایی که درآنزمان نوشته شده و یانزدیك بآن زمانست خواند، اندیشه های مردم‌آنروزگاررادانست ، افزار زندگــی آنها را شناخت ، و داستان را به پیش‌آمد هرچه نزدیکتــر گردانید وچیزهای« من درآوردی »و «پنداری » بآن‌راه نداد،فیلمساز بدبخت ونادان ایرانی میکوشدبآن «نمك»زند ، عشقی پدید آورد، زن و مردی‌را با لباسهای تازی درکنارهم نشاند ومرد«قهرمان(!) »را بازن«سوگلی»که‌ناخن‌ـ هایش را بامانیکور«ماکس‌فاکتور» رنگ‌کرده، بنمایاند تافیلم «پر آنتریك» باشد و مردم «خوششان» بیاید . سپس‌کارگردان وهنرپیشه‌ها میزگرد دراین روزنامه و آنروزنامه و یا دررادیو برپا کنند و درپیرامون« اثرخلاقه » داد سخن دهند و منتی هم برمردم نهند که مارنج میبریم و فیلمهای تاریخی را به پیش دیدگان مردم میآوریم تا «درس‌غیرت» ویا «شجاعت» بیاموزندوباین هنر هفتم وهشتم و نمیدانم چندم آفرین بخوانند .

کسانیکه نه معنی«میهن»را دانسته‌اند نه«شرف وپاکی»میفهمند چیست و نه سرسوزنی‌از«دلاوری» سهم‌برده اند ونه‌آنچه برزبان میرانند دردل دارند، میخواهنده آموزندگی» کنند؟ !راستی‌را بایدافسوس‌خورد.

***

بگذارید درهمین زمینه فیلمهای‌تاریخی ودیگرفیلمهای وطنی‌ازنوشته‌ای که درپیرامون فیلم فارسی است بخشی‌رابیاوریم . درآنجاآمده :

«...درمورد فیلمهای تاریخی‌یا «تخیلی» باید برای‌صدمین بارتکرار کردکه ما با نداشتن وسایل فنی وهنری‌کافی ازروز اول اشتباه بزرگی‌کردیم‌که‌بچنین داستانهایی دست زدیم . ما در ایران نه‌میتوانیم صحنه‌های دسته جمعی بازدوخوردها و سپاه ولشکر زیاد بوجود آوریم نه متخصص رزم‌وجنگ داریم و نه‌پول وجرأت‌ساختن دکورهای عظیم درماست .

سناریست وتهیه‌کننده‌وکارگردان حتی یك محقق یامطلع درتاریخ‌را درکارخودوارد نمی‌کنند وخودشان‌هم کوچکترین‌اطلاعی ازمیراث‌ادبی‌وهنری‌وتاریخی‌ندارند و به‌نقاشی‌ایران آشنانیستندتــا

لباسها ودکورو ملزومات مناسب تهیه کنند، هنرهای زیبای مارا ندیده می گیرند و مرتکب هراران خطا میشوند که تنها فهرست آنها خود میتواند کتابی را پرکند. مثلا صحنه‌های فیلم «آقامحمدخان» (از محتشم) درکاخ گلستان برداشته شده استورویهم رفته عکاسی وصدا برداری آن اثرخوب است. ولی دوسوم این قصرخاصه شمس العماره و باغ وغیره. درزمان سرسلسله شاهان قاجارهنوزساخته نشده بود. تالار آئینه درزمان محمدشاه و ناصرالدینشاه است وهمه اثاث امروزی این کاخ مربوط به سالهای پس ازمرگ آقامحمدخان می باشد. معجزه سینمای بیسواد ایرانی درآنست که آغا محمدخان رادرخانه‌ای نشان میدهد که دست کم سی سال پس ازمرگ او بنا شده است. در «رستم و سهراب» و «قزل ارسلان» (ازشاهپوریاسمی) زنهایی هستند که در آن دوره های حماسی بادندانهای طلایی لبخند می‌زنند وپای می-کوبند.

ازاین گذشته دراین نوع فیلمها بجای آنکه ازهنرملی باستانی خودمان الهام بگیرند، به تقلید کورکورانه ازآنچه هولیوود درفیلمهای به‌اصطلاح شرقی‌خودمی کند، می‌پردازند. ایلوش بازیگر ایرانی بجای آنکه سعی کند یك پهلوان ملی را زنده کند ازبازی ضعیف ترین و بی‌احساس‌ترین هنرپیشه آمریکایی «ویکتورمیچور» تقلید می کند. موها را بشکل او می‌آراید و ابروان‌را بشیوه اوبالا می‌اندازد.

تقلید شاید وحشتناك ترین شکل بی‌ابتکاری سینمای ما باشد تا یك فیلم هندی دراین مملکت می گیردهمه «راج کاپور»ی - شوند و موسیقی ما بسبك هندی دگرگونه می گردد.

درباره موسیقی باید بگوییم که بجز «بلبل مزرعه» «مجید محسنی» (که آهنگ خارجی بکار نبرده است) همه فیلمهای دیگر وقیحانه موسیقی خارجی‌را درنمایش ایران زمانهای باستان بکار زده اند. «رستم وسهراب» با اورتور «سوار نظام سبك» از سوپه و «پرسودهای» لیست توأم شده است. «برهنه خوشحال» با آهنگ های چایکفسکی و موزیك فیلم «قاره مفقود» درجنوب شهر تهران گردش میکند. همینکه یك قهرمان فیلم ایرانی ناراحت می گردد به‌سراغ سمفونی پنجم بتهوون‌یا «پاتیک» چایکفسکی می‌روند... (۱)

---

۱ - مهنامه صدف‌شماره۲ص ۱۲۱ - ۱۲۲ نوشته‌ی فارغ

اینرا کسی نوشته که از گفتارش برمیآید که درسینما (ازدیده فنی) وارد است و بریزه کاریها با دیده بازمی‌نگرد و میداند فلان آهنگ مال کیست. بیننده عادی هم که بآنها وارد نیست، بی آنکه ویژه کار باشد، نیز با دیدن فیلمهای فارسی بایرادها تواند برخاست و آن ایرادها نیز درست است. زیرا هیچکسی بهتر از بیننده (که «خردش آزاد» است وهیچگونه وابستگی با تهیه کننده و کارگردان و بازیگر ندارد) نمیتواند نادرستیها را ببیند و اگر این بیننده تااندازه‌ای هم سینما برو باشد، ازهر کسی که درساختن فیلم دست دارد، بهتر میتواند ایراد گیرد و بیگمان ایرادش نیز بجا خواهدبود.

کوتاه سخن فیلمهای فارسی همه بدآموزیهای فیلمهای غربی را دارد، بدآموزیهای شرقی‌را هم بآن می‌آمیزد وازآن «معجونی» بدست میدهد که بیمار را بلب گور میرساند.

بازیگران وگردانندگان سینمای فارسی دست کمی ازدیگران ندارند همه آن آشفتگیها وبیراهیها ونادانیهایی که نمونه های آنرا در گفتارهای گذشته آوردیم، دارامی‌باشند. بویژه که آنها، بابدیهای ایرانی‌نیز آمیخته شده‌است.

***

اجازه بدهید درپایان این گفتار ازبازیگر جوان وزیبایی که جان‌خود را برسر نادانی‌سینما گذاشت وخاندانی‌را گریان ساخت‌یاد کنیم. اوبنام«بیژن روحانی» خوانده میشد وهمه کسانیکه فیلم تبلیغاتی‌بك روغن‌نباتی‌را دیده‌اند باچهره اوآشنایی دارندواوهمان کسیست که شکارچی خوانده‌شده وسوار براسب مرغ هوارا میزند ومیخواند «منهم جوان‌یکه زن، شکارچیم‌شکارچیم، مرغ هوا را میزنم.»

این جوان درفیلمی بازی میکرده که ازکوه پرت شده‌وکشته‌شد. خبرش را درروزنامه‌ها نوشتند وگفتند: «هنرپیشه مقتول قربانی رقابت وحسادت شد» خبرچنین است:

« رسیدگی‌به پرونده بیژن روحانی هنرپیشه‌ای که سه‌روز پیش دراثنای تهیه فیلم «شهرفرنگ» درناحیه گزنك در راه هراز کشته شد به‌دادسرای شهرستان آمل محول گردید.

تهیه‌کنندگان فیلم اعلام کرده اند بیژن هنگامیکه در ارتفاعات دره گزنك درلباس محلی مشغول بازی درفیلم بود سقوط کرد وکشته شد درحالیکه بستگان بیژن عقیده دارند مرگ‌وی‌عادی

نیست وشاید اوقربانی رقابتهایی شده باشد... پزشکی‌قانونی تهران علت مرگ بیژن راشکستگی قاعده‌جمجمه اوتشخیص داده درحالیکه برادر او میگوید بیژن درصحنه گزنك باید تنها ازرودخانه عبور می‌کرد و اینکه می گویند از ارتفاعات دره سقوط کرده بیمورد است... »(۱)

ما از خود داستان آگاهی نداریم و نمیدانیم که حق با کیست؟ ولی این جلوگیر آن نخواهد بود که ازآنچنان پیش آمدی افسوس نخوریم. هرچه هست او فدای اتمسفر شومی، که‌سینما پدیدآورده، شدو جان‌برسرآن نادانی گذاشت وببازیگران دیگری که بابدبختی‌عمر بپایان رسانده و یا ازناآسودگی دست بخودکشی زده اند پیوست. تازه اگر اوهم زنده میماند ودرصدفیلم هم بازی‌میکرد وپولدارهم میشد، خوشبخت‌نبودوبروزگارپیری چون بازمیگردید وبگذشته اش و بکارهای بیهوده ای‌که‌کرده، وبه‌هوسبازیهایی‌که دست زده، می‌نگریست سخت‌پشیمان گردیده‌ناآسوده میگشت. زیراپایان بیشتر«بازیگران» چنین بوده است.

این خود یك قانون دیگر نشد نیست که: «هرکس افزاردکان‌سینما شود او راپولدار وبنام خواهندکرد و تاهنگامیکه بشود از اوکارکشید، ارجدار خواهد بود وسپس‌روزهای بدبختی فرا میرسدو درپیری وافتادگی‌باتنگدستی‌و سختی‌روزگار بسرخواهد داد و سرانجام گمنام و پشیمان از جهان خواهد رفت.»

۸ - ایرادهایی‌که بفیلمهای‌فارسی وارد است

بسیاری برفیلمهای ساخته شده درایران، بویژه فیلمهای سینمایی که از زندگی توده مردم نمونه‌هایی دارد، ایرادها گرفته‌اند وکسانی‌نیز آنهارا برابر «مقیاس ومیزان» نشمرده ازدیده «فنی»دارای‌کمیهایی‌شمرده‌اند. کسانی«بفرم و استیل» آن ایراد وارد ساخته‌اند. کسانی‌آنها را «نوارهای عکس‌جنبنده» خوانده‌اندکسانی«محتوی» آن‌را نکوهیده اندکه اینها همه درجای خوددرست بوده. ولی‌باید گفت‌فیلمهای سینمایی ایران‌سراپای آن ایراد است. نه بیرون آراسته ای دارد ونه درون پیراسته. برداشت بسیارپوچی است‌ازفیلمهای‌پوچ غربی. فیلمهایی‌که درصفحه‌های گذشته درپیرامون آنها گفتگوکردیم.

---

۱ ـ اطلاعات شماره ۱۲۰۹۸ سیزدهم مهر ۱۳۴۵ صفحه «حوادث»

انبوهی از «سینمایی نویسان» که کارشان بررسی فیلمها و «تبلیغات» در باره آنهاست، بارها دیده‌شده گفتار نوشته وبخود بالیده اندکه سرانجام ایران هم دارای فیلمهای «ملی» گردید. وارپدیدآمدن «صنعت‌ملی فیلمبرداری‌ایران» خرسندی نموده اندکه این‌نوشته‌ها جز «چاپلوسیهای پست شاعرانه» نیست.

پایه‌ـ‌ارترین «خرده گیری» که ازفیلمهای‌فارسی‌شده درنوشته‌های‌آقایان هوشنگ کاووسی‌وهژیر داریوش‌وپرویز صیاد،میتوان‌خواند،ومابااینکه باهمه سخنان آقایان پیرامون «هنرفیلم»هم‌آواز نیستیم‌و آنهارادرگفتارهای دیگری‌بگفتگو خواهیم‌گذاشت، دراینجا برای اینکه نمونه‌ای ازایرادگیریهـارا بدست داده باشیم بخشی از«انتقاد»آقای پرویز صیادرادرزیرمیاوریم.

آقای‌صیاد درگفتاریکه‌زیرعنوان« سینمای‌فارسی‌غیرملی وایرانی‌نیست» نوشته،درآغار ازبیماری سینمای‌ایران‌سخن‌رانده آنرانه‌سینمامیداندونه ایرانی وچنین میگوید:

«... درمورد اول یعنی‌سینما نبودن سینمای فارسی‌بدون توجیه مفهوم فنی‌ووسیع سینماکافیست بپذیریم‌که سینما نیز چه‌بصورت فن درنظر گرفته شودوچه‌بصورت هنر،مانند هرفن‌یاهنردیگر صاحب اصول وزبانیست‌خاص‌خود. کسانی‌که درایران فیلم ببازارآورده‌اند متأسفانه« زبان سینما » را نمی‌دانند ...»

سپس نمونه‌هایی از دوفیلم« ضربت » و «انسانها» آورده و نوشته‌که در آنها « زمان و مکان » بدیده‌گرفته نشده . سپس دردنبال آن می‌نویسند:

«... نوع دیگر بیماری سینمای فارسی همچنانکه ذکر شد » ایرانی نبودن آنست . غرض از ایرانی بودن یك فیلم این نیست‌که آن فیلم درایران ساخته شود. آیا اگر یکی ازاهالی‌مالزیا بدون اطلاع‌ازاوضاع‌اجتماعی واقتصادی وتاریخی‌ایران‌بدون‌آگاهی از روانشناسی مردم این سرزمین فیلمی بسازدکه تصاویرش درسبزه میدان‌یا بازارکفاشها تهیه شود واسم آدمهایش حسین‌وجعفروفرامرز باشد، میتوان‌فیلمش‌را ایرانی نامید؟ هرگز!؟...

علت‌آن نیست‌که سازنده فیلم ازاهالی مالزیاست‌بلکه‌ناشی از عدم شناخت او نسبت بجامعه ایست که فیلمش‌را درآن یا برای آن ساخته است.

بنابراین نقش ایرانی بودن یك فیلمسازنیزملاك ایرانی بودن فیلمی‌که میسازد نیست.

سینما را دانش فنی و بینش هنری سینما وسینمای ایرانی

را دانش وبینش و مردم شناسی ایـران میتواند بوجـود آورد و لاغیر ...»

سپس میگوید :

« . . . اول باید سینما را شناخت بعد سینما ساخت . نخست انسانها را شناخت آنوقت بساختن «انسانها» پرداخت. کوشش درنشان دادن باصطلاح معایب ومحاسن یك انسان یا یك جامعه بدون شناختن ریشه و علل معایب ومحاسن مورد نظر نتیجه مینود که در فیلم «انسانها» وقتی سازنده فقررا مطرح میکند علاوه براین که آن فقرمنشأ اجتماعی درستی ندارد، ؤید فقرفنی سازنده درتصویر کردن اندیشه‌هایش ازآب درمی‌آید.... الخ» (۱)

واین نمونه‌ای از بهترین «انتقاد»های سینمایی است زیرادرهمان‌حال که فیلمی‌را بگفتگو گذاشته، آگاهیهایی نیز ازسینما بدست‌میدهد.



---

۱ ــ خواندنیها سال ۲۴ شماره۶۵ ص۵

گفتار هفتم

آسیبهای سینما

« بسیار چیزهاهست که ما از نتیجه آن بسودمندی یا زیانمندیش پی میبریم و سینما یکی از آنهاست.»

آسیبهای سینما یکی و دو تا نیست وزیانهایی که ازرهگذر آن بزندگی آدمیان ـ چه درشرق وچه درغرب ـ وارد آمده، بیشماراست. راستی را درروزگارما سینما و تلویزیون گرفتاری بزرگی شده که رهایی از آن بسیاردشوار میباشد.

سینما «دوالپای» شومی‌شده که‌دست خودرا بهرگوشه ای از زندگانی درازکرده و درهرپیش آمد ناآسوده‌کننده‌ای، ردپای آنرا توان یافت .

نمیگوییم‌همه بدیها ازآن سرچشمه می گیرد ، نمی گوییم سینما به‌تنهایی «عامل» همه بدیهاست ، چنین داوری درست نتواندبود . ولی بیگمان بایـد پذیرفت که آموزاکهای سینما درگسترش «بدیها»هنایش دارد. بایدپذیرفت کـه سینما زمینه«بدی» را هرچه پهناورتر گردانیده ـ بایدپذیرفت که همه فیلمهای

سینما « آموزنده» (۱) است چیزیکه هست بدآموزیهای آن بسیار بسیار زیاد و نیك آموزیهایش بسیار بسیار کم.

این‌ها چیزهاییست که هیچکس (جز شیفتگان و بلند گـویان سینما) نمیتواند نپذیرد . اینها نتیجه یك رشته بررسیهاییست که روانشناسان وجامعه شناسان کرده اند :

« ... یك فیلم بطور کلی درافراد مختلف دارای اثری کم و بیش متفاوت است . هر کس بنا بر زمینه‌ی انفعالی دایم یاموقت و واکنش روانی خود بنحوی خاص تحت تأثیر فیلم یا قسمتهای معینی از آن قرار می گیرد. درافراد مختلف فیلم غالباً تداعی خاطـرات وعواطف و احساسات گوناگونی را برمی‌انگیزد . بسیاری ازمردم حتی بدون آنکه خودآگاه باشند، خویشتن رادرغالب قسمتی ازفیلم، یا قهرمانان آن جای میدهند ونقش خویش را دربازی وماجراهای آن می بینند ...»(۲)

پیداست که سینماسازان،چون خودشان گروهی روانشناس وجامعه‌شناس در زیر فرمان‌دارند، باین پژوهشها پاسخهایی میدهند وبا «هو» و«جنجال» ویا ازراه نیرنگ جلو آنهارامی گیرند. بااینهمه می بینیم که بدآموزیهای سینما برونامه‌ها افتاده پرده برداشته میشود.

ما دراینجا ازچند بدآموزی و آسیب سینما ، بدآموزیها و آسیبهایی که هریك به تنهایی میتواند بدی سینما را نشان دهد، بکوتاهی سخن میرانیم وزمینه بدست خوانندگان میدهیم تاخودشان باپژوهشها و بررسیهای بیشتر ازآسیب‌ها و بدیهای دیگرش نیز آگاه کردند .

این بدیها که خواهیم آوردچیزهای کلـی است وباین یا آن فیلم بستگی ندارد . پژوهشی است که از رویهمرفته همه فرآورده‌های دکان سینما بدست آمده و درمیان توده ها پراکنده گردیده است .

۱ - سینما و مادیگری

سینما، چه‌در شرق و چه درغرب، زیر هنایش فلسفه‌مادیست . این‌فلسفه

---

۱ ــ آموزنده دراینجا بمعنی هر آنچیزیست که بآدمی می‌آموزند وبمعنی «عبرت انگیز » یانیك آموز نیست .

۲ ــ کتاب روح بشرص۳۳۵نوشته دکترصاحب الزمانی.

بزرگترین گمراهیست که آدمی بخود دیده ، اگر همه گمراهیهای تاریخ را در یك کفه ترازو گزاریم وما دیگری‌را درکفه دیگر، سنگینی این بیشتر خواهد بود . ویرانی و بن‌بست کنونی جهان‌از این‌فلسفه است .

برای‌روشنی سخن‌ناگزیریم ببینیم‌پیروان آن‌فلسفه چه‌میگویند و فلسفه مادی‌یا بهتر بگوییم « مادیگری » چیست ؟ : « ... « مادیگری » از دانشها سرچشمه گرفته و گرفتاران آن بیش از همه دانشمندان بوده‌اند . اینان از جستجوهای خودچنین نتیجه گرفته‌اندکه جهان‌هستی جزهمین دستگاه‌سترسای (محسوس) مادی‌نیست ... » (۱)

دانشمندان‌از آنجاکه پیوسته‌با ماده سر وکار دارند نمیتوانند جز این بیاندیشند. زیرا آزمایشهای‌آنان‌بر روی ماده‌است.ولی‌پیروان فلسفه مادی‌همین را گرفته آنرا گسترش داده‌بلغزشهایی افتاده وآسیبها رسانده و جهان را باین بن‌بست کنونی رسانده‌اند. آنان‌میگویند :

الف ـ جهان‌هستی جزهمین دستگاه‌محسوس مادی نیست .

ب ـ جهان‌را پدیدآورنده‌ای نیست‌و خداساخته مغزانسان است .

پ ـ پشت‌سر اینجهان جهان‌دیگری نیست‌و مرك پایان زندگیست.

ت ـ آدمی‌همین تن‌و جانست‌و دراو نیرویی‌بنام روان و خردی‌که از تعریف‌ماده خارج‌باشد، وجودندارد.

ث ـ آدمی‌همپایه دیگر جانورانست و چون سرچشمه‌کارهای جانوران خودخواهیست‌آدمی‌هم‌ناگزیرست مانندآنان باشد ، بایدهمیشه پروای‌خودکند وسود خودرا بدیده گیرد .

ج ـ درجهان نیکی‌و بدی‌نیست و هرکسی آنچه را بسود خود می‌یابد نیك‌میشمارد وآنچه را بزیان خود می‌بیند، بدمیشناسد. بزبان دیگر نیك و بد نسبی است .

چ ـ زندگی نبردست وهرکسی باید جز دربند خوشیهای خود نباشد وپروای‌کسی و چیزی نکند .

ح ـ هر ناتوانی خوراك تواناست .

خ ـ آدمی نیکی نپذیرد .

د ـ آدمی‌در این « تنازع‌بقا » باید زورونیرنك بکاربرد ، دراندیشه

---

۱ ـ کتاب « دین وجهان » نوشته کسروی دیده‌شود

سود خود باشد و از هر راه بتواند پول در آورده ، لقمه از دست دیگران برباید .

ذ ــ برانگیختگان یامردان خدایی جز مردان هوشمند نبوده‌اند، پیغمبری یا برانگیختگی دروغ است .

و ــ چون جهان دیگری پشت این جهان نیست، کیفر و پاداشی هم نخواهد بود .

« اکنون شما نیك بیاندیشید که این اندیشه‌ها چه‌هنایشی در آزمندان، ستمگران و هوسمندان توانستی داشت وچه دستاویزی بدست آنان توانستی داد . درجاییکه زندگی نبرد است، چرا آزمندان تا میتوانند پول نیندوزند ؟! چرا پروای حال بینوایان و مستمندان کنند ؟! درجاییکه ناتوانان خوراك توانایانند چرا ستمگران دست از ستم بازدارند ؟! چرا ناتوانانرا در زیر پا نمالند ؟ اگر درجهان نیك و بدی نیست چرا هرکسی هر چه دلش خواست نکند ؟ چرا جلو هوسهای خود رانگیرد ؟!

در اینجاست که میگوییم این بدآموزیها جهانرا زیر وروگردانیده. در اینجاست که می‌گوییم اینها آموزاكهای زهرآلود می‌باشد .

در نتیجه همین بدآموزیهاست که نخست در اروپا و آمریکا و سپس در دیگرجاها « نبرد آدمیان » بسیار سخت و زندگانی بسیاردشوار گردیده ... »(۱)

اکنون خواننده گرامی بیاندیش و آنچه را از آغاز کتاب تا اینجا خوانده‌ای بیادآور، به‌بین که سینمادر گسترش این اندیشه‌ها چه‌کرده؟ به بین این « هنرهفتم » چگونه‌پیوسته درخدمت این‌اندیشه‌ها بوده و باد بآتش آنها زده ؟! آن کوشش تهیه‌کنندگان ، آن‌فرمانروایی‌ومردم آزاری‌کارگردانان، آن‌زندگانی تیره‌وتاریك‌بازیگران ، آن‌پول پرستی گردانندگان کارخانه‌های فیلمسازی ، آن « تبلیغات » پهناورو همه جانبه آنان ، آیا برداشتی جز از این‌فلسفه است ؟ آیافیلمی توان‌یافت که‌همین‌اندیشه‌های زهرآلود بیك‌شکلی‌در آن گنجانده نشده‌باشد؟ یا برای آن هدفها نکوشیده باشد؟ اگر فیلمی هم پیدا شودکه یك‌بند یاچند بنداز این‌آیین فلسفی را ردکند، یا راهی بآخشیج آن بپیماید، در میان‌هزاران‌فیلم سینمایی دیگراز میان‌خواهد رفت‌و یادبری‌نپاییده میدان‌را بآنها وا خواهد گذاشت .

---

۱ ــ از کتاب « دین و جهان » و مهنامه پیمان سال ۴ــ۵ــ۶

۲ - پندارپروری

یك گمراهی و آسیب‌دیگر سینمامیدان دادن به‌پندار و پندارپرور‌یست. سینمادر این‌زمینه میدان‌پهناوری‌دارد وزندگی را ، نه‌آنچنان که‌هست ونه آنچنان که بایدباشد ، بمردم می‌نمایاند . درسینما همه‌چیز شدنیست. یکتن رامیتوان‌دردوسه جادید ، میتوان‌اورابهواپروازداد ، میتوان‌تمام آن‌خرافاتی که‌در کیشها هست‌برویه « واقعیت » درآورد . میتوان موسی‌را بکوه‌تور برد و درخت‌آتشین راپدید آورد که سخن گوید . میتوان‌با نیروی‌برق ده‌فرمان را برسنگ خاراکند . میتوان‌رودخانه نیل‌را ازروانی بازداشت . میتوان‌عصای موسی‌را اژدهاکرد .

میتوان‌عیسی راباسمان فرستاد.میتوان با بشقاب‌پرنده ازکره‌های‌آسمان بزمین‌آمد . میتوان‌از تونل‌زمان گذشت وبه‌دومیلیون سال پیش‌از میلاد مسیح رفت.میتوان‌جانورانی که ریشه‌شان‌کنده شده ، دوباره زنده‌کرد که بندرها را ویران‌سازند وآدمیان‌را مانندکینك‌کنك دردست گیرند ودربالای ساختمان‌بلند « امپایراستیت » هواپیماها راواژگون‌سازند .

میتوان‌مرده دوهزارساله‌رازنده‌ساخت. میتوان مغز دیوانه‌ای را درکله فرانکنشتین‌جاداد تاآدم بکشد. میتوان آدم مصنوعی ساخت که بفرمان « سر کانگستر » ببانك‌ها دستبرد زند. میتوان‌مرد خون آشامی ساخت‌که روزها بمیردو شب‌همچون خفاش‌پروازکند واز خون دختران بنوشد . آری میتوان همه« نشدنیها» را«شدنی»ساخت‌و پروای‌نیك‌و بدآنرا نداشت که مردم‌بترسند واز هیجان بلرزند و بیمار شوند . پروای آن نداشت‌که جوانان در هرکشوری دسته‌های کانگستر پدیدآورند ومانند آنچه‌می‌بینند آدم‌کشند و پول بدزدند و بی‌ناموسی‌کنند وآسایش رابهم‌زنند .

آری‌وقتی‌پابندی‌نباشدوآدمی‌که: «سرچشمه کارهایش‌مغز است» درون‌مغز را ازپندار پرسازد ، زندگانی‌او جز آنچه آمد نخواهدبود وکارهاواراده‌اش درچنگال آن‌اندیشه‌های شوم،اسیر و درمانده خواهدبود. زیرا سرچشمه‌اش‌از کتابها ، سینماها ، تلویزیونها وروزنامه‌ها وآموزاکهای آنچنانی‌میباشد .

« . . پندارار بدترین گرفتاریهاست وچون نیروگرفت چشم‌وگوش را می‌بندد وهوش‌را ازکار می‌اندازد.چه‌بسا مردتندرستی‌که خودرا بیمارپندارد

وردراازتن خوددریابد... »(۱) «... پندارپرستی یکی از بدترین گرفتاریهای جهان باشد و خرد و همه چیز را زبون گرداند ... » (۲)

«... پندار آسیب زندگانیست . تاریخ را بخوانید، چه گمراهیها که از آدمیان رونداده ، چه کشاکها که نشده ، چه خونها که ریخته نگردیده ، آن خدایان بیشمار و خونخوار یونان ورم ، آن گاوپرستی مصریان ، آن آتش ورجاوند ایرانیان، آن مارپرستی و نادانیهای بیشمار هندیان، آن بت پرستیهای کلدانیان و تازیان ...»(۳) اینها همه ریشه‌اش از پندار است وسینما در استواری این ریشه‌ها میکوشد و همه آنهارا درفیلمها میگنجاند .

«...از پندار و انگار گذشته از اینکه دانشی بدست نیاید خود مایه پراکندگی باشد ... » (۴) وسینما باین پراکندگی کومك میکند و با پدید آوردن فیلمهای شوم برتری نژادی ، که ریشه‌ای از دانش ندارد، کینه نژادها رافزون میسازد و در میان توده‌ها پراکندگی می‌اندازد .

« ... پندار گاهی بسیار نیرومند است وکسانی را تا بجاهای بسیار دوری تواند کشید ... » (۵) وفیلمهای سینمایی با پدیده‌ها و فرآورده‌های خود به نیرومندی پندار میکوشد .

« پندار یکی ازهوسها وناتوانیهای آدمیست که چیزی راکه می‌بیند و یا می‌شنود میخواهد در پیرامون آن پندار بافی کند . ولی این یك راه سرا پا زیانیست که باید ازآن دوری گزید ... » (۶) و سینما هیچگاه گوشش باین حقیقت بدهکار نیست و نه تنها از آن دوری نمیکند، بلکه آتش آنرا تندتر میسازد. مثلاداستانی، یا بهتر بگوییم افسانه‌ای، یکی پدیدآورده که قاره‌ای درجهان بوده بنام اتلانتید وهمه باشندگان آن قاره‌زنها بوده‌اند. بر روی این افسانه پنداری، سینما فیلمهاساخته ودر فیلمی که بیست هزار فرسنك در زیرزمین نام دارد کسانی را بآن قاره رسانیده.

کوتاه‌سخن درآدمیان « نیرویی بنام پندار هست و این نیرو است که بیش

---

۱ ــ پیمان سال ۴ ص ۲۳۹

۲ ــ پیمان سال ۶ ص ۳۳۲

۳ ــ پیمان سال ۳ ص ۳۵۵

۴ ــ پیمان سال ۶ ص ۱۶۴

۵ ــ پیمان سال ۶ ص ۳۷۱

۶ ــ ایضاً ص ۴۵۵

ازهمه مایهٔ گمراهی میشود ... » (۱) و سینما به‌این نیرو صورت « واقعیت » می بخشدو دنیایی‌از گمراهی پدیدمیآورد . اجازه‌بدهید در اینجا یك« حقیقتی» رابنویسم وآن اینست که :

«... یکمردمی که‌باهم‌میز ینددرسودوزیان بهم بسته‌اند و اگر یکی یك نافهمی‌یا یك‌بدرفتاری داشت نه‌تنهاخوداو،دیگران نیززیان بینند . مثلاازنیکه پابسته عطسه‌و چهارشنبه وبوم ومانند اینهاست‌و یابجاد و وفال‌و دعاباورمیدارد زیانش‌بدیگران هم‌خواهد رسید . مردی‌که پندارپرست است‌وبراستیها پشت پا میزندو پی‌کارهای بیهوده‌را می‌گیرد،مایه‌گزند دیگران نیزهست ... »(۲)

اکنون بیاندیشیدکه سینما بافیلمهای خودچگونه این‌حقیقت را ازمیان برمیدارد .

ازاینها گذشته، سینما بانشاندادن‌فیلمهای‌عشقی‌ورؤیایی، توده‌مردم‌وبویژه زنان‌را گرفتار « رؤیاپرستی » (که‌رویه‌دیگر همان‌پندارپرستی است)،میسازد. درهمین زمینه « چی‌پی‌مایر » پژوهنده انگلیسی از راه پراکندن پرسشنامه و بدست‌آوردن آمار،این داستان راگواهی‌میکند و نمونه‌هایی میاورد که مایکی رادر اینجامیآوریم . دوشیزه‌ای در پاسخ پرسشنامه مایرمی‌نویسد :

« غالب‌از فیلمهایی که‌من‌دیده‌ام درحقیقت ماده‌اصلی برای خیالات رؤیایی من گشته‌اند پس‌از دیدن اینگونه فیلمها که محبوب من‌اند،ساعتها رابروی تختخواب‌خود درازکشیده غرق در خیالات طلائی‌پرافسون میشوم‌و خودرا درمیان صحنه‌های‌آن مشاهده‌میکنم. پس‌از دیدن‌یك فیلم‌خوب خصوصاًزودتر ازهروقت دیگر برختخواب میروم که در آن ازتنهایی و تاریکی بیشتر استفاده کنم . تا بدون هیچگونه ناراحتی‌رؤیاهای زیبادر تخیل من‌به‌جلوه‌گری وفعالیت پردازند ... » (۳)

اینکه‌اینهمه بیمارهای‌روانی‌دربیمارستانهای‌غرب‌بستری هستند، بیگمان آنهارا بایدهوده فیلمهای‌پنداری وزندگی‌ماشینی‌دانست .

---

۱ ــ پیمان‌سال۶ ص ۶۲۰

۲ ــ پیمان سال ۷ ص ۱۱

۳ ــ کتاب روح‌بشر ص۳۰۲

۳ ــ ستاره پرستی

سینما بهمه افزار های دکان خود نامهایی میدهدکه بیرون فریبنده‌ای دارد . از آنها یکی نام « ستاره » است‌که برروی بازیگران خود گذاشته و میخواهد بهمه بگوید‌که: این‌بازیگران چون ستارگان می‌درخشند و روشنایی می‌دهند و زیبا هستند. واز آنجاکه « تبلیغات » پهناوری پیرامون بازیگران براه می‌اندازد. نام آنها برسر زبانها می‌افتد وهمه بویژه جوانان (از دختر و پسر) نام و بازی آنها را دردل میسپارند ، ازآنها یاد میکنند، بنابدلخواه خود بیکی از آنها دلبستگی پیدا کرده عکسهای اورا میخرند و دراطاق‌خود می‌زنند ، در تنهایی با او براز و نیاز می‌پردازند و بسیار چیزهای دیگر که نگفتنش بهتر است و یا بآرزوی اینکه روزی « ستاره » شوند و مانند یکی از آنهابنام‌گردند، دست بدیوانگیهای شگفتی میزنند .

از اینجا بیماری بسیار زشتی بنام « ستاره پرستی » پدید آمده‌که بهمه کشورها راه یافته وانبوهی ازجوانان راآلوده خود گردانیده است .

آقای‌فرخ غفاری که‌یکی‌ازدرس خواندگان رشته سینماست وآگاهیهایی پیرامون سینما دارد، در اینباره مینویسد :

« ستاره پرستی مرضی است گـاهی هم مهلك . درایتالیا در حوالی ۱۹۱۵ ستارگان سینمابکلی‌روح مردم را تسخیر کرده بودند ... پولداران برای زنان‌هنرپیشه‌خودرا ورشکست میکردند. جوانان در جلوخانه آنها خودکشی می‌کردنــد . این احساسات شورانگیزو دیوانه وار نتیجه پـولهای گزافی بـودکـه باینگونه هنرپیشگان‌داده‌میشد . یکی از علل اصلی‌ورشکستگی‌اقتصادی‌سینمای ایتالیای آن زمان نیز همین ولخرجی ها بود .

ستاره سینمادر دانمارك وایتالیا آفریده شد . ستایش‌این ستارگان در امریکا مرسوم گردید .

هنگامیکه « رودلف والن تینو » بازیگر پرفسون دوران فیلم صامت‌درحادثه‌ای کشته‌شد، صدهازن برمزارش گریستندوجامه دریدندوغش‌کردند (دیوانگی‌را تماشاکنید ؟!) بیماری‌ستاره‌پرستی ادامه داشت .

کتابهایی‌دراین‌موضوع نوشته شدوجامعه‌شناسان مطالعات مفصلی‌کردند. ستارگان‌را یك‌یك‌زیر ذره بین نهادند ومعاینه‌کردند.

مجموع کردارها واوضاع تخیلی، افسانه ستارگان را بوجود میآورد .
وجود بعضی از ستارگان جنبه واقعیت اجتماعی شدیدی پیدا میکند .
مثلا «جیمز دین» فقید، بهترین نمونه جامعه سینمایی دوران دهساله است و نمودار نسل تازه‌ای می‌باشد. جیمز دین ومارلن براندو تیپ نسل وحشی آمریکا معرفی شده‌اند ... جوانانیکه روحشان پر از تیرگیها و خشمهای خاصی است ... هنگامیکه جیمز دین در اثر حادثه اتومبیل مسابقه‌ای خود کشته شد (یا اینکه اورا کشتند) دخترها از نو جامه دریدند و گیسوان کندند وغش کردند (بیچارگان کوردل فریب‌خورده ؟!) . درایران نیز درمجلات سینمایی مرثیه‌هایی در مرك این جوان به زبان فارسی سروده شد (نمونه رسیدن این بیماری بایران) ...

ستاره زندگی خصوصی ندارد . زندگی خصوصی وی زندگی عمومی است. ماچ و بوسه ، رسوایی ، شادی وغم وی در صفحه اول روزنامه‌ها عیان می‌شود. تبلیغ، آگهی ، سروصدا بهر قیمت . ستارگان گرفتار چشمهای شب بین مجلاتی هستند که زندگی مخفی بازیگران را تحویل تماشاچیان فضول می‌دهند . تماشاچی فضول و بدبخت دنیای سینمارا مانند بهشتی می‌پندارد . بهشتی که برای اولین بار بآسانی میتوان بدست آورد .

بهشت ارزان ودردسترس همگان. بهشتی پر از افسانه ، و قصه شاه‌پریان و نغمه‌های دلپذیر . بهشتی که با قدری بخت واقبال می‌توان به کف آورد .

در مطبوعات سینمایی ستون خاصی برای مکاتبه و سؤال موجود است. مثلا بریژیت باردو درمجله «سینه‌موند» پاریس چنین بخشی دارد . البته هیچوقت خود ستاره به این نوع نامه‌ها جواب نمی‌دهد وروزنامه نگاران متعدد برای این خدمت کمر بسته‌اند .

تماشاچی علاوه براميد دريافت نامه‌ای از ستاره محبوب خود، عکس اورانیز میطلبد. فریفتگان درخواستهای دیگری دارند که اینك نمونه‌ای ازعجیب‌ترین آنها را می‌دهیم. تکه‌ای از پوست بدن، کاغذی که باآن روژلب را پاك‌میکنند. یك قطعه آدامس جویده، چنددانه مو ، ته‌سیگار ، دکمه پالتو ، چند علف از خانه هنرپیشه و و و ... (ببینید سینماچه دیوانگی‌وپستی پدید آورده)

چنین است که افسانه‌هارا می‌آفرینند . باتمام‌این‌تشریفات

ورسوم است که افکار مردم تغییر می‌یابد .

هر دختری در کوچه وخیابان می‌پندارد که هـر آن ممکن است با کارگردانی برخورد کند و کارگردان باچهره تابناك خود بسوی وی بیاید ودستش را بگیرد وبگوید: «من شمارا بشکل ستاره‌ای درخواهم آورد .» ! (وآن بیچـاره در دام افتد وتیره روزیش فرا رسد) ...

کارخانه رؤیاسازی سینما، فکر واندیشه همه را می‌بلعد . درنامه‌ها بستارگان جز تکرار چیز دیگری نمی‌یابیم . همگی ازروی نوشته دیگران تقلید می‌کنند. یك فرنگی که می‌ترسد مسخره‌اش کنند بستاره‌ای مینویسد :

«چکار کنم . دیوانه هستم . امامیخواهم هنرپیشه شوم .» دختری رسماً اعتراف می‌کند : «میخواهم هنرپیشه شوم تا پول درآورم وعکسم را درروزنامه‌ها چاپ کنند وجوانی سینمایی مرا درآغوش خود بفشارد. (وقتی شرم ازمیان رفت دختر بدبخت پررومی‌شود)

دیگری درنهایت بدبختی می‌نگارد: «بیست ویك سال دارم هیچکاری هم جز مسخرگی بلدنیستم . توی مغزمن جز افکار احمقانه چیز دیگری نیست. من تیپ صددرصد دیوانه هستم . آیا خیال میکنید که در سینما می‌توانم موفق شوم وکاری بیابم (وتهیه کنندگان سینما چنین دیوانگانی را بخود راه داده از آن «ستاره» میسازند)

گروهی از دختران «جنون ستـاره پرستی» دارنـد : «خواهشمندیم که نامه ضمیمه را فوری به مسیو« ژان ماره »برسانید... ما ازدوری ژان ماره چقدر دلمان در عذاب است ورنج می‌بریم .»

این بود چند نامه از مردم اروپا ـ اکنون نمونه‌ای از مردم ایران. دراملاء وانشاء این نامه کوچکترین تغییر نمی‌دهیم و ازذکر اسامی خاص خودداری می‌کنیم :

«سرور گرام. پس ازتقدیم عرض سلام وارادت قلبی انشاءاله که وجود عزیز تان سلامت بوده واوقات شریفتان را بخوبی وخوش کامرانی بگذرانید . . . پریشب شب کـه خوابیدم خواب دیدم ما شروع بفیلمبرداری کرده وپس از مدتی فیلم تمام شده اکران آمد و شما یك روز مرا خواسته گفتیدکـه میخواهم باتو فیلم دیگری

شروع کنم وپیشنهادی برایم رسیده ومقدار زیادی پول ازتلویزیون اروپا تحت اختیارم گذارده‌اند . دیگر از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدم در حالی‌که هم میخندیدم و هم گریه می‌کردم و دست شما را می‌بوسیدم .

همینطورصحنه‌ها آنشنه می‌شد وشما به عنوان بزرگترین و هنرمندترین مرد «الیاکازان» ایرانی و من هم به عنوان «همفری بوکارت» ایرانی. اروپاو امریکا را زیر پا گذارده ومرتبادعوتنامه هایی از کشورهای فلان و فلان و فلان‌که یکمرتبه از خواب پریدم مثل اینکه‌اصلا عوض شده بودم ...»

هر روز صدها نامه بدین گونه فرستاده می‌شود .

بـاجنون ستـاره پرستی کاری نمیتوان کرد جز اینکـه دیوانگان را از نظرعلمی تحت مطالعه در آورد و امیدوار بـودکـه شاید با بالا رفتن سطح مادی و فرهنگی مردم ، این بیماری اگر معالجه نشود دست کم تعدیل یابد .. » (۱)

«... پنجسال‌قبل‌دختری فرانسوی بنام«فرانکی کارون» که اندامی‌همانند«بریژیت‌باردو» داشت برای خود برنامه‌ی‌دوساله‌کشیده بود تا مانند بازیگر بنام فرانسوی شود و باخود گفته بود که اگر مانند ب‌ب‌فیروز نگردیدم خودکشی خواهم کرد .

« او خودش میداندکه جز شباهت بسیار به ب‌ب‌هیچ هنر واستعدادی نداردکه‌جلب توجه کارگردانان سینمایی را بکندبهمین جهت تا کنون در ۲۱۶ حالت بتقلید ب‌ب عکس گرفته و اظهار امیدواری کرده که‌بخاطر این‌شباهت‌درسینماراهی پیدا کند...»(۲)

۴ ـ سستی افکندن‌در بنیاد خانواده‌ها

از آسیبهای دیگر سینما سستی افکندن دربنیاد خانواده‌هاست باردیگر هم ناگزیرم این یاد آوری را بکنم که سینما یکی از شوند های سستی بنیاد خانواده‌ها میباشدنه سردسته شوندها (علت‌العلل) .

---

۱ ـ مهنامه کاوش شماره ۱ ص ۸۲ ـ ۸۶ (گفتار کوتاهشده)
۲ ـ تهرانمصور شماره ۱۰۴۹ ص ۱۵ مهر ۱۳۴۲

آنچه یك زن و مرد را بهم دلبسته میگرداند نیروی کشش است .
آنچه پدید آورنده خانواده است ، ناشویی میباشد .
آنچه آنرا استوار میگرداندفرزندان‌است.
آنچه آنرا راه میبرد و پایدار میسازد کار و کوشش ودر آمد یا بزبان دیگر « اقتصاد » نامیده میشود .

وآنچه زندگی خانوادگی راشیرین‌میسازددلبستگی‌زن و مرد بیکدیگر وفرزندان وبستگان است

و سینمـا بهریك از اینهـا از راهی آسیب وارد میسازد . اینست بنیاد خانواده‌ها در همه جاسست گردیده .

سینما زن و مرد را افزار دست خود دارد . بـویژه زنانرا . پیدایش ماشینهاو زندگی ماشینی ودشواریهایی‌که ازرهگذرآن بخانواده‌هارسید،زنانرا از خانه‌ها بیرون آورد وبکارهای ناروا ناگزیر گردانید. آمدن زنان بمیان توده و پرداختن بکارهای مردانه، ارج آنان‌را پایین آوردو پیدا شدن سینما زنان‌را هرچه‌بیشتر خوارگردانید. نمونه‌خوارشدن زنان راشما درگفتارهای گذشته این کتاب خواندید واز زندگی بازیگران وبرگزیدن «ملکه زیبایی» و مانند اینها آگاه شدید و اکنون میتوانید باین سخن‌که‌میگوییم باور کنید.

رفتار سینما با بازیگران بسیار بداست . رفتاریکه مردها در فیلمها بازنان دارند، شرم‌آور است . درسهایی‌که‌سینما بزنان و مردان و خانواده‌ها میدهد افسوس‌انگیز است واینها را باید از آن‌راه‌دانست‌که غرب رفتار بسیار نادرست ونکوهیده‌ای‌درباره‌زنان‌پیش‌گرفته وآنانرا ازرویه‌آدمی برویه«افزار پدید آوردن کالا» (وسائل تولید) درآورده است .

زن‌که از هرباره بامرد یکی نیست و هرچه هوشیار وباخرد باشد در برابر مرد زبـون و بنگهداری خویش ناتـوانست و نـاگزیر باید مردی را بپاسبانی خود برگزیند و خودسر نباشد، غرب وسینمایش وروش اقتصادیش او را از پاسبانی مرد بیرون آورده، خود سرگردانیده و میدان را بـرای‌انبوه مردان، که‌نادرد و سیاهکارند، هموار گردانیده .

زن‌که سرمایه‌اش زیبایی و دلربایی اوست‌که اگر پاسبانی داشت وآن سرمایه را مفت نباخت، همیشه‌خرسند خواهد زیست،غـرب بهمراه اقتصاد و سینمایش این سرمایه را از دست‌او می‌گیردو ناآسوده وسرافکنده بکارخانه‌ها واستودیوها و بنگاهها روانه‌اش میگرداند و عنوانش اینست‌که زن آزاداست،

وآمیزش با مردان سودمند میباشد. اگر چنین سخنی راست است چرا در سراسر غرب خانواده ها را فساد فرا گرفته ؟ چرا رنجش زن وشوهر وپیش آمد جدایی (طلاق) در آنجا بیشتر از جاهای دیگر است و اکنون که این سیل بشرق هم رسیده، بنیاد خانواده‌ها در شرق نیز سست گردیده . !

« ... در اروپا انبوه مردان زن ندارند و از راههای ناپاکی کام می گزارند و در هرشهری هزاران زن و دختر بی سرپرست وآواره مانده‌اند و بی شوهر میگردند وکار رسوایی تا اندازه‌ای بالا گرفته که برای ستودن آن کتابی جداگانه می باید، با اینحال اروپاییان عادت خود راستوده زبان بنکوهش شرق باز میکنند! درست مانند آن گوش بریده که همیشه از لذت گوش بریدگی ستایشها کرده، آرزو داشت که همه مانند او گوش بریده باشند .. » (۱)

اینکه‌درغرب زنان دوش بدوش مردان کار میکنند از چندجهت است:

«... دسته‌ای پای‌بندپاکدامنی نبوده میخواهند از آمیزش با مردان و دوش بدوش آنان مالیدن لذت یابند و بازرگانی را باکامرانی توأم سازند .

دسته دیگر را شوهران یاپدرانشان در مغازه‌ها جای داده‌اند که از این راه برشمار خریداران مغازه افزوده دخل بیشتر بردارند .

دسته سوم زنان بی‌سرپرست وبیکس‌اند که از ناچاری تن بکار های مردانه داده‌اند تا روزی بدست بیاورند .

دسته چهارم زنانی‌اندکه شوهرانشان‌را درکارخانه‌ها نمی‌پذیرند اینان بجای آنان بکارگری‌پرداخته‌اند یااگر شوهران‌هم کار می‌کنند چون مزد کارگران بسیار اندکست، کفایت خرج خانه نمی‌کند زنان هم باید کار بکنند ..»(۲)

پیداست که سینما چون خود در ردیف یکی از آنهاست. بزنان میدان پهناوری داده وآنانرا بسوی خود کشیده ودرنتیجه بنیاد خانواده‌ها را سست گردانیده .

آیا برای کاریکه سینما میکندوزیانی‌که ازاینراه میرساند، دلیلهایی که دربالاآورده شد بسنده نیست ؟!

آیا هنایشی‌که فیلمهای سینما در پدیدآمدن این زندگی دوزخی‌دارد دانسته نمیشود؟

---

۱ ــ آیین ج ۱ ص ۸۱

۲ــ آیین ج ۱ ص۸۳

۵ ـ هوده بدآموزیها و آسیبهای سینما

ازدیگر بدآموزیها و آسیبهای سینما سخن نمیرانیم ودرپایان این گفتار به بررسی هوده آنها می‌پردازیم :

۱ ـ روزنامه نگاری بنام «ژان‌لوپ» رپورتاژی در باره دلبستگی دختران به‌بازی درسینما نوشته که در روزنامه ها چاپ شد اوبرای اینکار نیرنگی زد وخود را تهیه کننده نامیده آگهی پراکند که کسانیکه‌میخواهند بازیگر شوند، باید شلاق بخورند. لخت مادر زاد شوند. از اتومبیل خودرا بیرون اندازند . گروه بسیاری آمدند .

«اولی‌دختری بنام‌فرانسواز۱۸ ساله‌بودکه‌آمادگی خود را برای شلاق آگهی‌داد دیگری دختری ۲۳ ساله بودکه آماده‌شد روی‌پل«آلما» درپاریس کتك بخورد وبالباس خود را به رودخانه بیاندازد وهمچنین در یك صحنه عریان گردد . ماری کریستن دانشجوی پزشکی زن‌یك نقاش‌بودکه حاضرشد خودرا از اتومبیلی که بتندی میگذشت، بیرون اندازد وچون شوهرش با بازیگر شدن اوهمداستان‌نبود، ازوی «طلاق» گرفت

همه این‌بلاها را آن دوشیزگان برای درآمدن به جهان سینماخریدند تا درنقش درجه ۴ یا سپاهی لشگر باری کنند بامید اینکه روزی « بریژیت‌باردو» شوند .

خبرنگار نامبرده راز های پشت پرده را آشکار ساخته ونتیجه‌گرفته که سینما دختران ساده وزودباور راکه شوری برای «ستاره شدن» در دل دارند بهر کار ناروا وبیمناکی که‌ازدیده فروش بلیط هنایا باشد میکشاند...»(۱)

این یکی‌ازهوده های تبلیغات پهناور سینما میباشد .

۲ـ سینما همانگونه که دارای سازندگیست توانایی‌ویران کردن را نیزدارد .

مؤسساتی که فیلمهای گانگستری میسازند اگر کارشان را ادامه ندهند ورشکست میشوند ولی اگر کارشان را ادامه دهند وکودکان وجوانان‌نوبلوغ فیلمهایشان را ببینند چه میشود؟ خطری

۱ ـ کوتاهشده ونقل‌بمعنی ازگفتار سرنوشت حیرت انگیز دختران سینما تهرانمصورشماره۱۰۵۵ ـ ۱ر۹ر۴۳

بزرگتر از خطر ورشکستگی پیش می‌آید . **از نیروی خرابکار تصاویری که روی پرده حرکت‌میکند بپرهیزید..(۱)**

این سخن یک کارگردان بنام یعنی «ایزنشتین» است که با آگاهی دامنه داری که ازسینما دارد به هوده زیانهای سینما پی‌برده وهوشدار میدهد.

۳ـ دکترهاور رئیس اداره آگاهی امریکادرسال ۱۹۶۰، گزارشی از «جنایات» داده وگفته از ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ نود وهشت درصد افزایش یافته . دراین گزارش آمده که گروه جوانان ۱۰ تا ۱۷ ساله دراین دهسال دو برابر شده درحالیکه دراینمدت بدنیا آمدن جوانان دوبرابر نبوده .

«جامعه شناسان ومربیان تعلیم وتربیت معتقدندکه سینما وتلویزیون وهمچنین انتشار کتب و مجلات جنایی بزرگترین عامل سقوط نسل‌جوان وافزایش جنایات در بین‌آنهاست . فیلمهای پلیسی خلاف اخلاق که بدون هیچگونه کنترلی درسینماها و تلویزیونهای جهان نمایش داده‌میشود، جوانان را بسوی تباهی واعمال جنایت ـ امیز سوق میدهد...» (۲)

این گزارش‌ها را خبرگزاری فرانسه پراکنده که‌ما کوتاهشده آن را بخشی «نقل بمعنی» و بخشی همچنانکه بوده. آوردیم .

۴ـ «نمایش‌فیلمها وبرنامه‌های جنایی وعملیات خشونت‌آمیز وبیرحمانه درتلویزیون وپرده سینما درنده‌خویی و بیرحمی را در بینندگان دامن‌میزند» این‌حمله‌ایست که سناتور «داد» رییس کمیته فرعی سنای آمریکا ومأمور تحقیق درعلل بی‌بندوباری جوانان آمریکایی اعلام داشته است . این کمیته‌مینویسد:

«... مشاهده فیلمهای جنایی‌روح‌درنده‌خویی و تبهکاری را درکودکان ونوجوانان پدیدآورده ودیده شفقت وانسانیت آنهارا دربرابر زشتی‌این اعمال کورمیکند تلویزیون بصورت مدرسه ای برای‌آموزش تبهکاری درآمده است. آمریکا نه‌تنها « سپاه صلح » تربیت میکند بلکه درکنارآن «سپاه جنایت» را هم‌تعلیم میدهد.. گزارش کمیته سنای‌آمریکا شامل‌صدها مدرك وسند زنده‌ای بودکه همگی حکایت ازاین میکردکه چگونه کودکان کمتراز «دهسال» بامشاهده فیلمی‌جنایی برپرده سینما یاتلویزیون چندی بعدهمان‌عمل

۱ــ فردوسی‌شماره ۱۹۹ ص ۱۹ ازگفتار آقای دکتر کاووسی

۲ــ اطلاعات هشتم مرداد ۱۳۴۰ ایضاً کتاب روح بشر ص ۳۱۴ ببعد دیده شود .

را انجام داده بودند

سناتورهای عضو کمیته تحقیق مزبور در پایان گزارش خاطر نشان ساخته‌اند که : با توجه به شهادتها، اسناد و مدارک و قراینی که بدست ما رسیده با اطمینان واثق اعلام می‌کنیم که میان فیلمهای جنایی تلویزیونی و قتلها و خشونتهای جاری آمریکا، رابطه‌ای ناگسستنی وجود دارد و در واقع بر احساسات و عواطف نهفته **بینندگان سالم و غیر سالم** اثری انکار ناپذیر باقی میگزارد که آنها را در موارد مختلف بانجام چنان اعمالی تحریك مینماید .

کمیته مذکور بذکر شواهد زیر مبادرت ورزیده است:

در منطقه وودوارد (اوکلاهما) چندی پیش دو برادر ۱۰ و ۱۲ ساله با تیراندازی پی‌درپی خودشهر را در وحشت فرو برده و مردی را کشته و دونفر را زخمی کردند .

هدف آنها غارت مغازه خواربار فروشی بود . پس از دستگیری اعتراف کردند که تحت تأثیر تماشای فیلم جنایی تلویزیونی که دوشب قبل دیده بودند عین مراحل آنرا بمورد اجرا و تقلید گذاشته اند .

در ایکلووی (دکلرادو) زنی ۲۲ ساله که از دادن کیف خود به کودکی ده ساله خودداری کرده بود بضرب گلوله او بقتل رسید کودك قاتل در بازجویی گفت :

« ... نمیخواستم اورا بکشم بلکه فقط دلم میخواست آنچه را که بر پرده تلویزیون دیده بودم تقلید کنم.»

پسر بچه ۱۴ ساله دیگری از مردم کالیفرنیا از بس فیلمهای جنایی را بر تلویزیون دیده بود، جنون آدمکشی بسرش زده و همان ساعت تصمیم گرفت اولین کسی را که باو برخورد کند بقتل برساند و آن اولین کس هم جز مادرش کس دیگری نبود .

اعتراض مردم ـ عامل عمده‌ای که سنای امریکا را مجبور به انتخاب کمیته تحقیق مزبور کرد، صدها هزار نامه شکوه آمیزی بود که والدین، معلمان، اطباء، نویسندگان و روانشناسان آن کشور نوشته و از اینکه تلویزیون فیلمهای جنایی، شهوانی و پرشکنجه را نشان کودکان و جوانان می‌دهند، فریاد اعتراض برآورده بودند .

کمیته تحقیق سنای آمریکا برای آنکه عوارض ناروای این قبیل

فیلمها را بر اساس علمی توجیه کند، از گروهی از معاریف خردمندان اجتماعی و اساتید روانشناسی ومذهبی و تعلیم وتربیت دعوت کرد و همگی نظر دادندکه « فیلمهای تلویزیونی» مخصوصاً اگر در باره قتل و اعمال خشونت بار باشد، اثری مستقیم و فوری بر اندیشه کودکان میگزارد . گروه مزبور میان میزان روز افزون جنایات آمریکا و فیلمهای جنایی، رابطه‌ای نزدیك را باثبات رسانیدند.

بموجب آماریکه از طرف وزارت دادگستری آمریکا منتشر شده ۹۵ در صد تبهکاران کم سن و سال کسانی بودند که روزی سه تا پنج ساعت از وقت خود را بـه تماشای تلـویزیون میگذرانیده‌اند . از همه مهمتر وجالب‌تر این که ۲۵ درصدازاین محکومین با ندامت و حسرت بر اعمال خویش، تلویزیون امریکارا محرك و عامل اصلی جنایت خود شناخته‌اند .

بنظر میرسد که صنایع تلویزیـون آمریکا و پاره‌ای از کشورهای دیگر، بدون نشان دادن فیلمهـایی در باره قتل، تجاوز، تعدی ، فساد اخلاق و درندگی نمیتوانندبحیات خود ادامه دهند و بطوریکه کمیته تحقیق سنای آمریکا گزارش داده :

« این سوداگری بیرحمانه هرچند سودش بجیب یکنفر بیشتر نمیرود، ولی زهری در کام میلیونهـا نفر از مـردم آمریکا میریزدکه آثار وعوارض مشئوم آن تا سالها بعد در جامعه آمریکا باقی است . اگر این قبیل آثـار کثیف و فساد انگیز متاع رایج کشور ماباشدبایدگفت‌که جامعه ما بیمار است واز بیماری هولناکی رنج می‌برد .

قربانی‌اصلی این تبهکـاری بازرگانی، کودکان معصوم جامعه ما هستند که بجای تقویت تـربیت و روحیه و ایمان آنها، تلویزیون بآنها یاد میدهدکه چگونه دزدی‌کنند وچسان به قتل و غارت بپردازند ...» (۱)

گزارش بالا زیر عنوان مکتب جنایتی‌که تلویزیون بوجودآورده‌است اقتباس آقای حسام‌الدین امامی است‌که ما بخشی ازآنـرا آوردیم و این در مورد «تلویزیون امریکا» است و تلویزیون‌های ایرانکه از آن‌تقلیدمیکنند،

---

۱ ـ خواندنیها سال ۲۷ شماره ۲۶ ص ۱۱ و۱۲ بنقل از سپید وسیاه

تا حقیقتاً اثری دربیننده داشته‌باشد و ایکاش این داستان بهمین‌جا ختم میشد . چند شب قبل سوارتاکسی بودم اتفاقا و بالاجبار گوش برادیو میدادم از رادیو نیز این نوع‌داستانها شنیده میشد وراننده جوان و لاغر اندام چنان تحت تأثیر سخنان گرم و هیجان انگیز گوینده رادیو بود و با اتفاقاتی که درآن درام جنایی‌پیش‌می‌آمد ازروی صندلی ماشین وپشت فرمان اتومبیل بالا وپایین میرفت‌ولب بدندان میگزید و پابپدال گاز میفشردکه این بنده ناتوان درهـر لحظه وهر آن‌مترصددرام پلیسی دیگر ازتصادفات تاکسی بودم. آیا برای رفع خستگی و اشتغال خاطر وبمنظور سرگرمی باید هرچه بیشتر اعصاب را تحریك و احساسات را تهییج‌کرد؟ آیا مبارزات دردناك زندگی سراسر مادی کنونی برای بهم زدن تعادل اعصاب کافی نیستند ؟ آیا نشان دادن این جرایم و جنایات سبب عبـرت جوانان است؟

بدبختانه اکثر جوانان ما زندگی عادی خود را منطبق با صحنه‌های سینمایی‌مینمایند . این‌مسئله ازتغییرفرم موی‌دختران وپسران، لباسهای آقاپسرها، سیگارکشیدن‌جوانان‌نابالغ، کاملامشهود است . متأسفانه درمدارس نیز جنبه اخلاقی خیلی‌کم در نظر گرفته شده است. این عوامل‌بی‌توجه بعواقب‌کار وخیم ازانتشار درامهای جنایی‌وپلیسی جوانان‌مارا ازکسب فضایل اخلاقی بازمیدارد...(۱)

این نامه راآقای دکترمنوچهر مفیدی نوشته‌اند و باچشم خود دیده‌اند که راننده تاکسی ازشنیدن داستانهای جنایی، آنچنان‌شوریده که‌نمیدانسته چه میکند وای بوقتی‌که داستانی‌آنچنانی، ازراه چشم وگوش دیده و شنیده شود که بیگمان اثرش بیشترخواهدبود.

۹ ـ یك جوان ۲۳ ساله که در «قیمه» شراب ریخته و خورده بود، مسموم‌شد. این جوان محمود نام دارد اوبه‌خبرنگار ما گفت چند سال پیش دریك فیلم سینمایی‌مشاهده‌کردم‌که مردی‌در قیمه‌ایکه همسرش برای شرکت دریك مسابقه آشپزی تهیه‌کرده‌بود یك لیوان شراب ریخت وهمین امرسبب شد که خانم برنده جایزه «قیمه» شناخته شود.

از آن تاریخ همیشه درصدد بودم‌که قیمه مخلوط‌باشراب درست‌کنم. ولی‌فرصت پیدا نمی‌کردم و از طرفی از مادرم که زنی

---

۱ ـ کیهان شماره ۵۶۹۳شنبه ۱۶ تیر۱۳۴۱ص۱۰

قدیمی و متعصب است، می‌ترسیدم.

دیروز که بخانه‌رفتم مادرم به حمام رفته‌بود. به‌آشپزخانه رفتم. دیگ‌پر از قیمه روی احاق‌بود. دیدن‌ظرف قیمه مرا بیاد فیلم سینمایی انداخت. فوراً ازخانه خارج شدم یك بطری‌شراب‌شیرین خریدم یك لیوان ازآنرا درقیمه ریختم و دوباره گرم کردم. چون دارای مزه نامطبوعی، شد مقداری آب‌لیمو هم درآن ریختم چون بازهم‌طعم‌خوبی پیدانکرد مقداری «سیر» بآن زدم وخوردم‌وخوابیدم ولی ساعتی بعد به‌دل‌درد‌و‌سر گیجه مبتلا شدم‌بطوریکه همسایه مان مرا به بیمارستان رساندند وتازه فهمیدم که سوژه فیلم غیرواقعی‌وقلابی بوده است.»(۱)

۱۰ ـ «امروز کسب اطلاع شدکه کار رسیدگی به پرونده قتل بانو زهرا شیده ۶۰ ساله‌که‌روز نهم فروردینماه گذشته درمنزل مسکونی خود واقع درخیابان پاستور بقتل‌رسیده‌بود، خاتمه یافت و دادستان علیه غلامحسین سلمانی‌زاده نوکر مقتول که پس از قتل بکرمان فرارکرده بود کیفر خواست صادر کرد. . درتحقیقات مفصلی که‌بازپرس شعبه ۱۶ ازغلامحسین بعمل آورد وی‌ضمن‌اعتراف بارتکاب قتل گفت: من آرزو داشتم‌یك تفنگ‌شکاری و یك اسب داشته باشم وعمر خودرا درجنگل بگذرانم. بهمین‌جهت پس‌از رسیدن به‌کرمان باپولی‌که همراه داشتم یك‌تفنگ ویك شتر خریدم. غلام‌حسین درضمن این‌تحقیقات بباز پرس گفته است من‌بفیلمهای‌وسترن و پرزد و خوردعلاقه داشتم وچون‌وقت و پول برای تماشای این فیلمها نداشتم تمام‌وقت بیکاری خود را درخانه بتماشای برنامه تلویزیون ومخصوصاً فیلمهای وسترن میگذراندم. همیشه آرزوداشتم که جای یکی ازقهرمانان این فیلمها باشم.»(۲)

آیا گناه این‌جوان نفهم‌بگردن گردانندگان تلویزیون باآن‌برنامه‌های زندگی برباده‌ده نیست؟ آیا آن ثروتمندی که این تحفه را بایرانیان ارزانی داشته ودرسرهرسال باد بگلو می‌اندازد واز خدمات خود سخن‌میراند، میداند که دستپخت او چه‌آسیبی میرساند؟ آیا اینست آن‌کیشی که‌صاحب تلویزیون دارد، و میخواهددرسرتاسر جهان گسترش یابد؟ آیانباید در پوچی‌کیش او که نمیتواند یکی ازبنام ترین پیروان خود را ازگمراهی و بد آموزی باز

---

۱ ـ اطلاعات ۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۶ ص ۱۳

۲ ـ اطلاعات شماره ۱۱۳۷۳ مورخه۹ اردیبهشت ۱۳۴۳ (صفحه‌حوادث)

دارد، شك و تردید داشت ؟ اینکه میگوییم از نتیجه به نیکی و بدی‌یا راستی و نادرستی‌یك‌چیز توان‌پی برد، اینجاست .

۱۱ - پنج پسر بچه ۱۲ و ۱۵ساله‌که کت وشلوار سرقت میکردندوسیله مأمورین ژاندارمری‌پاسگاه وحیدیه‌دستگیر شدند... خبرنگار ما که بپاسگاه وحیدیه رفته است وبارهبر این‌دزدان خرد سال پیرامون نحوه سرقت گفتگو کرده، مینویسد: رهبر باند دزدان خردسال‌پسر بچه ۱۳ ساله ایست‌که قدی‌کوتاه دارد ومحسن‌خرندی نام دارد او بخبرنگار ما گفت چندی قبل بهرام‌که یکی از اعضای باند ماست، بسراغ من‌آمدو گفت بیا چند تا ازبچه‌های محل راجمع کنیم روزها بدزدی برویم و اپولش بسینما وگردش برویم... (۱)

۱۲- شب گذشته مأمورین پلیس کلانتری ۲۰ سه‌نفرجوان راکه یکی ازآنها ملبس به لباس تارزانی ودارای تعدادی‌شمشیر و و خنجر کمری و قداره بودوبااین‌آلات وادوات‌به تقلید ازفیلمهای تارزان سه نفر را دریك حمله دستجمعی‌مجروح نموده بوددستگیر کردند .

... حسن تارزان میگفت من از بچگی بادیــدن فیلمهای تارزان علاقه زیادی به تارزان‌شدن درخودم پیدا کردم‌تا رفته رفته تصمیم گرفتم باتهیه لوازم مخصوص‌تارزانــی عملا تارزان شوم. لذا چندعد.خنجر کمری، دشنه، ساطور،دستبندآهنی،تهیه نمودم‌هر روز که میگذشت علاقه من به اینکار بیشتر میشد... اما چون تنها بودم ممکن بود دریورشهای خودم مغلوب دشمن بشوم لذا دونفر دیگر را باخودم همدست کردم ...(۲)

آیا این نمونه‌ها بسنده نیست‌که هنایش فیلمها را در تماشاگران نشان دهد ؟ آیا بسنده نیست‌که بدی فیلمها دانسته شود ؟ آیا بسنده نیست‌که‌نقاب ازچهره «هنرهفتم» بردارد؟

چه راست گفته دکتر هوشنگ کاووسی :

«... سینما گذشته ازهنر و یا وسیله آموزش بودن ثابت نمود ماشینی شیطانی است‌که کاملا قادراست ازروی جهان وزندگی واقعی یك جهان وزندگی دیگری بسازد که دارای ریتمی دیگــر

---

۱ - کیهان شماره ۶۰۲۱ دوشنبه ۲۸ مرداد۱۳۴۲ (کوتاهشده خبر)

۲ - کیهان شماره ۵۹۹۱ تاریخ ۲۲ تیرماه ۱۳۴۲ (کوتاهشده خبر)

باشد ...»(۱)

در پایان این گفتار اینرا باید بگوییم که سینما بهر جا پا میگذارد پس ازز مانی هنایش آن آشکار میشود.

در شهر یزد تا دو سه سال پیش سینما نبود . من خود جستجو کردم در آنشهر دزدی و کشتار و بدکاریهایی که در شهرهای دیگر هست، آنجا نیست یا کمتر است . مردم دوچرخه‌ها و اتومبیلها را در خیابان میگزارند و کسی آنها را دست نمیزند. ولی این همیشه نخواهد بود. سه یا پنج یا ده سال دیگر خواهیم دید که سینما کار خود ش را کرده و شهری که «دارالمؤمنین» بوده دیگر گردیده و فساد بآنجا نیز راه یافته است .



1 ـ «فردوسی شماره ۱۴۳ ص۲۵

گفتار هشتم

«سینما» و «هنر»

«از شگفتیهاست که کسانی هوسهای بیهوده‌ای که دارند، عنوان فریب آمیزی برایش می‌اندیشند که خاك بر چشمها پاشند و زیر سپر آن عنوان، خود را از نکوهش نگهداشته نزد مردم ارج و بهایی نیز پیدا کنند.»

(پیمان سال ۳ : ۲۹۶)

بسیار کلمه‌ها هست که معنی روشنی ندارد با اینهمه در زبانها میگردد و در گفتگوها بمیان می‌آید. کلمه‌هایی هم هست که در آغاز معنی روشنی داشته ولی چون در جای خود بکار نرفته، آن‌معنی روشن و درست خود را از دست داده است.

کلمه‌هاییکه در زبانها میچرخد و هر کسی معنی دیگری از آن‌میخواهد، فراوانست. مثلا: «تربیت» «تمدن» «اخلاق» «دین» «مردانگی» «انصاف»

«درستکاری» از آنهاست .

گروهی از کسانیکه اینها را بکار می‌برند نه تنها معنی راست آنها را نمیدانند، بشونده این ندانستن باوری هم بآن ندارند و با اینکه میگویند «میدانیم» اگر بپرسی معنی روشنی برای آن نتوانندکرد.

«هنر» هم یکی از آنهاست .

«هنر» در میان مردم معنی ویژه و در میان افزارسازان معنی دیگری و در میان کسانیکه بشعر یا داستان یا نقاشی می‌پردازند معنی جدایی می‌دارد .

توده مردم بهرکسی‌که کاری را انجام دهد و دیگران توانایی آنرا نداشته باشند ، آن‌کار را هنر میخوانند . یکی‌کەدر ورزش میتواند از همه بیشتر بپرد ، یا سنگ یا وزنه‌ای را بیشتر بردارد ، یا در کاری زبردستی نماید ، این چابکی را «هنر» نام مینهند . میگویند فلانی خیلی «هنر» کرده که اینکار را انجام داده . گاهی در گفتگوها برای اینکه نشان دهند آنان نیز توانایی فلان کار را دارند میگویند: اینکه‌کاری نیست، هنر کردی چنین کردی ؟ افزارسازان «هنر» را زمانی بکار می‌برند که یکی افزاری بهتر از دیگران بسازد . گاهی هنر با فن و زبردستی و استادکاری‌یك‌معنی‌رامیدهد . شاعران و داستان پردازان و نقاشان بـه آنچه که میگـویند و مینویسند و مینگارند، نام هنر میگزارند . در نمایشها کسی‌که دلقکی میکند و انبوهی را میخنداند ، یاکسی که بهتر « تقلید » میکند ، بنـام هنرمند یـا هنرپیشه خوانده میشود .

چون چنین آشفتگی در معنی « هنر » هست ناگزیر باید در آغاز بررسیهایی پیرامون کلمه بشود و آنگاه باین پرداخته شود که آیا سینما هنراست یا نه ؟

۱ ــ هنر چیست ؟

باید ببینیم معنی «هنر» چیست ؟ آیا در این زمینه « حقیقتی» هست‌یا‌نه؟ آیا برای هنر می‌توان تعریف درستی کرد کـه در هر جـا و هـر زمان راست درآید ؟

اگر راستش را بخواهیم از آنجا که گفتگوهـای پراکنده و آخشیج یکدیگر در این باره زیاد بمیان آمده‌کلمه معنی روشن خود را ازدست داده

وچون آن معنی روشن بمیان آید ، انبوهی آنرا نخواهند پذیرفت و بهیاهو خواهند پرداخت. ولی از آنجاکه «حقایق» نیرویی دارد وآن نیرو در خودش نهفته است یا بزبان بهتر **« نیروی راستیها با خود راستیهاست »** این سروصداها زیاد نتواند بود و پس از دیری همآنان نیزاین معنی‌درست‌را خواهند پذیرفت.

«هنر» واژه‌ایست فارسی که در قدیم بجای «صنعت» یا «فن» بکارمیرفته. تا چهل و چند سال پیش که اندیشه‌ها و فلسفه‌های غرب در ایران روان نشده بود و ایرانیان باروپاییگری (۱) (که امروز آنرا غرب زدگی میخوانند) آلوده نشده بودند، بجای «هنر» کلمه«صنعت»را بکار میبردند و از آنجا که صنعتگران در پارچه بافی یا نجاری یا دیگر افزارها، گاهی افزودگیهایی برای زیباکردن آنها و برای خوش‌آیند دیدگان خریداران بکار می‌بردند ، این بودکه «صنایع» بدو دسته بخش میگردید : یکی «صنایع ساده» و دیگر «صنایع مستظرفه».

برای روشنی‌سخن‌مثالی میزنیم : افزار سازی بساختن«کوزه» یا«سپر» یا «زینی» دست میزد. کوزه و سپر و زین‌از افزارهایی بودکه‌توده بآن نیاز داشت . کوزه را میخواست برای اینکه آب‌یا چیز دیگری در آن نگهدارد. سپر را برای دفاع وزین را برای‌گذاشتن‌به پشت چهارپا . اینها صنایع‌بود، آنچیزی بودکه‌میساختند. ولی ازآنجا که آدمی زیبایی را میخواهد ،کسانی بروی همان‌کوزه یا سپر یا زین ، چیزهایی از رنگ‌ها ونقشه‌ها و زرینه‌هاو گلدوزی‌ها و آویزها افزودند و آنرا از رویه ساده بیرون آورده «زیبا» ساختندکه اینهم «صنایع مستظرفه» خوانده شد . تا دیری در همین کارهای «ظریف» فلسفه راه نداشت واگر از سازنده آن می‌پرسیدندکه چرا اینها را افروده‌ای؟ بسادگی پاسخ میداد : «اینها زیباست و بدیده مشتریان خوش‌آیند است» و هیچگاه بفلسفه‌بافی نیازی پیدا نمیکرد.

از زمانیکه اندیشه‌های غرب بشرق سرازیر گردید وجوانانیکه باروپا رفته بازگشته بودند ، باین اندیشه افتادندکه هرچه در اروپا هست (ازنیك‌و بد) در ایران روان سازند وکسانی آرزوکردند «ایرانی از درون و بیرون

---

۱ ـ کلمه اروپاییگری که آنرا شادروان کسروی بکار برده همانست که سپس آقای جلال آل احمد «غرب‌زدگی» نامیده است .

اروپایی شوده(۱)، این اندیشه‌دامن «صنایع مستظرفه» را نیز گرفت و فلسفه بافی در آن راه یافت و چون سپس پیراستن زبان فارسی آغاز گردید، هنر و هنرهای زیبا که همان«صنایع» و «صنایع مستظرفه» باشد معنی ویژه‌یافت.

از آن زمان بود که هنر زمینه پهناوری برای هر گونه بیهوده کاری و یاوه‌بافی یافت و بآن بهانه دیوانه بازی‌ها آغاز شد. همچنانکه بنام «تمدن» (۲) بسیار نابسامانی‌ها پدید آوردند و بنیاد زندگی را بهم زده آسودگی و خرسندی را برانداختند، بنام «هنر» نیز بهوسبازیها میدان دادند و جرانان را بکارهای بیهوده سرگرم ساختند. تا دیری «هنر» در این بود که شعر سرایند وانجمن ادبی برپا سازند و «مضمون» تازه‌ای که‌ساخته‌اند، «قرائت» کنند و«احسنت‌احسنت» شنوند.

سپس رمان بمیان آمد و درکنار «شعر» جاگرفت وهیاهوهاراه‌انداخت که من چنینم‌وچنانم« حوادث» رابرجسته میسازم‌و «تیپ» پدید میآورم وبااین «هنر» پند واندرزمیدهم (۳)

این بیماری کم‌کم بسیاری را آلوده گردانیده وکسانی در اندیشه آن افتادندکه افسانه .ادر تاریخ‌نیز راه دهندوکالای نوینی ببازار آورند وگفتند: «.. .بایدبرای هریکی ازبزرگان ایران‌افسانه‌ای درست کرد. برای‌آنکه‌مردم تاریخ زندگانی آنان را بآسانی یادبگیرند ... » (۴)

کوتاه‌سخن دوران افسانه بافی‌و دروغ‌پردازی آغاز گردید و ترجمه نیق‌کارتر و شرلوک‌هلمس‌وماننددآنها پراکنده شدوکسانی باینکار پرداختند که خود را از سر دستگان میشمردند و بیاو برویی داشتند و در همان حال این نمیدانستند که :

« ... افسانه بافی‌بهرنامی‌که باشد از« خرد » دوراست. این کارکودکان و دیوانگانست که افسانه می‌بافند و آنرا خوش میدارند. کسانی می‌پندارند هرچه اروپاییان دارند باید پذیرفت ...کسانی‌عنوان

۱ ــ این‌را آقای تقی‌زاده آرزو میکرد ودرراه آن میکوشید.

۲ ــ واژه‌فارسی تمدن «شهریگریست» و جدایی آن نوع زندگی را که دربیابان و جنگل نیست، میرساند.

۳ ــ گفتار «کیفیت‌رمان» نوشته خانم فاطمه سیاح روزنامه ایران۱۳۱۲ کوتاهشده‌و نقل بمعنی

۴ــپیرامون رمان ص۱۳ چاپ‌اول

مینمودند ، رمان چون شیرین است و هـر کسی آنرا بدلخواه میخواهد انداز آنراه‌پندرا با رمان درمی‌آمیزیم تا خوانندگـان بآسانی پند رادریابند ... » (همان کاری‌که سینماسازان ادعای آنرادارند) و نمیدانستند که: «... پند را که باافسانه در آمیزند سودی از آن نخواهد برخاست ... (۱)

این داستان‌کما بیش بود تاسپس‌شهریور ۲۰ پیش‌آمد وبرای یکرشته از اندیشه‌های دیگر راه بازشد . این‌بود پیروان « بیهوده‌کاری » و « یاوه‌بافی » برای «هنر» معنی‌دیگری یافتندو اینبار افسانه‌بافی وشعرسرایی وبازیگری در تآتر ونقاشی‌و سینماسازی‌ورقاصی وماننداینها را«هنر» خواندند وکسانی‌راکه باینکارها می‌پرداختند «هنرمند» نامیدندو برای‌آنها ارزشی‌بیشتراز دیگران پنداشتند . آنان راستوده، ستایشهای گرافه آمیزاز «کارشان»نمودند؟. گذشته ازاینها «هنر» رابرابر «کار» گرفتندکه چون‌یکی ازاین «هنرمندان»بدیگری میرسیدو ازحالش می‌جست ، درمیان گفتگو میپرسید : « کارتازه‌چه‌داری؟. » یا « فلان‌کارت را تمام‌کردی ؟ »

درهمان زمانها «هنرمندان!!» درشعرو نوشته ازکلمه‌های توده‌ومردم‌و کارگر وکشاورز وطبقات‌واستعمارواستثمار، سودجسته بنام‌آنان چیزهانوشتند. بی‌آنکه‌آنان رابشناسند ویا از درون دل‌بآنها دلبستگی داشته پیشرفت و یـا خرسندی‌آنانرا خواهند ، دلسوزیهای‌فریبکارانه نمودندو چنین‌نشان‌دادندکه «هنر» را « بخدمت‌توده مردم » درآورده‌اند و مانند اینهاکه اگر راستش را بخواهیم سودجستن از «مضمون» تازه‌ای‌بودکه بدست‌آورده بودند . وچون‌بار دیگرروزگاردیگر گردید آنان، آن «هنرمندان بی‌مثال!!» نیز مضمون‌دیگری پیش‌کشیدند . دراین زمان‌جوانانی. ازدختروپسر، که فریب «هنر» راخورده بودند، بمیان آمده‌به بیخردیها وشرم باختگیها و بدکاریهای خود را بروبه «شعر» و «قصه» درآورده پراکندند(که این‌خود داستان‌افسوس‌انگیز دیگری داردو بایددر جای دیگری از آن‌گفتگوکرد) ... و اکنون‌نیزاین داستان همچنان‌دنباله دارد .

چنین بود داستان و تاریخچه واژه « هنر » در ایران .

اما دراروپا، بااینکه‌هنردرآغازمانندجاهای‌دیگرمعنی«صنعت»را داشت، بااینهمه دردوسه‌قرن گذشته ازآن برداشتها ومعنی‌های گوناگونی پدیدآورده

---

۱ ــ پیمان سال ۳ ص ۲۹۵

شد و مکتبهایی بنام رمانتیسم ، سمبولیسم ، ناتورالیسم ، امپرسیونیسم ، ریالیسم ، سورریالیسم ومانند اینها ، یکی پس از دیگری پدید آمد وکسانی زندگی خود را برسر این گفتگوها گذاشته، بیکرشته نبردها و کوششهایی برای نشاندادن درست بودن این یا آن مکتب هنری دست زدند. گاهی «هنر را برای هنر» خوانده و زمانی چیزهای دیگر گفتند.

این کشاکشها امروزهم هست و درسینما نیز راه داردکه از سخن ما بیرون است و ما بآنها در نمیآییم و گفتگو در آن باره را بهمان بیکارانی که در اندیشه «شناخت سیردرونی آفرینشهای هنری» هستند وامیگزاریم تابروند وبپژوهندکه «چگونه کسیکه استعدادهای هنری دارد هنرمندمیشود» «فریدیسم وپسیك آنالیزچهمیگوید؟» (۱)وهنر دراثر «عقده» پدید میآید یا از چیز دیگر.

تنها دراینجا دونمونهازتعریفهاییکهکسانی از هنر کردهاند، میآوریمو بگفتار خود باز میگردیم.

یکی از آنها «تولستوی» نویسنده بنام روس استکه کتابی بنام «هنر چیست؟» نوشته و تاریخچه آنرا آورده وسرانجام خودش هنررا چنینتعریف کرده است:

«... انسان بیاری «کلام» افکار خویش و توسط هنر «احساسات» خودرا بدیگری انتقال میدهد... هنریك فعالیت انسانی وعبارت ازاینستکه انسانی آگاهانه و بیاری علایممشخصه ظاهری، احساساتی راکهخود تجربهکردهاست بدیگرانانتقالدهد. بطوریکه این احساسات بایشان سرایتکند وآنها نیز آن احساسات راتجربهنمایندوازهمانمراحلحسیکهاو گذشتهاست، بگذرند...»(۲)

این «تعریف» تولستویپیچیدهوگنگ است، «احساسات» چیستکه یکی بدیگری «انتقال» دهد؟ مثلاخشمازسهشهاستآنرا در دیگری پدیدآوردن جزازراه «بدزبانی»ویا«گلاویزی»بیرون نیافتد. تازه از اینسهشچهسودیجز ناآسودگی؟ آیااینکار هنراست؟

خواهند گفت خواست «احساساتعالیه»است. «احساساتانسانی» است. میگوییم درحاییکه شماآدمی را دررده جانوران میبرید وهمهآن «احساسات

---

۱ ـ مقدمهکتابرئالیسم وضد رئالیسم در ادبیات نوشته دکتر میترادیدهشود
۲ ـ هنر چیست؟ ترجمه کاوه دهگان ص ۶۳ و۶۶

عالیه » رااز خود خواهی‌میشمارید. (گوا اینکه‌تولستوی چنین‌دیدگاهی‌ندارد) دیگر از احساسات عالیه سخن راندن چیست ؟ بخود خواهی میدان دادن چیست ؟ ازاینها گذشته « احساسات‌عالیه » را تنها از راه دلیل و نشان دادن راستیها میتوان برانگیخت نه‌از راه‌دروغ و نیرنگ .

میدانیم که داستان«موسیقی»را پیش خواهند کشید و از آن هنایشی که‌در درون آدمی دارد، سخن‌خواهند راند. میگوییم این‌راست است‌ولی‌کاش«هنر» بهمین جا پایان می‌یافت و تنها «نوازگی» را «هنر» میشمردند ولی‌ما می‌بینیم بسیارچیزهای دیگررا زیر این نام گرد می‌آورند . مثلا مشتی‌رنگ‌را بر کاغذ یا «بومی» می‌افشانند ونامش را هنرمیگزارند. چندافزاراتومبیل رااز سگ‌دست‌وقالپاق‌وچراغ وزنجیر بهم‌جوش‌میدهندونامش‌راهنرمیگزارند. قوطی حلبی‌وعروسك‌شکسته ومیخ‌وسیخ‌و نخ وروزنامه‌فرنگی واسفنجی‌راروی تخته‌ای می‌چسبانند ومشتی رنگهای قرمزوسیاه وسفیدوسبز را بآنها می‌مالند ونامش‌را «هنر نو »میگزارند. آنوقت « اکسپوزیسیون» برپامیکنند چای‌وشیر بنی‌میدهندو آقای‌هنرمندبخودمی‌بالد و یکی‌به‌پیپ‌خودمیرند و مثل « مارشال‌رومل » سینه پیش‌میدهد وبا آن‌ریخت وقیافه ازاین‌سرسالون‌بآن سرمیرودو بریش‌میهمانان میخندد . آیااینهاست « انتقال احساسات » ؟ ! همین کارها را در فیلمهای سینمایی نیز میکنندو نامش را هنرمیگزارند. آیا هنر یا « انتقال احساسات » است، کهٔ مردی درروز درتابوت بخوابدو شب‌خفاش گردیده خون دختران وزنان رابنوشد؟! .هرچه‌هست‌تعریفی که‌تولستوی کرده، بااینکه‌بخشی‌از آن‌درست است بااینهمه بی‌ایرادنیست و میتواند بهانه‌ای برای بیهوده‌کاری و هوسمندی باشد .

نمونه دیگر تعریفی است که درجای دیگرآمده وآن‌چنین میباشد :

« آنچه‌هنر رابطورکلی خلق‌میکند عبارتست‌از احساس، اندیشه‌و حواس‌انسان وآن مکانیسم اصلی که منشأ ایجاد هنر است تخیل ونیروی اندیشه‌اوست‌که باحساسات وتفکرات وزیباییهایی که در درونش‌هست ، جان‌میدهد وآنها رابجهان‌محسوس منتقل‌میکندو ازطریق همین‌اندیشه وتخیل است که یك‌هنرمند دنیای‌درونی‌خویش راباً یك‌عکس‌العمل بوسیله‌بیان احساس‌خود بدنیای‌بیرونی‌میکشاند وبآن وجودخارجی‌می‌بخشد.شکل کلمات (!) وصداها(!) همه‌مخلوق اندیشه هنرمنداست (!) ... » (۱)

۱ ــ مهنامه کاوش شماره ۱۲ ص‌ـ۸۰ نوشته‌آقای هوشنك‌مستوفی

این یك تعریف بسیار بی‌دروپیکر یست‌وجای گفتگو بسیار است. این‌میدان دادن بهر بی‌سر و پاییست که هر کاری میخواهد بکند ونامش را « احساس‌واندیشه‌و تخیل» گزارد. اینکه‌اینهمه بیهوده کاری ودیوانه بازی‌زیر نام«هنر»پدید آمده، بشوندهمین‌تعریفهای بدون‌مرز میباشد. اینکه کمدی‌بازیهای چارلی‌چاپلین(بجز چندفیلم‌ازاو) (۱)وخل‌بازیهای لورل‌وهاردی ومانندهای آنهارا «هنر»میخوانند ویا آن‌فیلمهای‌شوم هیچکاك‌وفیلمهای‌پلیسی وبدآموز دیگران‌را «هنر»مینامند، همه‌در نتیجه‌اینگونه «تعریفها» یی‌است‌که ازهنرشده . اگر این سخنان درست است‌و «مکانیسم اصلی‌که منشأ ایجاد هنر» میشود « تخیل و نیروی اندیشه » میباشدو احساس‌و حواس‌انسان، هنرمی‌آفریند یك‌دزد ویا قاتل یا یك بدکارهم میتواند کار خودش‌را «هنر» بخواندوبه این‌بهانه خودرا ازکیفر برهاند . مگر نه‌اینست‌که قاتل‌از حواس‌خود سودمی‌جوید ؟ مگر نه‌اینست‌که بدکار «خیال» میکندزندگانی معنایش اینست ؟!

کوتاه‌سخن تعریفهای گسترده وبدون مرز یك‌کلمه عیبهای بسیار دارد که‌از آنجمله آشفتگی‌است . هر کلمه بایددارای‌معنی‌روشن ومرزشناخته‌شده‌ای باشدکه بهانه‌بدست‌کسی ندهدو اگرچنین نباشدهیچ سودی‌از آن‌بدست‌نخواهد آمد . ببینیددو تن‌که میخواهندبرسر چیزی گفتگو کنند بایدمعنی‌کلمه‌هاییکه بکارمیبرند روشن‌و مرزدارباشد تاگفتگویشان بیهوده درنیایست‌وسد واگرهر کدام ، ازیك‌کلمه دومعنی جداگانه‌یا معنی‌بدون مرزی‌در دل داشته باشند ، هیچگاه گفتگویشان سرانجامی نخواهدداشت . شمااز کسی پولی‌بستانکارید و باورسیده میگویید «قرضت» را بده . کلمه «قرض» در نزد شما و او یك معنی روشن‌و محدودی‌دارد وهمینکه‌شمااین‌کلمه‌رابکار بردید، او سخن‌شمارا‌خواهد فهمید . حال‌اگر او«قرض» را بمعنی «دشنام» یا چیزدیگری بگیرد، داستان چه‌رویه‌ای بخود خواهدگرفت ؟ «زرنگی» را بدیده گیریدکه چگونه بسیار کارهااین عنوان‌را دارد .

درهمه چیزچنین‌است . اینکه‌نام یکی‌را«حسن»و‌نام‌دیگری را«پرویز» میگزاریم‌برای اینست‌که این‌یکی از آن‌دیگری‌باز شناخته‌شود . وقتی‌میگوییم «ماست» همه‌از آن‌اینرا درخواهند یافت‌که سفیداست واز شیر درست شده و سودمنداست وبا پنیرو سرشیروکره وروغن جدایی‌دارد . این‌فهمیده شدنهاهمه درسایه معنی‌روشن‌ومرزدار کلمه‌هاست. از آنسوی آنهمه کشاکشها ونابسامانی‌ها

---

۱ ــ در سینما چارلی‌چاپلین را یك نابغه !! هم خوانده‌اند .

وگمراهیها وآلودگیها همه‌در سایه‌ناروشن بودن‌و مرزنداشتن معنی‌کلمه‌هاست همه‌در سایه‌آنست‌که آدمیان‌از یك‌سخن یك‌معنی نمیخواهند یا در نمی‌یابند. شما بیازمایید تا ببینید که این گفتگو چقدر درست است. همان کلمه‌های «کار» و «کارگر» و «تولید» ومانند اینهارا در دومکتب کمونیسم وسرمایه‌داری بدیده گیرید. آیا معنی‌کار درنزد آندویکیست؟ یا کلمه «رستگاری»را بدیده گیرید. آیا معنی آن‌در نزدمسیحی و یهود و مسلمان و شیعی و بهایی و صوفی‌ومادی و بودایی و دیگران یك چیز میباشد. بیگمانست‌که هر یك از این دسته‌ها «رستگاری» راچیز دیگری‌ودر جای‌دیگری‌ودر کار دیگری‌می‌پندارند.

اینکه در کتابهای آسمانی آن اندازه‌ارزش برای«کلمه» بدیده گرفته شده‌ازهمین‌رهگذر است. از همین‌جاست‌که درانجیل آمده «درابتدا کلمه بود و کلمه‌نزدخدا بود...» (۱)و یادرقرآن‌از کلمه «طیبه»وکلمه «خبیثه» گفتگو شده‌است، همه‌ازهمین‌روست.

ازسخن خود دورنیفتیم. سخن برسر «هنر» بودکه بایدمعنی روشن و مرزداری‌داشته باشدو اینست‌ما معنی‌درست آنرادر اینجا میآوریم:

«...هنر دانشهاییست‌که در افزار سازی‌بکار رود یا افزارسازیست‌که از روی دانشها باشد...» (۲)

با این تعریف‌همه آنچیزهاییکه ازروی دانش‌ساخته شده‌از چرخ‌تامه شك واز سوزن‌تا «امپایراسنیت» و از کوره‌تا رآکتور اتمی همه وهمه «هنر» و سازندگان‌آن هنرمندند. آنان‌هنرمندند که‌ازساختن شاهکارهای بیمانند بخود نمی‌بالندو ازخودنمایی بازمی‌ایستند. آنان‌هنرمندندکه بناهایی‌همچون مسجد شاه و یامسجدشیخ‌لطف‌اله میسازند و نام‌خود رادرپای یك‌دیوار یادرگوشه‌ای از یك محراب با جمله «کمترین بنده‌خدا» یا «عبدفانی» و مانندهای آن با فروتنی‌هرچه تمامترمی‌نویسند. آنان هنرمندندکه سی‌و سه‌پل یاسدشادروان ویاتخت‌جمشیدرا ساخته‌اند و بگذاشتن نام خود نیز نیازی ندیده‌اند.

چنین‌تعریفی ازهنر، یك‌نیکی‌دیگری‌هم داردکه مارا از چنگ بسیاری از «بی هنران» رها گردانیده آنان را بجای خود خواهد نشاند.

با این تعریفی‌که از «هنر» شد دیگر نه شعر نه داستان نه‌باله ونه‌تآتر ونه سینما جزو «هنر» نخواهد بود.

پس اینها چیستند؟

---

۱ انجیل یوحنا آیه ۱و۲و۳

۲ ــ ورجاوند بنیاد بخش ۳ ص ۲۴.

شعر ــ سخن است، سخن آراسته، سخن بایداز روی نیاز باشد. سخنی که از روی نیاز نباشد یاوه است (۱)

داستان ــ اگر راست باشد یك آگاهی است. خبراست. وسپس اگر برویه یك پیش آمد بزرگ در آید، تاریخ میشود. اگر دروغ است و افسانه باید از آن چشم پوشید. پیوسته باید بدیده داشت که: «چرا دانا دروغ پردازد ویا بخواندن دروغ عمرخود تباه سازد...» (۲)

اینها را دیگران نیز زیر عنوان «هنر» نمی آورند. بلکه از «ادبیات» می شناسند.

نقاشی ــ ازهنرهای زیباست. درآغاز بجای «خط» بوده و سپس بجای «عکس» و اکنون برای آراستن وزیبایی بخشیدن است. برای اینست که خانه یاسالون یاساختمانی را بیاراید. درپدیدآوردن آن نیز باید ازدانشی سودجوید و نیازی را برآوردو براستی هرچه نزدیکتر باشد. درهمان حال تواند «اندیشه‌ای» را نیز بازنماید. تازه این اندیشه نیز باید برای مردم فهمیدنی باشد. بایدمانند آیینه باشد که بینندگان یکسره بامعنی و درون آن راه داشته باشند نه «گنگ و نامفهوم» که هیچکس از آن سر درنیاورد. باید درهر نقاشی «زبانی» را که مردم بکار می برند بکار برد. اگر خواست «بیان» است باید بزبانی باشد که همه بفهمند.

مجسمه ــ ازهنرهای زیباست درآغاز رویه «بت» داشته و «خدا» بوده. اکنون از آن جایگاه دروغین فرو افتاده و گردنش شکسته، آنرا میتوان برای یادآوری یك پیش آمد تاریخی وارجدارساخت. اینهم نباید دور ازفهم همگان باشد ویا چیز شگفتی ازکار درآید که از آن چیزی دانسته نشود.

درمجسمه سازی نیز باید ازدانش، از راستی، اززیبایی، اززبان همه فهم، بی نیازی نکرد. اگر نیازی بود باید مجسمه ساخت.

در ردیف همین هنرهای زیبا باید گلدوزی، منبت کاری، رنگ آمیزی، قالی بافی و مانندهای آنرا بحساب آورد.

اما موزیك تآتر وسینمارا باید دررده «سرگرمیها» شمرد. پیداست که اگرهریك از آنها، درهمان حال که مردم راسرگرم میسازد، چیزهای راست و نیك آموز را بنمایاند ویا درراه یاوری بدانشها بکاررود بسیار سودمند تواند افتاد و دردیگرگونی توده ها بسیار هنایا خواهد بود.

---

۱ ــ پیرامون ادبیات ص۲۴ ببعد چاپ دوم

۲ ــ پیرامون رمان [آغاز کتاب]

اکنون که معنی هر کدام و نامی راکه دارند و جایگاهی که در آن بحساب می آیند، دانسته‌شد. دیگر چه نیاز است که آنهارا زیر نام هنر یاهنرمند گرد آوریم؟ ومیدان خودنمایی و بیهوده کاری و یاوه‌بافی و بدآموزی را هر چه پهناورتر گردانیم؟چرا؟ چه نیاز؟

گویادرزبانهای دیگر نیز چنین است و تاآنجا که من آگاهی دارم باهمه کشاکشها و پدیدآمدن «مکتبهای هنری»(۱)ویا «ایسمها» باز برای هر کدام کلمه جدا و بامعنی مرزداری بکار می‌برند . در زبان انگلیسی کلمه‌های SkiLL – INDUSTRY – CRAFT – ART ومانندا ینهاهست که در فارسی همه آنهارا«هنر» ترجمه کرده اند .

درحالیکه دربرابر نقاشی ومجسمه‌سازی تنها کلمه ART رامی گزارند ودرافزارسازی کلمه CRAFT یا SkiLL رابکار می‌برند. SkiLL گاهی معنی« زبردستی»(مهارت) را نیزمیدهد .(۲)

هرچه هست برای «هنر» باید مرزی پدیدآوردتاهریاوه‌باف ویابیهوده کار و یا دروغپردازی درزیر این‌نام خود راپنهان نسازد.

۲ - سینما و«هنر»ی که دیگران میگویند

گفتگوپیرامون هنر مارا ازسینماکه متن کار بود دور گردانید . این ناگزیری‌بود.زیرا همه‌فیلمها باهر درونی چه‌تیره وتاریك وچه باز وروشن میتواند زیرنام «هنر» پنهان شود وچون این‌روپوش‌را دارد ـ بیاوره « سینما نویسان» که پیرامون«مسائل هنری» هم سخن میرانند ـ نباید آنرارد کرد . بنا بنوشته آقای هژیرداریوش«... هیچ شهادت هنری حتی اگربظاهر یکپارچه سیاه و غیر اخلاقی باشدطرد کردنی نیست....»(۳)

پس ناگزیر بودیم این پناهگاه را ـ پناهگاهی که «هنر» نام دارد ـ ازمیان برداریم تا سینما ازآن‌بیرون آید وآنچنانکه هست‌شناخته‌شود وهمه‌از تار و پودآن آگاهی یابند .

---

۱ ـ برای‌دانستن‌سیرهنردرغرب گفتار«استعدادوهنرونبوغ»نوشته ماکس ـ یاکوب فریدلندر ترجمه ك. جهانداری مهنامه کاوش شماره دهم ص ۴۸ ـ ۵۱ دیده شود.

۲ ـ فرهنگ فارسی انگلیسی حیم کلمه هنر

۳ ـ استتیك ومعنویات‌درسینما ـ بامشاد شماره ۵۴ دوره جدید

با اینهمه سینمایی‌نویسان‌و کسانیکه‌آن‌چنان شیفته‌آن‌شده‌اند که خردشان دراین زمینه از کارافتاده، بهانه‌هاوبرداشتهای دیگری رابمیان‌میکشند که‌آنها را نیز باید بررسی کنیم.

نخست بایداز«تأویل»، یابفارسی‌از«گزارش»که‌بسیاری ازاین«منتقدین» گرفتارآنند، سخن رانیم.

این‌یکی‌از بیماریهای آدمیست‌که چون‌بیك‌چیزی دلبسته‌شد، کمتر میتواند درنیك و بد وسود وزیان آن سخن‌راند. آدم «عاشق»همه‌چیز «معشوق» را نیك می‌بیند. به مجنون گفتند این‌لیلی تو که نه زیبایی‌دارد، نه‌خوش برخورد است و ظرف ترا می‌شکند، پس چه نیکی دارد که‌تو باو دلبسته ای؟مجنون پاسخ‌داد بیایید ازدرون دیدگان من او راببینید تابدانید:

«اگر بادیگرانش‌بود میلی چرا ظرف مرا بشکست‌لیلی»

وچون چنین شیفتگان ودلدادگانی با ایرادها وخرده گیریهایی روبرو میشوند، آن ایرادها و خرده ها را «بتأویل» میکشند و برای هر بدی یك «تفسیری»ازنیکی میکنند. این‌از بدترین بیماریهاست.

درایران این‌کاررا «ادیبان» آغاز کردند و بهرشعریاوه‌ای‌که مورد ایراد قرار گرفت، بهانه‌ای جستند و گزارشی آماده گردانیدند.

اکنون نیز شیفتگان سینمابچنین‌کاری دست میزنند وهرگاه از بدی فیلمهای سینمایی سخن بمیان می‌آید، برای آن‌بدی، بهانه هایی‌میاورند و کوتاه سخن سازنده را «تبرئه»میکنند.

برای اینکه سخن بیدلیل و بی‌مدرك‌نباشد، یك‌گفتارسینمایی‌را که آقای هژیر داریوش (۱) نوشته‌برگزیده، ایم و بخشهایی‌ازآنرا آورده نشان‌خواهیم داد که«بهانه‌ها» و«تأویلها» چگونه است؟!

آقای داریوش سخن از«استتیك» و«معنویات» سینما میراند و میگوید:

«...یکی‌ازمسائل‌تصنعی ومجعولی که‌امروزگاه وبیگاه‌در زمینه‌های‌هنری‌مطرح‌میشود مربوط است‌به «ارزش اخلاقی‌هنر» که گروهی‌تصور میکنند چیزی جز«ارزش‌تربیتی»یا «ارزش‌معنوی» آن نیست. بحث‌این‌بنده‌کوششی است برای‌تشریح‌این اصطلاحات‌وتعیین تفاوت‌هایشان و نتایجی‌که ازآن بخاطرایجاد یك فرهنگ سینمایی و استفاده ازاین «هنر» بمثابه وسیله‌یی جهت تربیت و ریشه معنوی افراد میتوان گرفت. شاید همه ابهام ها و شبهه‌هایی‌که دراین مورد

---

۱ ــ داریوش‌یکی‌ازدرس‌خواندگان‌رشته‌سینماست‌و گفتارهای‌پرمغز نیزدارد.

بوجود آمده، در وهله اول ناشی از یک «غلط مشهور» باشد... این غلط ناشی از اینست که در بررسی یك اثر هنری تأکید را بر محتوی ظاهری و آشکار اثر بگذارند. بدون اینکه بدانند این «استیل هنری» است که مفهوم و معنی اثر را معین میکند...»

آنچه تا اینجا آوردیم، اگر بخواهیم کوتاه وفشرده وساده گردانیم، معنی آن این میشود که: «هر فیلمی جز از آنچیزیست که شما میبینید. پشت سر آن معنی و مفهوم دیگری نهفته است». بزبان دیگر هر فیلم یك «ظاهر» دارد و یك «باطن».

اینگونه برداشتها درایران سابقه ای تاریخی دارد. حسن صباح و پیروانش که «باطنیان» خوانده میشوند، آنها هم همین بهانه را داشتند ومیگفتند: «آیه‌های قرآن یك معنی «ظاهری» دارد و یك معنی «باطنی» آن ظاهرش را «مؤمنین» می‌بینند و آنها «قشری» هستند و آن باطنش را ما می‌بینیم که قشری نیستیم». تاریخ را بررسی کنید تا بدانید که از این رهگذر چه آسیبی بایرانیان وارد گردیده است.

اکنون می‌بینیم «باطنیگری» بفیلم سینما نیز راه یافته‌است. اگر این در بازشود واینگونه برداشت بهمه گوشه‌های زندگی نیز راه یابد، دیگر هیچکس را نمیتوان نکوهید، و هیچ «مجرمی» را نمیتوان دنبال کرد. همچنانکه خودشان ناچار گردیده‌اند دریك جای دیگر از گفتار خود بگویند: «هیچ شهادت هنری حتی اگر بظاهر یکپارچه سیاه وغیر اخلاقی باشد طرد کردنی نیست...»

آخر چرا؟ اگر بهمین بهانه کسی بخانه شما دستبرد زند، یا جیب شمارا ببرد، یا بخانواده‌تان دست‌اندازی کند، آیا شما اورا آسوده خواهید گذاشت؟! اگر گفت به «محتوی ظاهری» کار نداشته باشید و من خواسته‌ام بااین «ظاهر بد» محتوی نیك «آسودگی» را بفهمانم، شما چه پاسخ باو خواهید داد؟ اگر دلیل آورد که ارزش نیکی را هنگامی خواهید دریافت که بدی را دیده وشناخته باشید، آیا از گناه او چشم خواهید پوشید؟

خواهید گفت مسئله «هنر» را نباید بپای چیزهای دیگر برد.

میگوییم: چرا؟ چرا «هنرمند» آزاد است هر کاری بکند وهر بدآموزی را یاد دهد و کیفر هم نه بیند؟! چرا ما تماشاگران باید پول بدهیم وچوب را هم بخوریم؟!

همچنین میگوییم: آیا «هنرمند» چیزی را که پدید میآورد برای مردم است یا برای خودش؟! اگر برای خودش میباشد که بدیگران نشان دادن ندارد و

اگر برای مردم است، ناگزیر باید سود و نیکی مردم‌را بخواهد و آنرا بازبان روشن و آشکار که همه بفهمند بمیان گزارد.

خواهید گفت: سینما «واقعیت» زندگی‌را نشان میدهد درزندگی بدهست نیك هم هست و اوناگزیر است همه را بنمایاند.

میگوییم این درست است که درزندگی نیك و بدهست. پس آن «رسالت هنری» که دم‌میز نیدو آنرا برخ مردم‌میکشید چیست؟ پس آن «وظیفه»‌ای‌را که برای هنرمند تعیین کرده‌اید چیست؟ اگر بنا باشد که سینما همه «واقعیتها» را بنمایاند و درباره نیك و بدش سخن نراند، حداییش بایك عکس یا نوار «ضبط صوت» چیست؟ چرا چاه رانشان‌میدهید ولی‌ازافتادن بدرون آن حلو نمی گیرید؟

نویسنده پایین‌تر مینویسد:

«... مصلحین اجتماعی غالباً بسیار فراموش میکنند که چگونگی تأثیر پذیری انسان به توسط آنچه مـی‌بیند و مخصوصاً انواع نمایشات، خیلی‌غامضتر از آنست که دروهله اول بنظر می‌آید. ایده هایی که بنحو ارادی وآگاه توسط هنرمند دراثرش گنجانده میشود (مثلا استانلی‌کرامر و فیلمهای دارای تزش) معرف ومبین کامل احساسات این هنرمند نیست و بهمین ترتیب تماشاگـر فقط تحت تأثیر این ایده‌های‌آشکار قرار نمی گیرد...»

دراین بخش ازگفتار از دوچیزسخن بمیان‌آمده ؛ یکی تأثیر پذیری انسان» که نویسنده باوردارد «خیلی‌غامضتر» ازآنست‌که پنداشته میشود ودیگری «یك اثر معرف و مبین‌کامـل احساسات هنرمند» نیست.

درمورد نخست نویسنده این سخن را دربرابر کسانی میگوید که ایراد می‌گیرند فلان یا بهمان فیلم چون‌بدآموزی دارد روی بینندگان «اثر» میکند و او میخواهد با بکاربردن چنان جمله‌هایی بگوید: چنین نیست یا دست‌کم هنایشش آن اندازه که میگویند نمی‌باشد.

پیداست که یك فیلم یایك صحنه از هر فیلم در روی بینندگان هنایش یکسانی‌ندارد. اگر بیننده خردمند باشدوسردوگرم‌روزگارچشیده، هنایشش کمترواگر کوتاه خرد باشد وکم‌تجربه، اثرش بیشتر. ولی نباید فراموش‌کرد هرچیزی‌چون‌ازراه‌چشم‌و گوش‌و بهمراه‌یکدیگر بمیان‌آید، بهرصورت اثر دارد. درهمین‌مورد «هنایش‌پذیری» آدمی‌ازدیدن‌فیلمها، گفتگوهای بسیارشده که بیشتر آنهارا آقای‌دکتر صاحب‌الزمانی‌درکتاب روح بشرآورده و نتیجه گرفته‌که:

الف ـ «... بطورخلاصه هرکس‌که معتقد به نفوذکلی‌فیلم

در بشر است، منطقاً نمی‌تواند منکر نفوذ فیلمهای بد درافراد گردد. سینما وفیلم واخلاق وتربیت بطور کلی هنوزواکسن و وسیله‌ای بدست نداده اند تا بشر تنها تحت نفوذ محاسن فیلم قرار گیرد و در برابر مفاسد و زیانهای آن مصونیت داشته باشد ...»(۱)

ب ـ « ... این ادعا که فیلم کسی را وادار بجنایت نمیکند سخنی است بسیار سطحی و فاقد هر گونه بینش حقوقی. روانشناسی وجامعه شناسی و فورمولی است فریبنده و سودجویانه که بیشتر تنها همان ازهراس یك کارگردان میتواند برانگیخته شود ...(۲)

بنابر آنچه آمد رویه بیرونی هرفیلم اثر آشکاردر بیننده دارد.

ازاینها گذشته، نوددرصد کسانیکه فیلمهای سینمایی رامی بینندازجوانانی هستندکه آمادگی بیشتر برای بدآموزی دارند و برابر آمارهاییکه درغرب بدست آورده اند، گسترش بدی و جنایت ازپنجاه سال پیش تاکنون درمیان جوانان چندین برابر شده

« ... درکشور دول متحده آمریکا(ایالات متحده امریکا) بموجب آماری که متخصصین خودشان داده اند در هرچهار خانواده یکی از آنها مبتلا به ناراحتی‌های روحی شناخته شده است. درهر ۷۲ دقیقه یك قتل واقع میشود ـ در هر ساعت ۱۵ جنایت فجیع اتفاق می‌افتد درهرساعت ۷ دزدی مختلف باضافه ۲۶ سرقت اتومبیل دیده میشود و چیزی که بیش ازهمه برای خودشان موجب تعجب و نگرانی شده اینست که از هر۴۳ کودك یکی پرونده پلیسی دارد و بهمین جهت جنایات جوانان روزبروز بشدت زیادتر میشود ـ ازهر سه ازدواج یکی منجر بطلاق وجدایی میگردد وغیره وغیره...»(۳)

که بیگمان در این گسترش، سینما دست داشته و تماشاگران زیر « تأثیر ایده‌های آشکارفیلم» قرارداشته‌اند.

درمورد دوم که « یك اثرمعرف ومبین کامل احساسات هنرمند » نیست باید گفت اینهم برای پرده پوشی بکار « هنرمند » است. جای شگفتی است، یکبار میگویند هنرمند هرچه را حس میکند و می‌اندیشد برویه « اثرهنری» درمی‌آورد و چون ایراد گرفته میشود که پس نشان‌دادن فلان بدی باهمه گوشه‌هایش حس

---

۱ ـ روح بشر ص۳۱۵

۲ ـ همان کتاب ص۳۲۴

۳ ـ تضاد های درونی ما اثر کارن هورنای ترجمه م . ج مصفا ص۲ مقدمه آقای ا ـ خواجه نوری.

واندیشه« هنرمند»است میگویند: « مبین کامل احساسات او» نیست و مامیدانیم که درسینما یك چیز کوچك چندین برابر بزرگ میشود وهر «احساس» هم همین رویه را دارد. پس درسینمادست کم «یك اثر معرف ومبین کامل کامل احساسات» هنرمند میباشد . درسینما که یك «اثر» چندین برابر بزرگ میشود چگونه نمیتواند «معرف ومبین کامل» هنرمند نباشد ؟!

ما ازهمین راه میتوانیم بفهمیم که یك فیلم « هیچکاك» نماینده بزرگ شده «درون تیره و تار» سازنده اش میباشد.

نویسنده در دنباله این سخنان چندچیز دیگر را بمیان میکشد:

« . . . بنظر لازم میرسد بین زمینه معنوی وزمینه اخلاقی تمیزی داده شود. معنویات از بطن تفکر وزیست درونی زاییده میشود اخلاقیات درعوض سازنده قوانینی است که هدفشان فقط نظم لازم برای زندگی احتماعی است . منظور ازمعنویات اینست که هرفرد جامعه معمولی بتواند بیك شگفتگی (!) درونی برسد... درحالیکه معنویات درسطح هدف قرار دارد، اخلاق درسطح وسیله ... هنرمند بالفطره یك متفکر است نه یك متفکر درون گرا ... بلکه روحیه ای برون گرا که کنجکاویهایش طبیعت وآدمهاست ازطریق آفریده هایش ...»

اینها همه جمله هاییست که معنی روشنی ندارد . معنویات چیست؟ که از بطن تفکر وزیست درونی زاییده میشود؟ اخلاقیات به چه چیز هایی گفته میشود؟ شگفتگی درونی (!) یعنی چه؟!

این روپوش فلسفی برای چیست؟ سینمایی که شما آنرا «هنر» میخوانید وماتاروپود آنرا درپیش نشان دادیم، بااینها چه بستگی دارد؟ چراآنقدر فریفته آن شده اید که دیده تان نمی بیند؟! این «تعصب هنری (!) » برای چیست ؟ آیا چه جدایی میانه شما و آن شخص مذهبی است که سخت بآنچه پنداشته چسبیده وبا هیچ دلیلی آماده نیست ازبیهوده کاریهای خوددست بردارد .

شمامیگویید« اخلاق» راباید از«معنویات» جدا گرفت. نمیدانیم خواستتان ازاخلاق و معنویات چه میباشد؟! اگر ایراد گرفته شود که فلان فیلم سینمایی عشقی و سکسی پرده دری کرده، ریشخند خواهیدکرد که فلانی از«اخلاق» سخن میگوید ، این هنروزیبایی است وبا«معنویات» سروکار دارد. آیا اینست خواستتان از «معنویات». آیا اینست معنی آن جمله که میگویید«منظور ازمعنویات اینست که هرفرد جامعه معمولی بتواند بیك شگفتگی (!) درونی برسد» ؟!

چراسخنان خودرا بی پرده و همه فهم نمیگویید؟ چراآنهارا درجمله های پیچیده می گنجانید؟!

نویسنده دربخش دوم گفتار خودمی‌نویسد :

«... بنابر آنچه گفته شد که از «ذات‌هنر» سرچشمه میگیرد هیچ‌شهادت‌هنری حتی اگر بظاهر یکپارچه سیاه و غیراخلاقی باشد طرد کردنی نیست.

خدا رابدون شناختن‌دوزخ نمیتوان شناخت(!!) آنکه هرگز برتاریکی چشم نمی‌افکند خودرا محکوم به این میکند که هرگز ارزش نوررا درنیابد. انکار وجود پرتگاه ، انکارکوه‌سر بفلك كشيده است...»

اینها دیگر بشعر وفلسفه بافی ماننده‌تراست تا به فهمانیدن یك «بحث هنری»

چه کسی خدارااز شناختن دوزخ‌شناخته ؟! کیست که هرگز بتاریکی‌چشم نیافکنده ؟! پرتگاه مگر تنها درکوه است ؟! و مگر کوه با پرتگاه شناخته میشود ؟!

راستش آنست که سخنانی آنچنانی، تنها برای پرده‌پوشی به بیهوده ـ کاری و گمراهی سینماپردازان‌است. برای «تبرئه» بدآموزیهای آنان میباشد.

نویسنده گفتار خودرا دنبال کرده و نوشته:

«...ازبندگسستگی نیروهای‌بدی درهنرمعاصر حقیقی‌است که باید مورد توجه قرارگیرد. این تصویرزمان ماست . اینکه‌نگاه حیرت زده یا حتی تنفر آلودمان را از این حقیقت بـرگردانیم هیچ‌چیزرااز بین‌نمی‌برد ...»

در باره «ازبندگسستگی نیروهای بدی» سخن نویسنده راست‌است. آری ما هم با شماهم‌آوازیم .ولی‌میخواهیم‌بپرسیم که دراینکار، دراین‌ازبندگسستگی، سینما بیگناه است ؟ آیا او خود یکی ازبندگسستگان نیست ؟ آیا سینما نیست که بدیها را بجلو چشمها میآورد و آنها را از راه چشم و گـوش بدیگران می‌آموزد ؟ آیا بدآموزیهای سینما انکارکردنی است؟ آیا حق نداریم که «نگاه حیرت‌زده یا حتی تنفرآلودمان» را از آن برنگردانیم؟ آیا حق نداریم‌بپدید آورندگان‌آن لعنت نفرستیم؟

پایین‌تر مینویسد :

«... رهین منت‌اوهستیم زیراکه آئینه‌ای بدستمان‌میدهد تا در آن خودرا ارزیابی کنیم . ضعف‌ها و عیب‌هایمان را بسنجیم‌و یاد بگیریم که چطورخود رااصلاح کنیم .....»

ایکاش چنین بود وآیینه‌ای که بدست ما میداد میگفت‌ببین‌چه‌آلوده‌ای،

به بین چه زندگی بدی داری. بخود آی و از این آلودگیها خود را بپیرای ! ولی کی و کجا بوده که آیینه پندآموزی کند و راه درست زندگی را بنمایاند ؟

اگر چنین بودی که هر کسی از دیدن بدیهـا نیک گردیدی و بـا دیدن بدیهای یك فیلم از آلودگی بیرون آمدی و یا بنوشته آقای « منتقد » با در دست گرفتن آیینه «ضعف‌ها وعیب‌های» خودرا سنجیدی و یاد گرفتی که «چطور خودرا اصلاح» کند، دیگر نیاز باینهمه راهنمایان نبودی . آن افسانه‌ای را که از لقمان حکیم آورده‌اند که «ادب را از که آموختی از بی‌ادبان» یك سخن نادرستی است .

برای نشان دادن نادرستی این سخن، و همچنین نوشته آقای داریوش، بار دیگر باید از کتاب آقای دکتر صاحب‌الزمانی نمونه‌ای بیاوریم:

« ... غالب از کسانیکه دارای منافعی در تهیه‌ی فیلم‌هستند، خواه و ناخواه در جبهه‌ای دفاعی نسبت به فیلم بسر می‌برند. دکتر گوستـاو مورف روانشناس سوئیسی که اینك در کانادا بسر می‌برد اخیراً درشماره‌ی ماه مه ۱۹۶۰ مجله آلمانی‌زبان سوئیسی «روانشناس» بمناسبت ارتباط وقوع بزهی درکانادا با یك فیلم، طی مقاله‌ای باین دسته ازهـواداران فیلم‌که مطلقاً منکر اثرسوءفیلم هستنـد اشاره میکند . دکتر مـورف می‌نویسد : استدلال اساس تهیه کنندگان فیلم و سایر وسایل تفریحی درامریکاکه پیوسته آنرا تکرارمیکنند اینستکه در سینما وتلویزیون هیچگاه یك جنایت خوش فرجام و جانی کامکار به تماشاچیان عرضه نمیشود . تبهکار همواره محکـوم پنجه‌ی عدالت میگردد. ازاینرو چنین عرضه داشتهایی بیشترموجب عبرت است تا جنـایت،زیرا جنایت مثمرثمر نیست ... این منطق چنانکه دکترمورف نیز بدان تصریح میکنداز نظر روانشناسی کاملا سست ونادرست‌است ...»

«... بسیاری‌از خوانندگان‌ما شاید فیلم«مرد بازوطلائی» راکه هنرپیشه مشهور امریکائی« فرانك سیناترا » نقش اول آنرا عهده داراست‌دیده باشند .... در تهران روی این فیلم نمایشنامه‌ای بعنوان «مرفین» تهیه وبمعرض نمایش‌گذارده‌شد .... تهیه‌کنندگان و هنرپیشگان «مرفین» مایل بودند بـاکمك وزارت بهـداری بنام مبارزه با مواد مخدر، برای فیلمبرداری از نمایشنامه مرفین کمك بگیرند. از اینرو مراجعات و مـذاکراتی نیز در کمیته بهداشت

روانی بهمین مناسبت بوقوع پیوست. نویسنده از نظر مسئولیت اداری و حرفه‌ای خود در این مورد به تحقیق در باره اثر فیلم «مرد بازو طلائی» و «مرفین» روی تماشاگران ایرانی‌پرداخت. نتیجه متأسفانه نشان داد که فیلم ونمایشنامه‌ای ظاهرا ضدهروئین و مرفین خود یکی ازعلل شیوع هروئین ومرفین دربسیاری‌ازجوانان ما شده است. نقل عکس‌العمل و نظر یکی‌از افرادکه در اثر دیدن فیلم «مرد بازوطلائی» بنا باعتراف خود هراسش ازاعتیادبه‌هروئین زایل شده بود، شاهدگویایی برای‌بیان ماست . این فرد ضمناً یکی ازکارگردانان مؤثردر صنعت فیلمبرداری و سینما در ایران بشمار میرود ....» (۱)

نویسنده گفته‌های آن«معتاد»راآورده‌که ما دراینجاازآن‌چشم‌می‌پوشیم .

با این نمونه‌که آوردیم دیگر ادعای اینکه «آیینه» درس میدهد پاك ازمیان میرود و آن افسانه آموزش «ادب» از «بی ادبان» بی پایگیش آشکار میشود .

ما نمیدانیم این آقایان «هنری‌نویسان»آدمی‌را باچه‌دیده‌ای‌می‌نگرند؟ نمیدانیم چه باوری در باره نیك وبد دارند؟ نمیدانیم چرا نمیخواهند بپذیرند که سینما وتلویزیون درروزگار ما یکی ازگرفتاریها است ؟ چرا نمیخواهند بپذیرندکه نودونه درصد فیلمهای سینمایی بیهوده وزیانمنداست وباید آنها را بآتش‌کشید ؟! چرا شعری میگویندکه درقافیه آن‌گیر کنند ؟

نویسنده سپس در دنبال آنچه درپیش‌گفته ، بیکرشته‌سخنان‌وارونه‌ای می‌پردازد و بسانسور اشاره‌میکند و مینویسد :

«... برای جلوگیری از بی‌نظمی‌هاییکه«هنر» میتواند فرصتش رافراهم‌آورد، بی‌نظمی‌هاییکه بسلامت‌جامعه و ازاین‌رهگذر به نمو درونی اعضایش لطمه میزند، کاملا مشروع است‌که سانسور قدم بمیدان گذارد .... سانسور باید در وظیفه خطیر خود از «اخلاقیات افراطی» برکنار باشد. از معیارهای ساخته و پرداخته اتوماتیك‌اجتناب کند وبداندکه بنابرماهیتش پاسخگوی‌مسائلی است که بالاجبار «بد»و«ناقص»مطرح‌شده‌اند .(یعنی سانسوراگردرفیلمی یك صحنه سکسی را بدوناقص‌نشان داد، سانسورکند.اگر کامل‌نشان

۱ ــ کتاب‌روح‌بشر ص ۲۰۷ ــ ۲۰۹

داد بکند)

«... قبل‌ازاتخاذ هرتصمیم، سانسور بایدعلی‌الخصوص به ارزش فرهنگی اثر بمثابه یك آلت تربیتی، بمثابه زمینه‌ای برای تفکرات بارور... نه فقط بمضمون آشکار، بهمچنین بکیفیت«استتیك» آن توجه کند... منظور بنده ازاستتیك نه زیبایی شکلی بلکه آن زیبایی درونی است که شکلها اکسپرسیون وگوشت و پوست ورگ زنده‌اش هستند، میباشد ...»(۱)

این دیگر جای شگفتی است. یکجا میگوید هیچ اثر هنری حتی اگر بظاهر یکپارچه سیاه و غیراخلاقی باشد ردکردنی نیست و در اینجا از ارزش «فرهنگی و تربیتی» دم میزند . سانسوری را هم که‌میگویدوآنرا ازمعیارهای «اتوماتیك» و«اخلاقیات افراطی» برحذر میسازد یك فریبکاریست. زیرا بهر کجای فیلم انگشت گزارید خواهند گفت اینجا هنراست وزیبایی. آنجارا نباید با «معیارهای اتوماتیك» و فلانجا را نباید با «اخلاقیات» سنجید. این «استتیك» است و آن «استیل» . پس سانسورچه بایدبکند؟ اگر بخواهدفیلمی را جلوگیرد یا بخشی ازفیلمی که مثلازن برهنه سراپا هوس‌رامی‌نمایاند، قیچی کند، فریادخواهندکرد . «تماشای زیبایی و تفکردرباره زیبایی راهی مثبت بسوی فضیلت حتی بسوی الهیات ؟ !» است و در هر موردش بهانه دیگری خواهند داشت .

بهر حال این یك نمونه است که سینما پرداران به چه چیزهـا دست می‌یازند و چه بهانه‌ها پیش میکشند تا دکان‌جهنمی سینما را « تبرئه » کنند .

۳ ـ سینما «هنر» نیست

با آنچه‌آوردیم، باید بیگمان بود که سینما«هنر» نیست‌وجز«سرگرمی» چیزدیگری نمی‌باشد .

روشن‌است که «سرگرمی» برای‌آدمیان‌موردنیاز است. ولی هنگامی‌این سرگرمی سودمند خواهد بود که : چیزهای راست را نشان دهـد و بیاری دانشها شتابد .

ما هیچگاه نمیگوییم سینما نباشد. هیچگاه ازدیده«اخلاق» بآن‌نمینگریم

۱ ــ بامشاددوره‌جدید شماره ۵۳ و ۵۴ ص ۸ مسائل هنری

هیچگاه نمیگوییم فیلم ساخته نشود .

ماسینما را از دیده «حقایق» بررسی میکنیم .

این «حقیقتی» راکه مامیگوییم وباآن برداشتی که از هنرداریم ونتیجه می گیریم که سینمایك بازیچه‌وسرگرمی است. کسانی ازخود « سینما سازان » نیز اینرا میگویند و فریادخودشان نیز ازاینراه بلنداست .

«روسیلینی» راهمه‌کسانیکه‌با سینماسروکاردارندمی‌شناسنداوکارگردان بنام ایتالیایی است . او در سال ۱۹۶۶ بهمراه گروه دیگری از ویژه‌کاران سینما، زبان بازکرده بایرادگیریهایی ازکارسینماسازان‌پرداختند که‌خبرهای آن درروزنامه‌های فارسی نیز نوشته شد، که اینك ما بخشی از آنرا در زیر میآوریم :

« بحثی بزرگ در محافل سینمایی جهان پیرامون مرگ وحیات سینما . روسیلینی کارگردان بزرگ سینمای ایتالیا: سینما هنرنیست بازیچه‌ایست . گروهی از صاحب نظران مسائل سینمایی اخیراًلبه‌تیز حملات خود را متوجه هنرهفتم وکسانی‌که سینما را تنهاوسیله تجارت قرارداده‌اندکرده، معتقدندبسیاری‌ازتهیه‌کنندگان وکارگردانان سینما موجبات مرگ سینما رافراهم‌میسازند . این صاحب‌نظران را عقیده براینست که سینما نباید موجب‌انحطاط‌جامعه گردد و از هنرهفتم برای بالا بردن رشدکلی جامعه باید استفاده شود .

روسیلینی کارگردان متهور سینمای‌ایتالیا، جزءکسانیست که تهیه‌کنندگان وکارگردانان بدون صلاحیت را موردانتقادقرار داده است. دراین مقاله مارسل‌هربیه (فرانسه) یکی‌ازصاحبنظران مسائل سینمایی عقاید روسیلینی را بررسی کرده و باو پاسخ داده است :

وقتی آقای روسیلینی‌بخواهدکشور(فرانسه) ما را بقدوم خود مزین نماید، شمشیر بدست‌وباربنه‌ای از «داستان‌لوچتانوسرا» بدوش ازراه‌آلپ وارد فرانسه میشود .

این بار علاوه بر سلاحهای معمولی، چند«فیل‌جنگی» نیز همراه آورده است و این خود نشانه آنست که واقعاً سرجنگ و پرخاش دارد. ولی‌بااین‌تجهیزات کامل این‌بار نیزحمله‌اوباشکست

روبرو خواهد شد . هدف او از این حمله نابودکردن‌سینماست.

با اینحال من‌هنوزهم با دیده‌تحسین به‌روسیلینی‌می‌نگرم و هنراورا تکذیب نمی‌کنم.

اما امروز روسیلینی‌بیش ازهروقت دیگرمرا متوحش و و متعجب میسازد . البته‌ترس من‌از روحیه جنگجویی وپرخاشگری او نیست. بلکه تعجب من از این‌است‌که او این بار به موجودیت سینما تاخته است و این یك حمله بیسابقه و خارج از حد اندازه است .

اما روسیلینی دراین حمله بیرویه تنهاست وبه‌تنهایی بایك حقیقت مسلم (!) به‌ستیز برخاسته است.

روسیلینی تنها کسی‌است‌که سرنوشت یك«هنرواقعی» راکه امروز محبوبیت عظیمی درجهان‌کسب‌کرده وروزانه بیش از پنجاه میلیون‌نفر ازمردم جهان‌را **سرگرم**می‌کند نادیده می‌گیرد.

چه حمله عجیب و نامعقولی ! چیزی‌که مایه تأسف است اینست‌که یك‌هنرمندبا لذت وخوشی فراوان مرگ هنرخودرا اعلام میکند ومیگوید :

« دیگر سینمایی وجود ندارد ... سینما بصورت نعش درآمده است.» این فریادهای‌خشمناك‌ازروی اشتباه و بی‌فکری نیست بلکه روسیلینی برای‌محکوم‌کردن هنروصدورحکم‌آن‌ادعانامه بلندو بالایی تنظیم‌کرده است .

اومیگوید: «..مردم حق‌دارندکه‌دیگربه‌سینما نروند زیرا سینما بیك بالت اشباح وبیك‌بازیچه مبدل‌شده است ..»

«...در سینماهمه‌چیزمرده وازبین‌رفته‌استودیگر فیلمی‌به معنی واقعی تهیه نمیشود . بیسوادی‌وبی‌اطلاعی محافل تکنیکی بخوبی فقدان جنبه‌های هنری و فرهنگی فیلمها را منعکس میسازد ....»(۱)

۱ ـ اطلاعات شماره ۱۲۱۴۱ پنجشنبه سوم‌آذر ۱۳۴۵ ص۹

بازمانده گفتار جمله‌هاییست که جنبه «هو» دارد. مثل روسیلینی از نفس افتاده است .... روسیلینی دیگر تمام شده‌است ... ومانند اینها .

بیچاره روسیلینی که تازه حقیقتی را فهمیده، ناگزیر باید چنین «هو» شود. چه‌بسا اورا کنارگزارند واززندگیش نیز بازدارند .

هرچه هست حقیقت بالاتر ازاین‌هاست وکارخود را خواهدکرد .



گفتار نهم

« سینما » در ترازوی « خرد »

« گرانمایه‌ترین چیزی که خدا بآدمیان داده خرد است . خرد داور راست و کج و شناسنده نیك و بد می‌باشد . باید زندگی با یین خرد باشد . »

ورجاوند بنیاد بخش ۱ بند ۱۰

آیا میتوان سینما را در ترازوی خرد گذاشت ؟ آیا میتوان نیك و بد فیلمهای سینمایی را با خرد دریافت ؟ آیا میتوان براهنمایی خرد « فیلم » ساخت ؟

باشد کسانی (بویژه سینماسازان) شگفتی نمایند و بگویند : میخواهد سینما را با «عقل» بفهمد . «عقل» کجا «هنر» کجا . « زیبایی » کجا «خرد» کجا ، احساسات از «تعقل» صدها فرسنك فاصله دارد و مانند اینها .

همچنین کسانی بریشخند پردازند وزبان بهوکردن گشایند ویا با نوشتن صغری و کبری‌هاییکه نمونه آنها را در گفتارهای گذشته آوردیم ، داوری خرد را نپذیرند وبار دیگر گفته دیگران را باز گویند .

لیکن این‌ها هوده‌ای نخواهدداشت‌و ناگزیر باید‌پذیرفت که: در هرچیزی چون‌خرد بدیده گرفته نشود، از آن‌زیان برخیزدو همین‌زیان‌و آسیبی که سینما دارد ، بیش‌از هرچیز ازرهگذر اینست که سازندگان آن جز «پول» بچیزی نمی‌اندیشند ونیك‌وبد رابدیده نمی‌گیرندو داوری «خرد» رانمی‌پذیرند .

ازسوی دیگر نیك وبدجدا ازهم‌نیست وراه‌نیکی روشن‌نمی‌باشد و اگر کسانیهم‌چنین آرزویی‌مینمایند ودر این‌باره بکوششهایی برمیخیزند، راستی‌را خواهان‌آن نیستندو چون گفتگو کنیم ودرون‌سخنانشان رابشکافیم، خواهیم دید که‌از درون‌دل خواهان‌نیکی نمیباشند .

آنان‌نیك وبدرا نسبی‌میشمارندو می‌پندارند هر کسی هرچه رانیك‌دانست بایدبکار بندد .

ولی‌در اینزمینه «حقایقی» هست‌و ما دراینجا نشان‌خواهیم دادکه نیك وبد رابنیادی استواراست ودر هرجاو هرزمان راست درمی‌آید . بگفته دیگر نیك‌و بدبنیادی دارد که گردش روزگاروسرزمینهای گوناگون رادرآن‌هنایشی (اثری) نیست . نشان‌خواهیم دادکه‌نیك‌وبدرا تنها آدمی درمی‌یابد ومی‌شناسد وچیزیکه اورا راهنماست‌خرد میباشد .

خرد درآدمی یك‌داوراست. داورنیك‌وبد. ونزداین‌داور باید «پرونده» راگشود ومسایل رابحلو «دیده»اش آوردتا بداوری‌پردازد .

چیزیکه‌هست برای‌روشن شدن‌داستان، نیازبآن‌داریم‌که نخست جدایی میان‌آدمی ودیگر جانوران‌را بشناسیم‌تا بدانیم «خرد» چه‌معنی دارد ؟ ببینیم پایه‌هایی‌برای «نیك‌وبد» هست‌یانه ؟ وسرانجام سینمارابا آنها بسنجیم. و این کاریست‌که ناگزیر باید انجام‌گیرد. زیرا « سینما» خواه‌وناخواه بازندگی و راه آن‌بستگی پیداکرده وگذشته‌از سرگرمی «آموزگار» هم‌گردیده است .

۱ - شناخت درست « آدمی »

تعریفهایی‌که از «آدمی» شده‌چه درفلسفه قدیم‌و چه‌در فلسفه‌جدیددرست نیست‌و یابسیار نارساست .

فلسفه‌قدیم آدمی‌را « حیوان‌ناطق » یاچیزهای دیگری می‌نامید و در فلسفه‌جدیدبویژه‌فلسفه‌مادی‌آدمی‌را بپایه‌دیگرجانوران‌برده‌اورا«حیوان افزار ساز » خوانده‌و جدایی‌میان او ودیگرجانوران نمی‌شناسد .

داستان‌بسیار درازاست وکشاکشهای بسیارپدید آمده‌وکتابها وگفتارها دراینزمینه نوشته شده وپراکنده گردیده ، که اگرمابخواهیم‌آنهارا در اینجا

بیاوریم، فزونتر از صد صفحه خواهدشد. اینست بآن نمی‌پردازیم و تنها به برداشتی که فیلسوفان مادی از آدمی دارند و امروزدر همه‌جا پراکنده شده وخواه ناخواه در مغزها جا گرفته وسینما هم در زیرهنایش آنست، اشاره میکنیم و حقیقتی که در این زمینه هست بجلو دیده‌ها میآوریم :

« ... یکی از گمراهیهای فلسفه است که آدمی را با چهارپایان و دیگر جانوران بیکرشته کشیده ازارج وجایگاه او بسیار میکاهد، این لغزش فلسفه از نخست بوده . فیلسوفان مانندگی را که در میان آدمیان و چهارپایان نمودار است، بدیده گرفته و گوهر آدمیگری را نشناخته بآدمی بیش از این ارج نگزارده‌اند که سر دسته جانورانش دانند .

ولی آدمی اگر از جنس جانورانست با آنان نه یکسانست . آدمی برگزیده آفریدگانست و یك گوهر ویژه‌ای میدارد .

داروین و پیروانش میگویند : آدمی از بوزینه برخاسته. میگوییم : باشد که چنینست . این از جاهاییست که « جهش » رخ‌داده. ازجاهاییست که دست آفریدگار نمایان گردیده . بگفته شمادانشمندان در پیشرفت آفرش گاهی پیدایشهای نابیوسیده‌ای (غیر منتظره‌ای) یا بهتر گویم : جهشهایی رخ داده . مثلا می‌گویند آفتاب توده بخاری‌می‌بوده ودر فضا می‌ایستاده ، تا ناگهان بگرد خود چرخیدن‌گرفته . زمین‌سر تاسر تهی میبوده و ازگیاه ودرخت و یا چیزدیگری در آن‌نشانی نمی‌بوده، تا ناگهان‌رویاها(نباتات) پیداشده . تاهزاره‌ها وده‌هزاره‌ها از زیندگان نشانی نمی‌بوده تاناگهان زندگی در آن پدیدگردیده، اینها و مانند اینهاکه درگفته‌های دانشمندانست جهش‌هایی بشماراست . پیدایش آدمیان نیز از آن‌شمار تواندبود .

آدمی‌چه ازبوزینه برخاسته وچه جداگانه‌پیدایش‌یافته. خود باشنده (موجود) جداییست و دارای گوهر ویژه‌ای می‌باشد برخاستن‌آدمی از میان جانوران همچون شگفتن‌گل ازمیان بوته ها وخارهاست. همچون پدید آمدن میوه از میان شاخه‌ها و برگهاست. آدمی گل جهانست میوه آفرشست ...» (۱)

---

۱ ــ ورجاوند بنیاد بخش ۱ ص ۱۶و ۱۷

۲ ـ جدایی آدمی و دیگر جانوران

« ... هر آدمی بیش از همه باید خودرا شناسد . این زیان بزرگیست که خودرا باجانوران یکسان داند . آدمی نه تنها همین تن و جانست، دراو « روان » نیزهست که خود چیز جداییست . آنانکه آدمی را با جانوران بیکرشته میکشند از این داستان ناآگاهند و ما برای آنکه زمینه را روشن گردانیده معنی هر یکی از « جان » و « روان » را بزندیم بسخن گشاده تری نیاز میداریم .

در فلسفه مادی میگویند : سرچشمه کارهای جانوران و آدمیان خودخواهیست . هریکی از آنها تنها خودرا میخواهد و همه چیز رابرای خودمیخواهدوهرجنبشی ازودیده شوداز اینراهست .

مثلا فلان گوسفند اگر میچرد برای آنست که سیر شود و زندگی خود رانگهدارد . اگرمیخوابد برای آنست که بیاساید . برسرگیاه بابهمان گوسفند شاخ بشاخ می اندازد، برای آنست که اورا دورگرداند و آن گیاه را خود خورد . ماده گوسفندی را دنبال میکند، برای آنست که کام گزارد. هیچ کاری را جز برای خود نمی کند.

میگویند آدمی نیز چنین است. هرکسی تنها خودرا میخواهدوهمه چیزرا برای خود میخواهد .

ما میگوییم: گفته شمادرباره جانورانهمه راستست. لیکن ما از آدمیان یکرشته کارهایی با خشیج (برضد) آن می بینیم . مثلاشما فلان بی چیز را در زمستان برهنه و چایان می بینید و دلتان باو می سوزدورو پوش خود رادر آورده باو می پوشانید وچون او از چاییدن آسایید خشنودو شادمان می گردید ـ آیا این کارها باخودخواهی چه سازد ؟!... اگرخود خواهیست چرا شمااز دیدن او دلتان سوخت ؟! چراخود را بی رو پوش گزارده باوداد ید؟!.. چرااوچون پوشیدواز چاییدن آسایید خشنود و شادمان گردیدید ؟!... اینها کدامش ازروی خودخواهیست ؟ صدها از اینگونه مثل توان آورد .

آری در آدمی خودخواهی نیز هست . همان آدمی که در زمستان روپوش از تن درآورده به برهنه چایان می‌دهد ، چه بسا که بر سر صدر یال سیلی بروی برادرش زند چه بسا در سال گرانی خوار بار انبار کند. ما این رشته کارها رانیز از آدمیان می بینیم. پس می باید گفت :

آدمی همچون جانوران نیست، ودر این ،جز خودخواهی یك نیروی دیگری میباشد .

راستش هم آنست که خدا آدمی را از دو گوهر سرشته : گوهر جان گوهر روان ... »(۱)

« ... آدمی از گوهر جان هوس وآزورشك وخشم و کینه وخودنمایی وبرتریفروشی وچاپلوسی وستمگری ودورویی و دروغگویی وپندارباقی ودیگر خویهای ناستوده را میدارد . خویهایی که بیشترش بیش یا کم در جانوران هست . گذشته از خودخواهی که سرچشمه کارهای اوست .

از گوهر روان نیز ـ فهم و اندیشه وخرد وشرم و آزرم و اینگونه چیزهای بسیارستوده را می‌دارد . چیزهایی که ویژه خوداوست. گذشته از اندوه خواری و نیکخواهی بـدیگران و راستی پرستی وآبادیدوستی و دادگری که سرچشمه کارهایش می باشد . ازاینهاست کـه درکالبد آدمی بدیها بـا نیکیها توأم گردیده . آنگاه این دو گوهر در آدمی چون آخشیج یکدیگرند، همیشه باهم درکشاکشند که چون یکی نیرو گرفت آندیگری از نیروافتد.همچون دو کفه ترازو که چون یکی بالارفت آندیگری پایین آید...» (۲)

اینها بود جداییهای آدمی از دیگر جـانوران و همین جداییهاست که درهمه کارها درهمه آموزاکها بایدبدیده داشت و خواه ناخواه بـاید « سینما » نیز اینها را بپذیرد و بدیده گیرد .

۱ ــ ورجاوندبنیاد بخش ۱ ص ۱۹ ــ ۲۰

۲ ــ ورجاوند بنیاد ص ۲۳

۳ ـ «خرد» چیست ؟

گفتیم آدمی دارای دو گوهراست و دورشته کارورفتار یکی نیك ودیگری بد ازاو سرمیزند. «اینست همیشه در درون آدمی میانه دو نهاد کشاکش در کار استو آدمی میانه کشاکش افتاده ... » (۱)

آدمی آزاد است که برابر هریك ازخواستهای «روانی» یا «جانی» رفتار نماید ودر نتیجه «خرسندی» یا «ناخرسندی» برای خود ودیگران پدیدآورد. میتواند زندگی را بخود ودیگران تلخ یا شیرین گرداند. میتواند در زندگی آسودگی پدیدآوردیا «ناآسودگی». و برای اینکه آدمیان دراین میان بی یاوروبی راهنما نباشند، نیرویی نیز بنام «خرد» باآنان داده شده که داوراستو نیك از بدوراست از کج بازمی‌شناسد واین خرد نیز آموزگارانی داردکه راستیهارا بجلودیدگان خرد میآورندو آنرا وادارمیکنند بکارافتد وداوری کند .

دانستنی اینستکه خردهادر داوری آزاد وجدا سرند وپروای کسی و چیزی ندارند. کسی که ازراه نیرنگ وفریب دارایی بدست میآورد، درهمان حال خردش کاراورا بدمیداند وازدرون ناآسوده‌اش میگرداند. اینستمی بینیم تمام کسانیکه زندگی ببدی ودغلکاری بسر آورده‌اند، سخت بکارهای مذهبی از روضه خوانی وزیارت رفتن ودعاخواندن دلبسته میگردند. یا باین کیش یا آن کیش پابندی کرده پیروی از این «قطب» یا آن «مرشد» میکنند. مسیحیان بکلیساوپاپ و یهودیان به حاخام وملاپناه می‌برندتا بدینوسیله ازناآسودگی درون بکاهند .

برای اینکه زندگی ازبدیها پیراسته شود، برای اینکه آسیب زندگی هرچه کم گردد، وبرای اینکه درزندگی خرسندی جای ناآسودگی ورنج را گیرد، آدمیان ناگزیرندکه راستیها را دریابند وخرد خود را بکار اندازند وآنرادرزندگی راهنمای خود گردانند. بایدآیین زندگی وآنچه‌از سپهرتوان فهمید دریابند. نیك وبدرا بشناسند ودرهمه‌جا وهمه‌کار «خرد» راداورسازند .

برای اینکه‌داوریهای خرد رادریابند باید ازآن بندهایی که اسیرآنندخودرا رهایی بخشند وبا « **خرد آزاد**(۱) » هرچیزی‌را بررسی کنند.

چون نام خرد آزاد بمیان آمد، ناگزیر باید چندسخنی هم ازآن برانیم وآنرا روشن گردانیم وچون این کتاب درباره سینماست ازآن مثلی میزنیم:

---

۱ ــ پاکخویی ، پیمان سال ۴ ص ۲۹۸

۱ ــ درزمینه «خرد» کتاب پیرامون خردو مهنامه پیمان سال ۴ ص ۳۳۲ به بعد گفتار « خرد آزاد » دیده‌شود

اگر با یك کسی که در کار سینماست گفتگو کنیم و سخن را بهندوستان بکشیم و باو بگوییم: درهندوستان میلیونها گاوهست. هندیان بگاوپاس میگزارند وآنرامی‌پرستند. گاوها آزادند در خیابانها بخوابند، از دکانها و فروشگاهها خوراك بردارند، سبزیها ومیوه‌ها رابخورند، راهها را بند آورند، بکشتزارها آسیب رسانندو فرآورده‌های کشاورزی راکه‌خوراك‌میلیونهاانسان‌است‌بخورند، بگوییم: «ملیونهاتن گرسنه‌می‌میرند و در اندیشه جلو گیری ازآسیب گاوها برنمی‌آیند.» آیااینگونه زندگی‌درست‌است وآنهاکاردرستی‌انجام‌میدهند یانه؟.
آن‌سینما ساز بیگمان خواهد گفت: کار نادرستی میکنند آدمی برجسته‌تر از جانوران‌است ومرگ‌یك انسان‌بسیارناگوارتر ازکشتن‌صدها گاواست. خواهد گفت نادانی هندیان افسرده‌کننده‌است. ولی‌اگر باهمین سینماساز ازفیلمهای بدسخن بمیان‌آوریم‌وزبان بخرده گیری گشاییم، خواهیم دیدآنها را نخواهد پذیرفت‌و بعنوان «هنر» ازهمان بدهانیز پشتیبانی‌خواهدکرد. چراچنین‌است؟ درآنجا حقایق‌را می‌پذیرد ودراینجا نمی‌پذیرد؟

اگرراستش رابخواهیم‌خردش درآنجا آزاداست‌و درآنجاداوری تواند ودراینجاآزدنیست ونتواند.

اینست دریك‌کاری که‌کسی سودی ازآن ندارد یاپابندی برایش نیست و خردش ازآن کار آزاد است راستیهارا زودتر تواندیدودرست‌تر داوری‌تواند کرد‌ولی‌کسی که ازکاری‌سودی‌برمیگیرد ویا شیفته آنست، پرده برچشم خردش کشیده شودوزودداوری‌نتواند یانخواهد.

بااینهمه زمانی‌که راستیهادر برابرخرد همین مرد شیفته وپابند آورده شود، ناگزیر است‌که دست‌کم‌بگوید اینهاراست است‌و باسخن گواهی‌دهد. ولی درهنگام کاربه بهانه‌هایی آنرا ندیده گیرد. اینست معنی «خرد آزاد» ومعنی «خرد» ناآزاد.

۴ - آیین‌های نیك و بد

«خرد» که ازآن سخن‌راندیم ترازویش‌نیزتوانیم خواند. چون‌هرچیزی که دراین ترازو گذاشته شود میزان نیك وبدش دانسته شودپس ناگزیر باید سنگهایش رانیز در دسترس داشته باشیم. قانونهای نیك‌وبد یابزبان درست‌تر بگوییم «آیین‌های نیك‌وبد» سنگهای ترازوی خرد است.

آن‌آیین‌ها چنین‌است:

۱ـ ازدیده «فردی»:ـ همه چیزهاییکه نیروهای جانی ما را ازسرکشی باز میدارد ومیدان را بر آن هرچه تنگتر میگرداند و نیروهای روانی را ازآزادگی وسرافرازی ومردانگی وغیرخواهی و مانند اینها را نیرومیبخشد، نیك است و آخشیج آن بد.

۲ ـ ازدیده خانوادگی : همه آنچیز هایی که بنیادخانوادهها رااستوار میگرداند و آرامش زندگی و سامان آنرا پدید میآورد، نیك است و آخشیج آن بد .

۳ ـ ازدیده کشوروتوده: همه آنچیزهایی که توده را بسرافرازی میرساند وکشوررا پایدار میگرداند وآنرا آبادمیسازد وهمبستگی وباهمی آنرا استوار میسازد وازپراکندگی وسرافکندگی، نگهمیدارد نیك استو اخشیج آن بد .

۴ ـ ازدیده جهان: همه آنچیز ها ییکه جهان را به پیش می برد و از آسیبهای جنگو کشاکش جلومیگیرد، وزندگی تودههای جهان را بآسودگی و خرسندی میرساند، نیكو آخشیج آن بداست (۱)

برپایه این چهاربند شماهمه چیزهای جهان را توانیدسنجید ویانیكوبد آنرا توانید فهمید .

این آیین را درهوردهریك از فیلمها نیز توانید بکار برید. حتی توانید آنرا پایه سانسور نیزقرار دهید. وهربخش ازفیلمی که بیکی ازاین چهارآیین آسیب رساند، توانیدآنرا بریده بدوراندازید. بهانههایی مانند «زیبایی» یاهنر نباید جلوگیر اینها باشد. پدرها و مادرها بافهمیدن وبدل سپردن این آیین توانند فرزندان خودرا بفیلمی کهیکی ازاین چهاربندرا استوارگرداند، ببرند وبیگمان باشند که هنایش نیکی برروی آنان خواهد داشت .

فیلمسازان توانندفیلمهایی راست (نهدروغ وساختگی) برپایهاین چهاربند بسازندو ازآنراه بکشورو تودهو جهان سود رسانند وبانبرد باآنچه این پایهها راسست میگرداند، کومك کنند .

اینست معنی آنچیز یکـه عنوان ایـن گفتار است. اینست معنی سینمادر ترازوی خرد .

---

۱ ــ نقل بمعنی ازکتاب «نیك وبد» ص ۴۳ چاپدوم

گفتار دهم

آینده سینما

« بدترین‌دشمن آدمی هوسکاریست.
خوشا مردمی‌که در هرکاری‌هوس راکنار
نهاده سود و زیـان آنرا بسنجند و سپس
بآن بپردازند ..»

(پیمان سال ۱ش ۱۷ : ۲۳)

آیا سینما از راهی‌که میرود باز خواهدگشت ؟ توده‌ها تاکی خریدار فرآورده‌های این دکان خواهند بود ؟ سینما چه‌آینده‌ای خواهدداشت؟

آیا راهی هست‌که سینما چون بآن درآیدسودمند افتد؟ آیـا به سینما نیاز هست ؟

اینها پرسشهایی است‌که باید بمیان‌آید و در پیرامون‌پاسخ‌آنها نیز باید گفتگوکرد. ماکه سینمارا «آنچنان‌که هست» نشان دادیم نیاز هست‌که اگر راهی بدیده داریم، آنرا باز نماییم‌واگرچیزی که‌سودمند است‌و میدانیم، آنرا بنویسیم . زیرا ایرادگرفتن وخراب‌کردن ساده‌و آسانست و راه نشان دادن

بسیار دشوار.

در این گفتار خواهیم کوشید برداشتی از گذشته و آینده سینما بدست دهیم و آنچه دانسته‌ایم بزندیم. باشدکه سودمند افتد و گوش شنوایی آنرا شنیده بکار ببندد.

۱ـ هیاهوی بسیار برای هیچ

بیش از نیم‌قرن از تاریخ‌پیدایش سینما میگذرد. در این نیم قرن سه‌نسل یکی پس‌از دیگری باین جهان‌آمده، بزرگ شده وبا سینما سروکارپیداکرده، فیلمها دیده وازهنایش آن دور نبوده‌اند. زیرا سینما نیروی مالی‌نیرومندی بدست‌آورده و از راههای گوناگون بگسترش «دکان» خودکوشیده‌ومشتریهای بسیاری پیداکرده و در اینراه فیروزگردیده است .

برابر آماریکه‌گاهی در روزنامه‌ها پراکنده میشود هولیوود در سال ۱۹۶۵ نزدیك بیك‌میلیارد دلارسود ویژه بدست آورده . بنام‌ترین‌فیلمهایی‌که تا آنسال ساخته ، درآمد هریك از ۵ تا ۴۲میلیون دلار بوده (۱) این تازه درآمد هولیوود بوده، درآمد جاهای دیگر بحساب نیامده .

آمار دیگری نشان میدهدکه درهرسال نزدیك به‌دوهزارفیلم درسراسر جهان ساخته میشود وکارخانه‌های سینماسازی ازژاپن و سراسر شرق گرفته تا اروپا وامریکاگسترده‌شده. روزانه میلیونها تن بتماشای فیلم میروندودربرابر دیدن فیلمها پول می‌پردازند . سینماهای‌نشاندهنده فیلم درهرکشوری‌ازصدها وهزارها فزونتر است...»(۲)

هرروز بیش ازصدها هزاردستگاه فیلمبرداری‌وصدهاهزارتن ازکارکنان سینما، سرگرم‌ساختن‌وپرداختن‌فیلمهای‌سینمایی میباشند وداستانهایی ازراست ودروغ سرهم‌کرده بدآموزی بربدآموزی می‌افزایند .

صاحبان‌کارخانه‌های بزرگ فیلمسازی برویه سرمایه‌داران«بین‌المللی» درآمده از یکسو برای پیشرفت دکان سینما و از سوی دیگر برای‌چیرگی برفرآورده‌های بومی، در دیگرکشورهاسرمایه‌گزاری میکنند .

برای مثال کمپانی فوکس قرن بیستم‌که یکی از بزرگترین شرکتهای فیلمسازی است ودرهمه‌کشورهای جهان شعبه یا نماینده دارد درایران‌مبلغ۲۵

۱ــاطلاعات شماره ۱۱۸۸۷ سی‌ام دیماه ۱۳۴۴

۲ــاطلاعات شماره ۱۲۰۰۴ ۲۶ خرداد ۱۳۴۵

هزار دلار سرمایه‌گزاری کرده و آنرا بشماره ۳۶۷ در اداره ثبت شرکتها بثبت رسانیده. (۱)

برابر آماری که پنجسال پیش پراکنده شده، بیش از ۱۷ هزار بازیگر در ۴۷۲ کمپانی فیلمبرداری درسراسر جهان ببازی مشغولند که از آنمیان سه چهارهزارتن ازآنان بازیگردرجه‌یك بحساب می‌آیند (۲)

در همین تهران خودمان نزدیك ۱۰ استودیو فیلمبرداری وبیش ازصد تن بازیگر ونزدیك هزاروچندصدتن دررشته سینماکار میکنند. بیش از ۱۲۰ سینما دسته دسته مردم را بسوی خود میکشد، میلیونهاتومان سرمایه درساختن فیلم وپدید آوردن سینما بکارافتاده وازهمه‌آنها سودهم بدست‌آمده. فیلمهایی مانند«گنج‌قارون» دومیلیون‌ودویست‌هزارتومان. سنگام‌یك میلیون‌وششصدهزار تومان. واشکها ولبخندهایکمیلیون تومان‌سود داشته است (۳)

از «تبلیغـاتی» کـه برای سینما و بازیگرانآن میشود آنچه باید گفت گفته‌ایم.«آتمسفری» که‌این تبلیغات پدید آورده بسیار «فریبا» است وانبوهی رافریب میدهد.

درهمین ایران کسانی نادانسته بازیگری‌را بایران‌میخوانندواورا مادر نمونه نام مینهند. در حالیکه بابودن آنهمه زنان و مادران برجسته که هر کدام به تنهایی میتواند زنان غرب را درس زندگی دهد، کور دلانی‌فریب هیاهوی سینما را میخورندوچون در برابر کارشان‌ایرادگرفته‌میشود میگویند:

«جینالولو بریجیدا یك مادرنمونه است و دعوت او بتهران بعدازچهار سال‌صرف مساعی بمنظور یك‌خدمت‌اجتماعی وبه‌نیت بهره‌برداری‌بنفع‌بیمارستان کودکان‌بوده ... »(۴)

زن شرم باخته‌ای مانند جیناکه بمرد دربدری شوهر کرده بود وکشور خودرا ترك گفته بکانادا رفت‌وبسیار کارها کردکه هر یك رسواتراز رسواست، مادر نمونه(!!) میشود و بایران‌می‌آید و نـه تنها به بیمارستان‌کودکان‌کمك نمیکندبرابر نوشته روزنامه‌ها بیش از۶میلیون‌ریال سوغات رامیگیردوآنهارا می‌برد. بیچاره خوش باورانی‌که بازیگران سینمارا برجسته‌تر از دیگران می‌پندارندواین نمیدانندکه این‌دستگاه چه نیرنگهایی درآستین دارد.

---

۱ ـ روزنامه‌رسمی کشورمورخه ۲۳ر۶ر۱۳۴۳

۲ ـ تهرانمصورشماره ۱۰۳۴ تاریخ ۳۰ر۱ر۴۲ نقل بمعنی وکوتاهشده

۳ ـ اطلاعات شمـاره ۱۲۱۲۹ نوزدهم آبان ۱۳۴۵ ص ۷

۴ ـ فردوسی مرداد ۱۳۴۲

از چیزهای دیگر سخن نمیرانیم و بآن داستانها که در فیلمبـرداریها و صحنه‌سازیها هست وصدها هزار نفر درهم میلولندوافرارهای بسیاری با خود از اینسو بآنسو میکشند، بناها یدیدمیآورند، نیروها بکار می‌اندازند، ویرانیهامیکنند، تا فیلمرا نزدیك به «حقیقت»سازند، نمی‌پردازیم. اینهاست رویه‌دیگر سینما که‌در اینجا بطور کلی گفته شد .

اکنون میپرسیم : نتیجه چیست ؟

آیا سینما رنج آدمیان راکـم کرده ؟ آیا سامان زنــدگی را استوار گردانیده؟

آیا بسر افرازی و سربلندی ونیکخویی‌اوکومکی‌شده ؟ آیا به دوستی توده‌ها وکشورها افزوده ؟ آیا بسیاست زوررونیرنگ پایان داده و یا دست‌کم آنرا سست گردانیده؟ آیا از بدیها و آسیبهای زندگی جلو گرفته ؟ چه نیکی بجهان نموده؟

گفتارهای گـذشته این‌کتاب بهمه این پرسشها پاسخ «منفی» میدهد . نتیجه همه اینهــا و سود همه این فیلمهــا شهری شده است بنام هــولیوود در امریکا که چشم همه بسوی آنست . بگــزارید این شهر را از نوشته دیگران بخوانیم :

... این‌هولیوودچگونه‌جاییست؟ هنرپیشگان‌خانه‌های‌خود را برروی تپه‌یی بناکرده‌اند بنام «بورلی‌هیلز» . دراینجا همه چیز مجلل‌است. ولی‌چندان اثری ازذوق‌وهنردیده نمیشود. بعبارت دیگر جلوه پول دراین ساختمانها چشم راخیره میسازد نه تلالوهنر. و در درون‌این‌خانه‌ها : بیشترین‌وسایل راحتی در ناراحت‌ترین محیطها گردآمده . حتی‌آنهاکه درزیریك‌سقف‌زندگی‌میکنندهم تفاهم وهم محبتی‌نسبت بهم ندارند. ..وپول معیاریست برای سنجش‌همه‌چیز... در امریکا هفت دانشکده سینمایی وجودداردکه تماشاگران و اکثر منقدین وجود آنهــا راغیرضــروری میدانند ... در هولیوود ارزش هنرمندان برمبنای خاصی است . هیچکاك بخاطر آنکه اضطراب و انتظار می‌آفریند وداویدلین بخاطرآنکه «لاورنس‌عربی» او درآمد زیادی داشت،محبوبند .

سرمایه داران هولیوو- می‌کوشند تا بهر وسیله «ستاره و هنرپیشه» محبوب‌یا بعبارت دیگر «بت» برای جوانان بسازند.چون

این وسیله مطمئنی‌است برای افزودن به‌ثروت .
بهمین جهت است که در مدارس «هنرهـای دراماتیك»
هولیوود آنچه‌طالب داردزیباییست نه هنر..»(۱)
درجاهای دیگر نیز چنیر است درانگلستان، فرانسه، ایتالیا و..و..
وبازنتیجه همه اینها پولدارشدن کسان انگشت شمارمیباشدونتیجه برای توده‌ها بدبختی؟!
اینکه گفته شده «هیاهوی‌بسیاربرای هیچ» دراینجا درست میآید .

۲ - بیزاری از «رمان» و «سینما» در غرب

تا دیری «رمان» و «سینما» مردم را بخود میکشیدند. «رمان» با اینکه بسیار بکار سینما می‌آیدو بیشترفیلمهای سینمایی همان «رمانها» هستند که برویه زنده درآمده‌اند، اکنون روزگارش بسررسیده ویك واپس‌زدگـی از آن دیده میشودوکم‌کم‌خوانندگان خود را ازدست میدهد .

« ... جامعه بطورشگفت انگیزی وباقدمهای غول‌آسایی از رمان و قصه دورمیشود وبطرف مسائل‌سیاسی و اجتماعی مـیرود ... دوموضوع اساسی وجود دارد که میتوان‌بآن‌اشاره‌کرد وقضاوت یکی اینکه حوصله‌ها کوتاه شده است ... موضوع دوم اینکه مسائل سیاسی و اقتصادی او را بطرز زیست بهتر وآسوده‌تر هدایت میکند وباو راههایی نشان میدهد که وی درجستجوی‌آن راههاست...رمان بدینگونه دربحران است ...»(۱)

بتازگی‌یکی از نویسندگان آمریکایی بنام «گورویدال» گفتار درازی نوشته زیرعنوان « بررسی‌رمان در غرب »که پژوهش ویژه‌ای برپایه آمـار می‌باشد .

نویسنده خواسته‌پاسخی باین‌پرسش‌که چرا : « روزبروز ازنیروو‌تأثیر وفروش‌رمان‌کاسته میشود » پیدا کند ونیز بداندکه چه شوندهایی (علتهایی) دلبستگی‌مردم رابخواندن رمان، از میـان‌برده . پیداست که‌اودرجستجوی‌راهی است‌که آن « دکان‌ورشکسته » دیرین‌را بکاراندازد.ولی‌در همان‌حال میتوان درگفتارش راستیهایی یافت . «گورویدال» مینویسد :

---

۱ - اطلاعات شماره ۱۱۹۱۶ پنجم اسفند ۱۳۴۴

۱ - تهرانمصور شماره ۱۳۰۰ مرداد۱۳۴۷ نوشته آقای صدرالدین‌الهی

«کمی‌مبالغه‌آمیز خواهدبود اگر بگوییم که امروز دیگر کسی‌علاقه‌ای آنچنان که بایدبخواندن «نوول» نشان‌نمیدهد. بسیاری از کسانیکه‌لذت‌رادرلابلای سطورداستان وماجرای آن‌پیدامی کردند به‌عوامل‌دیگری چون: سینما تلویزیون‌وکتابهاییکه‌نمایشگر «واقعیت» هستند روی آورده‌اند ... بسیاری از این مردم معتقدندکه احساس نارضایی‌و بیحوصلگی درمورد داستانهای‌جدی معاصر همه گیر شده است . آنهامقالات‌مجله رابر «نوول» ترجیح میدهند. زیرا مقالـه صریح‌ومفید است‌و دارای‌خصوصیاتی است‌که اغلب نوول‌ها فاقد آنند . این‌علاقه بحقیقت، میتواند توجیه‌کننده این‌مسئله باشدکه چرا بعضی ازمشهورترین داستان‌پردازان(۱) ما هنگامی که مطلبی پیرامون رویدادهای ادبی یااجتماعی‌مینویسند، بیشترموردتوجه‌قرار میگیرند ... یکی‌از دانشجویان‌دانشگاه هاروارد میگفت : من از مطالعه‌بیزارم. هرگز حاضر نیستم‌پولی برای خریدکتابهای جیبی (رمان) بدهم . عدم‌تمایل این‌دانشجویان بمطالعه‌بیشتر بخاطرراهی است‌که برای‌نوشتن «نوول» انتخاب میشود ... حقیقت اینست کـه نوول‌آنچنان‌که بایدو شایدنمیتراند مورد قبول طبقات روشنفکر و اندیشمندجامعه قرارگیرد ... درخلال چندسال گذشته، شرایط‌لازم برای‌داستانسرایی ازمیان‌رفته‌است. هرچندنمیتوان‌ادعاکردکه‌پدیده دیگری‌در داستان‌های‌جدیدبوجودنیامده‌است ... باید گفت «رمان» کم‌نداریم بلکه‌ازاطمینان، آرامش، خیال (اندیشه) و بیگناهی اثری نمیتوان‌یافت ... درعصر حاضرروشهای علمی‌در مرکز تمام مسائل وپدیده‌هاقرارگرفته‌است. نتیجه آن‌میشودکه‌هرچیز غیرقابل‌رسیدگی دیگری‌مانند (رمان)مورد سوءظن قرارگیرد ویا بقول‌ژاك‌تورنیه: دیگر کسی باقی نمانده است، صادقانه بپذیردکه جعل میکند . تنها چیزی‌که اهمیت‌داردسنداست‌که بایدخلاصه دقیق‌و موردقبول‌باشد . دربرابر آثاروکارهای تصوری، سدی‌بلند برافراشته شده ... آنچه امروز بحساب میآید « حقیقت‌واقعی است‌نه‌تصوری » ... فن عکاسی باعث‌گردید تانقاشان دیگـر نتوانند چـون گذشته بنمایش طبیعت بپردازندوسینمانیز آنچه‌راکه‌داستان‌از بیانش‌بازمانده، عرضه‌داشته است . درزمان ما داستان باید جائی برودکه دوربین نتواند بـه تعقیبش‌بپردازد ... »

---

۱ ــ دراین‌گفتار نوول‌و داستان‌بجای « رمان » آمده‌است .

«... بدون توجه به آنچه که بشر میخواهد در آینده بازی کند، پرونده «قصه» بسته‌شده بنظر میرسد. هر نسل تازه‌ای که بوجود میآید تمایل کمتری بخواندن (رمان) نشان میدهد دیگر (رمان) خوانی یك جوان تحصیل کرده امروزی سرگرم کننده نیست ...» (۱)

بیگمان «سینما» نیز سرانجامی بهتر از این نخواهد داشت. بیگمان این بیزاری که پیش آهنك آن نمودار گردیده، سرانجام همه آن پدید خواهد آمد.

اگر کنجکاوی بود، اکنون پایان یافته و یادر کار پایان یافتن است. اگر سرگرمی بود، دیگر اینگونه سرگرمی خوش آیند نست. «سینما و رمان» همبستگی بایکدیگر داشتند و دارند. بهمان اندازه که دروغهای «رمان» بیزاری پدید آورد، دروغهای سینما نیز بیزاری پدید میآورد. دیری نخواهد گذشت که مردم خواهند فهمید که دسترنج خود را، دسترنجی که باسختی بدست میآید، نباید بجیب فراخ سینما پردازان ریزند. از هم اکنون نمونه‌های این بیزاری را میتوان از دهان همان سینما سازان شنید.

هیچکاك گفته: «هولیوود در دوره رواج و رونق خود سالانه ششصد الی هفتصد فیلم تهیه میکرد. ولی امروز بیش از ۲۰۰ فیلم تهیه نمیکند. در موقعیکه محصول هولیوود سالانه هفتصد فیلم بود برنامه سینماها هفته‌ای دوبار تغییر میکرد و مردم بیشتر به سینما میرفتند ولی امروز یك فیلم ممکن است چند ماه روی پرده سینما بماند و تمام مردم آنرا نبینند. تلویزیون در حقیقت سینما را بداخل جعبه خود برده است و چون تولید سینمایی کم شده، ستارگان واقعاً بزرك هم ظهور نمیکنند ...» (۲)

هیچکاك گناه آنرا بگردن تلویزیون می‌اندازد ولی راستی را جز از آنست. در همین ایران خودمان در آغاز پیدایش تلویزیون مردم بسیار بآن رو آوردند ولی اکنون پس از دهسال، کم کم دارندگان تلویزیون همه برنامه‌های آنرا تماشا نمیکنند و بیزاری نشان میدهند. همین کارگردان در مصاحبه دیگری گفته: «مرك سینما هنگامی فرا میرسد که این هنر بدست اشخاص ناباب و فاقد صلاحیت بیفتد. سینمای فعلی چیزی جز تصویر ناطق نیست... » (۳)

برتولت برشت که نویسنده بنامی است گفتاری درباره سینما نوشته و آنرا

۱ ــ روزنامه آیندگان از شماره ۵۹ پنجم اسفند ۱۳۴۶ ببعد (کوتاه‌شده)
۲ ــ هفته‌نامه مهر ایران شماره ۲۰ و ۱۹ بهمن ۱۳۴۱ ص ۳۹
۳ ــ روزنامه اطلاعات شماره ۱۲۱۳۵ ۲۶ آبان ۴۵ ص ۹

بررسی کرده، بکسانی که میگفتهاندسینما چـــون از هنر دور شده بازارش کساد گردیده میگوید : «... سینما بهنر نیاز ندارد «واقعیت» میخواهد.»(۱) .

همین بیزاریهاست که هرچند سال یکبار «بحرانی» در فیلمسازی پدید میآورد. زیرا در یکزمینه آنقدر فیلم لوس و بی‌مزه ساخته‌میشود که مردم بتنگ آمده دیـــگر بتماشای آن نمیروند. زمانی بود که فیلمهای ریشارد تالماج بازار خـــوبی داشت. زمانی «تارزان»، زمانی «چارلی چاپلین». زمانی فیلمهای سریال پرزدو خورد. اینها دوره‌شان پایان یافت. کنجکاوی مردم سیراب گردید تا «جیمز باند» پدید آمد. بدیدن فیلمهای جیمز باندی نیز رفتندو سپس بیزاری نمودند. چرا؟ بــرای اینکه دروغ ازاندازه گذشته بودو سرانجام هر دسته از فیلمها نیز چنین است .

این بیزاریها بیشتر از «دروغ» از « اغـــراق » و از همه آنچیزهاییکه «محتوی» فیلمهارا پدیدمیآورد، سرچشمه میگیرد. نه ازپدیدآمدن تلویزیون یا چیزهای دیگر .

« اسکندر کارگانف » روسی نیز این حقیقت را دریافته و در گفتاری که در مجله « ادبیات شوروی » نوشته و ترجمه فارسی آن در اطلاعات چاپ شده چنین مینویسد :

« ... دیگر کسی طالب و دوستدار قهرمانان مصنوعی و ساختگی نیست . بهمین سبب نحوه بازی، فیلمبرداری و تهیه آثار سینمایی تغییر یافته و «حقیقت» جانشین « توهم و خیالبافی» شده است . امـــا حقیقت و واقعیت خواهی، همیشه بدست یافتن به آن منتهی نمیشود و در این راه عـــدم موفقیت حتی در کمین برجسته‌تـــرین بـــازیگران و کارگردانها نیز میباشد ... گاه مسائلی که در این فیلمها عرضه میشود چنان غریب الذهن هستند و نحوه بیانشان چنان پیچیده، که اصولا درك آنها برای تماشاگری باحدشعور متوسط هم مقدور نیست ...

تماشاگر یك فیلم را با تجربیات شخصی خود می‌سنجد . درمکاتب جدید از آنجا که تشابهی بین محتوی فیلم و تجربیات تماشاگر وجود ندارد، علاقه او برانگیخته نمیشود . ازسوی دیگر پیچیدگی ماجراها و ادراك هـــا، تماشاگـــران را روی گـــردان می‌سازند... عیب سینمای مدرن در اینستکه بیش از آنچه درفکر یافتن تم‌های و موضوعهای جدید باشد، در تلاش دست یافتن بفرم‌های تازه است. ازطرف دیگر جنبه تجارتی سینما نیز مورد توجه است ... اکنون که تلویزیون رقیب سینما شده، بیشتر افراد سالمندرا بسوی خود میکشد و

---

۱ ـــ مهنامه سخن شماره ۲ دوره ۱۸

مشتری اصلی سینما جوانها هستند. بهمین جهت تهیه کنندگان میکوشند تا بهر وسیله جوانهارا بسوی سالنهای سینما بکشند و بهمین جهت مسائل جنسی و «زن» سوژه اصلی را تشکیل میدهد ... سینمای تجارتی قصد بلعیدن تماشاچی را دارد. سوژه های نو کمیابند و بهمین جهت همان سوژه های قدیمی را بارنك و نقشی تند دوباره عرضه میکنند... (۱)»

با این دلیلها و مدرکها که نشان داده شد، دیگر نباید شك و تردید داشته باشیم که سرانجام سینما و فیلمهای تلویزیونی خریدار نخواهد داشت، مگر آن دسته از فیلمهایی که راست باشد و بدانشها یاوری کند.

سینماها در اروپا کم مشتری شده است. در لندن روی اتوبوسهای دو طبقه آگهی میکنند که با اتوبوس بسینما بروید ارزانتر است، یا سینما بروید و اگر با اتوبوس بخانه خود باز گردید به صرفه نزدیك خواهد بود. فیلمهای سکسی یکنوع واپس زدگی در جوانها پدید آورده. در دانمارك و کشورهای شمال اروپا که مسئله «سکس» بسیار بی پرده گردیده، جوانان بویژه پسران از زنها بیزار ساخته و آنها از کشور خود بجنوب اروپا میروند تا با دختری آشنا گردیده زناشویی کنند. همه اینها نشان آنست که سینما باسان کنونیش نخواهد توانست تا دیری بر روی پای خود بایستد.

۴ - درمانهای نارسا

برای این بیماری همه گیر و بسیار زیانمندی که سینما پدید آورده، دانشمندان، نیکخواهان، فرهیختاران (کسانیکه بآموزش و پرورش آدمی دلبسته هستند) و پدران و مادران راسخت نگران ساخته، تا آنجا که راههایی برای کم گردانیدن آسیب سینما اندیشیده اند که باید از آنها نیز یاد کنیم.

سازمان جهانی یونسکو در راه درمان این بیماری، گامهایی برداشته و بررسیهایی کرده و کتابهایی پراکنده که یکی از آنها بنام «سینما و نوجوانان» بتازگی بفارسی برگردانده شده است.

درسر آغاز این کتاب یونسکو می نویسد:

«... یونسکو معتقد است که برای حفاظت مردم درسنین مختلف بخصوص نوجوانان درمقابل اشتباهات وزیاده رویهای ناشی از دو وسیله مهم ارتباط جمعی یعنی فیلم و تلویزیون بهترین راهی که میتوان پیش گرفت بیداری، توسعه و آموزش صحیح بینش انتقادی در ایشان است. انتقاد نه تنها بخاطر نفس انتقاد بلکه بخاطر انتخاب بهتر و فهم آندسته ازمطالب و مسائلی که بیهوده و بیش از اندازه از راه

۱ ــ اطلاعات شماره ۱۲۲۴۶ تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۴۶ ص ۹

این‌دو وسیله ارتباط بصری دراختیار ایشان قرارمیگیرد...» (۱)
سپس درفصل اول کتاب آمده که:
«بدون شك میتوان اذعان‌نمود که تهیه کنندگان فیلمها و بازیگران آنها هیچ یك ازاصول هنری و فرهنگی و عوامل ترقی اجتماعی و علمی را هدف اصلی‌کار وحرفه‌خویش نمیدانند..» (۲)
کمی‌پایین‌تر: «... نوجوانان عصر و دوره مازندگی برروی پرده سینما را واقعیت می‌پندارند. بنظرآنهازندگی معجونی است ازقتل‌و جنایت و زیاده روی درامورجنسی‌بهمان شکل و سورتی‌که برپرده سینما نمایش میدهند و بالاخره بگمان ایشان تنها انگیزه‌ای که هادی راهبران اجتماعی عصرماست موفقیت طلبی، ثروت، مقام ویا قدرت میباشد...زندگی‌مردان‌وزنان‌بآن صورت‌که برپرده‌سینما مجسم میگردد باواقعیت تضاد فراوان وشدید دارد... اینها بمنزله خطرات سرپوشیده ای‌هستند که‌نوجوانان اجتماع را تهدید میکند. تهدیدی‌که به تنهایی نمیتوان باآن مبارزه کرد...»(۳)
با اینهمه دلیلهایی‌که استواری‌آن راگفتارهای‌گذشته این‌کتاب نیز گواهی‌میکند،راهی‌که یونسکو میرودنارساست زیرا سینما وابسته‌به«سودمالی» است و درتوده‌هایی‌که‌پول تنهاترازوی «نیك وبد»است،آموزش‌سینما دردی‌را چاره نتواندکرد. برای رهایی ازاین‌بیماری باید جهان وزندگی‌وآیینهای‌آن معنی‌شود وارزش‌هرچیز درجای خودباشد وچون‌آن‌حقایق دردلها جاباز کرد وتوده و مردم جهان بزندگی بادیده دیگری نگریستند و به‌خرد وداوریهایش گردن گذاشتند،آن‌سازنده‌فیلم نیز زیراین«اتمسفر»قرارخواهد گرفت‌ونخواهد توانست فیلمهای دروغ بسازد و گرنه یکرشته آموزاکهای «فنی» که سناریو چیست؛ فیلمبرداری‌چگونه انجام‌میگیرد. «کلوزآپ»(۴) یعنی‌چه؟ زاویه ها چیست؟.چگونه میتوانداززیانها وبدآموزیهای فیلم‌جلوگیرد؟ ویا گفتن‌اینکه «دیدن» نیزچون«خواندن»مشکل‌است(۵) چگونه‌میتواندآن«صحنه‌های»سهاننده

۱ - سینما و نوجوانان‌ترجمه«رشیدپور» مقدمه ص۲۰
۲ - ایضاً متن ص۲
۳ - همین‌کتاب ص۲ و۳
۴ - کلوزآپ را«نمای درشت»یا پیکره ای که از نزدیك برداشته شده معنی‌کرده اند.
۵ - ص۶۴ همان کتاب

که ازیکسوچشم بیننده بازدوخوردها وشلیکهای‌تیر باین‌سو وآنسوی‌پرده‌میدود، و درهمان زمان‌آهنگهای تکاندهنده موسیقی وداد و فریادبازیکنان گوش‌اورا میفرساید، بیادبیننده بیاوردکه‌این‌صحنه‌سمبل چیزیست واین‌سمبل چه‌معنی‌میدهد و مانند اینها...

کوتاه سخن‌چنین راههایی که آنان نشان میدهند رسانیست نمیگویـم نادرست است، میگویم‌نارساست.زیرا آموزگاران غرب‌خود نیزدرکار «سینما وتلویزیون» گیج‌شده‌اند. ازیکسوآنرا «هنر» می‌پندارند. ازیکسوپول‌درآوردن ازهرراه‌را نادرست‌نمیدانند. ازیکسوبازیگران‌راجایگاهی‌ویژه‌میدهند.ازیکسو از«هو» که‌افزاربسیارنیرومندی دردست فیلمسازان است میترسند . و از سوی دیگر «صنایع » فیلم‌رادرردیف« صنایع‌فولاد» بحساب‌میآورند و این‌دلیری‌را ندارندکه بیهودگی‌سینمارا بادلیل و ازراهش‌بهمه نشان دهندوخردهارابتکان آورند و ازآنهاکه نیروی بسیارپرتوانی است سود جویند . اینست راههای کوتاهی را بدیده میگیرندکه به فرودگاه نمیرسد و آسیب سینما همچنان باز میماند .

۴ ـ آینده سینما

این‌راهی که سینما میرودبه‌بن‌بست‌میرسدوچه بسا رسیده باشد.همچنانکه راه غرب و روشی که درزندگی‌دارد، به‌بن‌بست‌رسیده واین سینما هم‌که چیزی درهمان ردیف‌است، همان‌حال‌راخواهدداشت. این بن‌بست تنهاازراههای‌زیراست که گشوده خواهد شد.

الف ـ توده ها بزندگانی و آیین‌های جهان بادیده دیگری بنگرندو این جهان را تنهاهمین‌که دیده میشود نپندارند.

ب ـ آدمی را ازرده‌جانوران بیرون‌آورند و ازنیروهای ویژه‌ای‌که در اوست‌آگاه شوند

پ ـ درزندگی همیشه «خرد» راراهنمای‌خودگردانند وبداوریهای‌آن گردن‌گزارند.آیین‌نیك‌وبد را بیاموزند.

این رویهمرفته جهان بینی است. سپس برای هریك ازچیزهایی‌که با آدمی‌سروکاردارد، همان ارزشی‌رابگزارندکه شایسته آنست .دانش را بمعنی

درست کلمه ، کار و پیشه و پول‌را بمعنی راستینی که دارد، هنررا بهمان‌تعریفی که راستی آنرا می‌نمایاند، گیرند. به نقاشی و تاترو سینما وشعر ودیگر پدیده های اینچنانی، بادیده‌نیاز وراستی بنگرند و آنرا بیش از آنکه‌هست بحساب نیاورند .

سینمارا(که‌متن این کتابست)سرگرمی‌شمرده درهمان‌حال بیاوری‌دانشها برند و برای آن اندازه شناسند .

این چه نیکی دارد که هرروز هشت ساعت سینما در کارباشد ؟

چه نیکی‌داردکه انبوه مردم‌دوساعت دریك سالن سرپوشیده ، در کنار هم‌نشینند و بادیدن صحنه‌هایی‌که تن‌را می‌لرزاندو نفس‌را به‌تنگی میاندازد ، چشم ومغز خودراویران‌گردانند ؟

چه‌سودداردکه‌پولهای‌خودرا، پولهاییکه باتلاش‌جانفرسا بدست می‌آورند بجیب سینماپردازان ریزند؟

چه سود داردکه فیلمهای سکسی وعشقی نشان دهند و سهشهای جوانان نورس‌را برانگیزند و آنها رابکارهای ناروا وادار سازند ؟! .. چه سوددارد که فیلمهای گانگستری نشان دهند و ازآنراه گانگستر بپرورند ؟! آری چه سود دارد؟! چه نیکی ازاینها بدست میآید ؟!..

اگردیدن راستیها وآگاهی ازدانش ومانند اینهامورد‌نیازاست در هفته چند ساعتی‌بسنده است . ازدیدن فیلمهای بیهوده، دروغ ویاوه‌چه‌سود؟

سرگرمی تنهاسینما نیست. گردش درباغ، تماشای‌پرندگان زیبا. گوش دادن‌بآهنگهای موسیقی، خواندن‌تاریخ، دیدوبازدید ازبستگان ، نشستن‌درخانه و دیدن فرزندان وشیرین‌زبانی‌آنان راشنیدن، گلکاری وپرورش پرندگان، از سرگرمیهای لذت‌بخش و شادی آوراست. سینما بافریب‌دیدگان‌مااین‌خوشیهارا ازمیان برداشته ومی‌پنداریم سرگرمی‌نیکی‌است. بیگمان‌روزی فراخواهدرسید که مردم ازسینما و تلویزیون(باسان‌کنونیش) بتنگ‌آیند وبیزاری خودرا با فیلم سوزانی نشان دهند. یا از سررشته داران بخواهندکه جلوآنها راگرفته، فرآورده های زیانمند را نابود سازد.

بیگمان روزی فراخواهدرسیدکه: توده‌ها به سررشته داران خود فشار آورندکه این دکانهای نیرنگ و فریب‌را ببندند .

ازآنسوی‌باید سررشته داران‌نیکخواه، کارسینما رازیردیده گیرند وبهر

پدیدآورنده نادان و بدآموزی میدان ندهندکه اندیشه های پوچ خودرا برویه فیلم درآورد. سینما باید بدست دانشمندان و فرهیختاران باشدکه نیازرا بدیده گیرند، نیك و بدرا بشناسند و نیك‌آموزی را پایه سینما قرار دهند و جز بساختن فیلمهای راست و دانشی نپردازند . آنزمانست‌که سینما سراسر سودمند افتد.

این دورنمای آینده سینماست . این‌پیش رفت همگام پیشرفت آدمیان خواهد بود. این‌همگامی باپیشرفـ جهان ورندگیست. آیین‌سپهراست. وخواه ناخواه شد نیست.

پایان

مرداد ماه ۱۳۴۷

فهرست مدرکهای کتاب

الف ـ روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها

۱ ـ روزنامه اطلاعات
۲ ـ » ایران
۳ ـ » آیندگان
۴ ـ » رسمی کشور
۵ ـ » کیهان
۶ ـ هفته نامه امید ایران
۷ ـ » اطلاعات بانوان
۸ ـ » اطلاعات هفتگی
۹ ـ » بامشاد
۱۰ـ » تهرانمصور
۱۱ـ » جام‌جهان‌نما (جهان‌هفتگی)
۱۲ـ » خواندنیها
۱۳ـ » راهنمای زندگی
۱۴ـ » روشنفکر
۱۵ـ » ستاره سینما
۱۶ـ » سپید و سیاه
۱۷ـ » فردوسی
۱۸ـ » مهرایران
۱۹ـ » مهرگان

ب ـ مهنامه ها و سالنامه ها

۲۰ ـ مهنامه ایران آباد
۲۱ ـ » پیمان دوره هفت ساله
۲۲ ـ » سخن
۲۳ ـ » صدف
۲۴ ـ » کاوش
۲۵ ـ سالنامه دنیا

پ ـ کتابها

۲۶ ـ آدمیان نخستین ـ نوشته: آن تری وایت ترجمه فریدون بدره‌ای
۲۷ـ تاریخ سینما ـ نوشته: آرتور رایت ترجمه نجف دریا بندری
۲۸ـ تضادهای درونی‌ما ـ نوشته: کاری هورنای ترجمه م ـ ج. مصفا
۲۹ ـ روح بشر ـ نوشته: دکتر صاحب الزمانی
۳۰ ـ آیین ـ ج یکم چاپ سال ۱۳۱۱ نوشته: کسروی

۳۱ـ پیرامون ادبیات چاپ‌سوم نوشته : کسروی

۳۲ ـ پیرامون رمان چاپ اول

۳۳ ـ » خرد چاپ اول و دوم نوشته : کسروی

۳۴ـ پاکخویی‌چاپ اول نوشته : کسروی

۳۵ ـ دین و جهان چاپ اول نوشته : کسروی

۳۶ـ نیك و بد چاپ دوم نوشته: کسروی

۳۷ ـ مردم یهود (کتاب نیمه تمام)نوشته : کسروی

۳۸ ـ ورجاوند بنیاد نوشته : کسروی

۳۹ ـ رئالیسم و ضد رئالیسم در ادبیات نوشته ؛ دکتر میترا

۴۰ـ غرب زدگی نوشته :جلال آل احمد

۴۱ـهنر چیست؟ نوشته‌تولستوی ترجمه‌کاوه دهگان

۴۲ ـ انجیل یوحنا

۴۳ ـ سینما و نوجوانان نوشته: پی‌ترزترجمه‌دکترابراهیم رشیدپور

از همین نویسنده :

۱ - زندگی یعقوب لیث صفار چاپ سال ۱۳۳۸

۲ - پیرامون اصلاحات ارضی چاپ سال ۱۳۴۲



درصفحه ۷ چاپ شده « ... درمن «تکنیک» و فرم سینما واردنشده..» که غلط و باید اینگونه باشد : من در « تکنیک و ... » خوانندگان اینرا درست گردانند .

A

SHOP WITH THE

NAME OF

CINEMA

BY

H. YAZDANIAN

TEHERAN SEPTEMBER 1968

A SHOP WITH THE NAME OF CINEMA

BY

H. YAZDANIAN

پخش و فروش این کتاب توسط



تهران ـ شاه‌آباد اول خیابان ملت تلفن ۳۳۸۳۰۹

بهای این کتاب در همه جا ۷۰ ریال است